

شیخ احمد یاسین، زندگی و مبارزه

مؤلف:

عاطف عدوان

عنوان کتاب:

شیخ احمد یاسین، زندگی و مبارزه

مؤلف:

عاطف عدوان

موضوع:

تاریخ اسلام - زندگی نامه - صالحان و بزرگان

نوبت انتشار:

اول (دیجیتال)

تاریخ انتشار:

دی (جدی) ۱۳۹۴ شمسی، ربیع الأول ۱۴۳۷ هجری

منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

فهرست مطالب.....	أ
فصل اول: تولد و نشو و نماى شيخ.....	۱
حادثه معلوليت شيخ.....	۹
شغل معلمى.....	۱۲
فصل دوم: ادامه فعاليت.....	۱۵
ازدواج.....	۱۷
وضعيت جنبش اسلامى در نوار غزه و نقش شيخ در آن.....	۱۸
شيخ ياسين و هدف قرار گرفتن ايشان در اين دوره توسط حكومت مصر.....	۲۶
چهارچوب سازمانى كه شيخ بنا نهاد.....	۳۱
فصل سوم: جنگ ۱۹۶۷ و وقايع پس از آن.....	۳۳
رهبرى جديد.....	۳۷
ارتباط با کرانه باخترى.....	۴۰
فعاليت شيخ پس از سال ۱۹۶۷.....	۴۱
کتابخانه اسلامى.....	۴۶
اولين درگيرى با دولت غاصب اسرئيل.....	۴۷
مسجد قبا.....	۴۸
منابع فصل سوم.....	۵۱
فصل چهارم: توجه به ايجاد مؤسسات.....	۵۳
مجمع اسلامى.....	۵۵
کميته نخست: کميته وعظ و ارشاد.....	۶۱
کميته دوم: کميته امور اجتماعى.....	۶۲

۶۶.....	کمیته سوم: کمیته آموزشی
۶۸.....	کمیته چهارم، کمیته زکات
۶۹.....	کمیته پنجم، کمیته پزشکی
۷۰.....	کمیته ششم، کمیته ورزشی
۷۱.....	کمیته هفتم، کمیته اصلاح
۷۵.....	دعوت در خارج از منطقه
۷۶.....	اخراج شدن از حرفه معلمی
۷۷.....	تماس‌های فردی و گفتگو با کمونیست‌ها
۷۸.....	تماس‌های گروهی
۸۰.....	دانشگاه اسلامی
۸۴.....	شیخ احمد و مؤسسات دیگر در نوار غزه
۸۷.....	مراجع فصل چهارم

فصل پنجم: ویژگی‌های جسمی و اخلاقی ۸۹

۹۰.....	الگو و نمونه
۹۲.....	شیخ احمد یاسین در اندیشه نیز الگوست
۹۳.....	یک همسایه خوب
۹۶.....	شکیبایی و بردباری
۹۹.....	هوشیاری و آینده‌نگری
۱۰۱.....	دیدگاه شیخ احمد یاسین درباره وضعیت امت اسلامی در زمان حاضر
۱۰۱.....	سفر حج

فصل ششم: فعالیت‌های نظامی در زندگی شیخ احمد یاسین ۱۰۳

۱۰۷.....	آغاز فعالیت‌های نظامی
۱۱۲.....	اتهامات وارده به شیخ احمد یاسین
۱۱۴.....	تشکیل دادگاه و تصمیمات آن
۱۲۵.....	منابع فصل ششم

فصل هفتم: تصمیم انتفاضه ۱۲۹

۱۳۱.....	نامگذاری جنبش مقاومت اسلامی «حماس»
----------	------------------------------------

۱۳۱.....	شیخ احمد یاسین و انتفاضه.....
۱۳۶.....	شیخ احمد یاسین در زندان
۱۴۱	فصل هشتم: محاکمات.....
۱۵۲.....	شاخه‌های فعال تابع جنبش حماس
۱۵۲.....	شاخه فعال در امور انتفاضه
۱۵۳.....	رویدادها و مواضع
۱۵۴.....	رابطه شیخ احمد یاسین و حماس.....
۱۵۴.....	سازمان آزادیبخش فلسطین.....
۱۵۵.....	انتفاضه
۱۵۶.....	کنفرانس بین المللی
۱۵۷.....	دولت فلسطینی
۱۵۸.....	تشکیل کنفدراسیون با اردن
۱۵۸.....	به رسمیت شناختن قطعنامه‌های ۲۴۲ و ۳۳۸ سازمان ملل متحد.....
۱۵۹.....	دولت در تبعید
۱۵۹.....	انتخابات سیاسی با حضور اشغالگران
۱۵۹.....	سردمداران عرب
۱۶۰.....	گفتگو میان فلسطینیان و آمریکا.....
۱۶۰.....	شیخ احمد یاسین در زندان
۱۶۱.....	وضعیت جسمی شیخ احمد یاسین.....
۱۶۳.....	سازگاری شیخ با واقعیات زندان
۱۶۳.....	نکات و کرامات
۱۶۵	پانویسها.....

فصل اول:

تولد و نشو و نماى شيخ

شيخ احمد ياسين در روستاى الجوره فلسطين در سال ۱۹۳۶ به دنيا آمد. خانواده ايشان در آن روز، در مزرعه خود واقع در دو كيلومترى شمال روستا، مشغول كشاورزى بودند. كشاورزان در آن دوره هنگام رسيدن ميوه‌ها و سبزيجات بيشتر اوقات خود را در مزارعشان مى‌گذراندند. در واقع هدف از اين كار مواظبت از ميوه‌ها و نظارت بر جمع‌آورى آنها بود.

در شب آن روز، مادر شيخ اگر چه از شدت درد زايمان به خود مى‌پيچيد، اما به گونه‌اى تحمل كرد كه فرزندانش متوجه درد و ناراحتى مادرشان نشدند. از آنجا كه فرياد كشيدين زن هنگام زايمان، خلاف حجب و حيا بود، او هم از خوف آن كه مبادا ديگران صدايش را بشنوند، دم بر نياورد. شوهرش به او كمك كرد، و ديگر نيازى به قابله پيدا نكرد. فردا صبح، پدر، فرزند بزرگ خود را كه بعداً ابو نسيم نام گرفت، بيدار كرد و از او خواست براى خريد بعضى مايحتاج و لوازم ضرورى به روستا برود. معمولاً چنين كارهاى برعهده سرپرست خانواده بود، به همين خاطر پسرش كه نمى‌دانست خداوند برادرى به او عطا كرده است، علت اين كار را از پدرش پرسيد. پدر به او گفت: «مادرت وضع حمل كرده و خداوند پسر بچه‌اى به او عطا فرموده است». همچنان كه شتاب و عجله از عادت كودكان است، پسر از پدرش پرسيد كه چه اسمى براى اين نوزاد در نظر گرفته‌اند؟ پدر به او گفت: «مادرت دوست دارد اسم او را احمد بگذارد». دليل اينكه مادر شيخ چنين اسمى را براى او برگزيد اين است كه شبى در خواب ديد خداوند پسرى به او عطا فرموده است و از او خواسته بود كه نامش را احمد بگذارد. به همين خاطر مادر شيخ در نام‌گذارى بچه‌اش به اين اسم ترديدى به خود راه نداد؛ اما پدر شيخ به خاطر اختلافى كه با شخصى به اسم احمد پيدا كرده بود، دوست داشت اسم ديگرى بر فرزندشان بگذارند.

پدر شیخ فرد محترمی در روستا بود و نه تنها در خانواده بلکه در کل روستاشان و مقام خاصی داشت و به مقام بالاتر از کدخدای روستا، یعنی: اعظوی ارتقا یافت. دارنده این مقام، نماینده روستا در اجتماعات و در میان گروه‌های سیاسی و اجتماعی مهم بود. ایشان در مناطق مختلف روستا بیش از ۹۵ دونه زمین داشت. این زمین‌ها در عسقلان، بئر ابوجرموع و در منطقه صور قرار داشت و به زیر کشت پرتقال و انگور رفته بود.

ابو نسیم می‌گوید: وضعیت اقتصادی بسیار خوبی داشتیم و تقریباً از ثروتمندترین افراد روستای الجوره بودیم. پرتقال‌های خود را برای فروش به شهر مجدل می‌بردیم و هر سبد پرتقال را با یک قرش و نیم به فروش می‌رساندیم.

پدر شیخ با چهار زن ازدواج کرد. از زن اولی تنها صاحب یک دختر شد و هنگامی که مادرش از دنیا رفت پدر شیخ او را به ازدواج مردی درآورد و دختر آن مرد را به همسری گرفت. زن اول، مسن‌تر از پدر شیخ بود به دلیل اینکه قبل از این ازدواج، همسر برادر بزرگ پدر شیخ بود. زیرا مردم طبق عادت خود که می‌ترسیدند زن سهم خود را از زمین بخواهد او را به ازدواج برادر متوفی در می‌آوردند. این امر به خاطر محافظت از املاک خانوادگی بود. این عادت مردم آن روز بود که در واقع به انتشار ازدواج فامیلی انجامید، کاری که برخلاف سنت مطهر پیامبر بزرگ اسلام بود که مردم را به ازدواج با بیگانگان فرامی‌خواند. البته این مسأله علت اصلی ازدواج با همسر برادر متوفی نبود بلکه یکی از دلایل گسترش این نوع ازدواج بود. اما مردم آن زمان چنین روشی را پیش گرفتند تا بدین وسیله از نابودی ثروت‌های خانوادگی از طریق تقسیم ماترک خانواده یا پدر میان دختران، جلوگیری کنند.

هنگامی که شیخ احمد یاسین متولد شد، از سلامتی خوب و رشد طبیعی برخوردار بود. ایشان کودکی فعال، باهوش، شاداب و پر تحرک بود. زمانی که پدر ایشان زندگی را بدرود گفت، سه سال از عمر شیخ نگذشته بود. مرگ پدر تغییر چشمگیری در شیوه زندگی خانواده ایجاد کرد. بدین صورت که مسئولیت امرار معاش بر دوش پسر ارشد خانواده، ابونسیم افتاد که در آن زمان ۱۱ سال بیشتر نداشت.

مرگ زود هنگام پدر، احمد را مجبور کرد که برای امرار معاش با برادرانش همکاری کند. فلسطین در آن زمان مملو از اردوگاه‌های ارتش انگلیس اشغالگر بود. در آن زمان که جنگ جهانی دوم در اوج خود بود، انگلستان این اردوگاه‌ها را در منطقه به منظور

آغاز مخالفت با حضور آلمان در خاور عربي و شمال آفريقا ايجاد کرده بود. علاوه بر انگستان تعداد ديگري از کشورهاي متحدين و در راس آنها استراليا در منطقه حضور داشتند. نيروهاي استراليا کمک‌هاي زياد و حقوق بالايي را دريافت مي‌کردند. در اين دوره صنايع محلي و کشاورزي فلسطين فعال شدند. زيرا راه‌هاي مواصلاتي اين منطقه به اروپا به علت حضور ناوگان آلمان و زيردريائي‌ها که کشتي‌هاي متحدين را تعقيب مي‌کردند، بسته بود و در نتيجه نيروهاي متحدين مجبور شدند از توليدات محلي استفاده کنند.

در اين دوره، اوضاع فلسطين آرام بود و خبري از جنگ و درگيري در آن نبود. از اين رو مردم توليدات خود را به اردوگاه‌هاي ارتش انگلستان و متحدين مي‌فروختند. به علت اينکه فلسطين به منطقه محل استراحت سربازان و افسران خارجي نزديک‌تر بود، کودکان و بچه‌هاي فلسطيني به راحتی شيريني و ميوه به داخل اين اردوگاه‌ها مي‌بردند و به نيروهاي موجود در آن مي‌فروختند.

شيخ پس از فوت پدرش علاقه زيادي براي مشارکت در تامين درآمد خانواده داشت، به همين خاطر تصميم گرفت که به برادرانش کمک کند. وي شيريني و ميوه به داخل اردوگاه‌هاي متحدين مي‌برد و مي‌فروخت. همه از جمله بستگان و حتي سربازان موجود در اردوگاه شيخ را بسيار دوست داشتند. آنها به خاطر خوش طينتي و با نشاط بودن شيخ او را دوست داشتند.

عمه ايشان با مقايسه شيخ و برادرش بدر (که يکي از چيگرايان نوار غزه به شمار مي‌آيد) در مورد تضاد فکري و ديني ميان آن دو مي‌گويد: خانواده شيخ دو جفت کفش براي شيخ و برادرش خريدند. هر دو برادر از شدت خوشحالي استحمام کردند و با پوشيدن لباس تميز به مسجد رفتند. در مسجد آنچه که اصلاً قابل پيش بيني نبود، اتفاق افتاد. ماجرا از اين قرار بود که بدر هنگام خروج از مسجد متوجه شد که کفش‌هايش نيست و لذا گريه کنان به خانه بازگشت. اما کفش‌هاي شيخ، دست نخورده سر جاي خودش بود! همچنان که کودکان معمولاً کفش‌هاي تازه را دوست دارند و بسيار به آنها توجه مي‌کنند و نمي‌گذرانند حتي ذره‌اي گرد و غبار روي آنها بنشيند، بدر هم خيلي کفش‌هايش را دوست داشت. عمه شيخ قبل از وفاتش مي‌گويد: ريشه‌هاي اين حادثه بر روحيه بدر تاثير گذاشت و موجب شد که از مسجد و فعاليت‌هاي آن از جمله نماز و خواندن قرآن متنفر شود. اين امر بر رفتار و اندیشه بدر

تاثیر گذاشت، به گونه‌ای که وی بعدها به یکی از ارکان چپ گرایان در نوار غزه تبدیل شد؛ درست برعکس شیخ که به یکی از شاخص‌ترین افراد دعوت اسلامی نه تنها در نوار غزه بلکه در کل فلسطین (اگر نگوییم در همه جهان) تبدیل شد. شیخ که سن و سالی از او نگذشته بود، افراد خانواده و بستگانش او را «احمد سعده» صدا می‌کردند. البته این کنیه پس از مرگ پدرش و در انتساب به مادرش، سعده عبدالله الهبیل، به او داده شد. نویسنده کتاب «شیخ احمد یاسین الظاهره المعجزه و اسطوره التّحدی» می‌گوید: علّت اینکه شیخ را احمد سعده صدا می‌کردند این بود که با دیگر کسانی که در میان بستگان شیخ، همین اسم را داشتند، اشتباه نشود.

شیخ هنگامی که به سنّ مدرسه رسید در مدرسه ابتدایی الجوره ثبت نام کرد. این مدرسه در نزدیکی مقام حسن مجتبی علیه السلام در شمال غربی روستا واقع بود. شیخ احمد در اوّلین روزهای زندگی تحصیلی خود بسیار کوشا و زرنگ بود. به نحوی که در مقطع ابتدایی همیشه جز پنج نفر اوّل بود.

در این روزها جنگ جهانی دوم واپسین نفس‌های خود را می‌کشید و مسأله فلسطین دوباره مطرح شد و در اثنای جنگ وقتی انگلستان سیاست آرام سازی و برخورد مثبت با عرب‌ها را اتخاذ کرد، آرامش منطقه را فراگرفت و مسأله فلسطین دوباره به عنوان عامل مؤثّری در سیاست‌ها و معادلات منطقه، خود را نشان داد.

اما انگلستان دوباره به سیاست بازی با مواضع و الفاظ و یک بام و دو هوا در مورد عرب‌ها بازگشت؛ یعنی از یک سو در نتیجه فشار داخلی از ناحیه یهودیان انگلستان و مجلس عوام و فشار خارجی از ناحیه حکومت آمریکا که لابی صهیونیستی آشکارا بر آن فشار می‌آورد، سیاست حمایت مطلق از یهودیان را در پیش می‌گرفت و از سوی دیگر، در صدد آرام سازی عرب‌ها بود، زیرا به این نتیجه رسیده بود که مواضع بسیاری از کشورهای عربی با قضیه فلسطین گره خورده است. و لذا نمی‌خواست از یک طرف با آلمان بجنگد و از طرف دیگر کشورهای عربی را علیه خود بشوراند و معادله جنگ به نفع آلمان رقم بخورد؛ زیرا اگر کشورهای عربی علیه انگلستان قیام، و از دول محور پشتیبانی می‌کردند، دیگر پایگاه‌های انگلستان در این کشورها در امان نبودند و نمی‌توانستند مأموریت خود را به نحو احسن انجام دهند.

پس از جنگ، انگلستان سیاست جدیدی را در پیش گرفت که عبارت بود از نقض وعده‌هایی که در کتاب سفید در سال ۱۹۳۹م تقبّل کرده بود. انگلستان در این کتاب

متعهد شده بود که پس از ۵ سال مانع مهاجرت يهوديان به فلسطين شود و با جلوگیری از فروش زمين‌ها، مقدمات تشكيل دولت فلسطين مورد رضایت طرفين را فراهم کند. اما تحت فشار آمريکا ۱۰۰ هزار يهودی را در داخل اراضی عربی فلسطين اسکان داد. در پی اين اقدام انگلستان، عرب‌ها بار ديگر برآشفتنند و بدین ترتيب کشمکش ميان دو طرف از سال ۱۹۴۶ شروع شد و همگام با نزدیک شدن به موعد انگلستان مبنی بر ترک فلسطين، اين کشمکش‌ها بالا گرفت.

اين کشمکش‌ها دامن گیر ساکنان فلسطين نیز شد و آنانی که قادر به حمل سلاح بودند، با خریدن سلاح‌هایی آن‌ها را پيش خود نگه داشتند. حمل سلاح در آن زمان افتخاری ملی و خانوادگی و قبیله‌ای به حساب می‌آمد. مردان برای خرید سلاح و مشارکت در اين درگیری‌ها زيور آلات زنان خود را فروختند و کسانی که زيور آلاتی برای خرید اسلحه نمی‌یافتند، یا قطعه‌ای از اراضی خود را می‌فروختند و یا اینکه از همسایه‌ها قرض می‌گرفتند.

وقتی ارتش‌های عربی برای کمک به فلسطينيان وارد فلسطين شدند، شیوه‌ای در پيش گرفتند که مورد قبول فلسطينيان واقع نشد. ارتش‌های عرب، اسلحه‌ها را از افراد غيور و مبارز فلسطينی گرفتند و بخشی از آن را ميان کسانی که مناسب می‌دیدند، توزيع کرده و بقیه را نزد خود نگه داشتند. اين امر در اغلب موارد موجب رنجش و بروز شکاف ميان مبارزان عرب و اهالی فلسطين شد. شيخ احمد ياسين در آن زمان سن کمی داشت و اگر چه رخدادهای اطراف خود را کاملاً درک نمی‌کرد، اما با مشاهده تکاپوی نظامی جوانان که نارچک به خود بسته و سلاح به دست گرفته بودند، همچون ديگر کودکان هم سن و سال خود، دچار شور و حماسه درونی می‌شد. در اين هنگام همراه با فراگیر شدن جنگ، بحران روحی عرب‌ها نير افزایش یافت و ارتش مصر در اجرای قطعنامه اتحاديه عرب مبنی بر پیوستن به ارتش‌های عربی، در سال ۱۹۴۷ وارد جنگ شد. ارتش مصر بدون هيچ مانع بزرگی به پیشروی در داخل فلسطين ادامه داد تا اینکه به شهر «مجدل» رسید. با اینکه ارتش مصر همچنان پیشروی می‌کرد اما در عين حال خود را برای دفاع از اراضی و شهرهای تحت تصرف‌شان آماده می‌کردند. در همین راستا با بزرگان و افراد سرشناس فلسطين در منطقه جلسه‌ای را تشكيل داد و از آن‌ها خواست که به مردم توصیه کنند به تپه‌های شنی کنار دریا بروند و شهرها را که تحت بمباران هواپیماها و توپخانه

صهیونیست‌ها بودند، تخلیه کنند. ارتش مصر نیز در اطراف و مرکز شهرها مستقر شد. در این اجتماع کد خدا عبد حسن سؤال کرد، چرا به تپه‌های شنی برویم آیا این به خاطر کمی مردان است یا کمبود سلاح؟ اما کسی به او جواب نداد. کارها همین طور بدتر می‌شد و نبردها شدت می‌یافت تا اینکه به شهر عسقلان کشیده شد. در این هنگام خانواده شیخ موقتاً روستای الجوره را ترک کرده و به شهر غزه در مجاورت آن نقل مکان کردند. خانواده شیخ هنگام ترک روستا به دو گروه تقسیم شدند: گروه اول شامل ابو نسیم و برخی از افراد خانواده بود. این گروه برخی از انعام و خوردنی‌ها و حبوبات را در قایقی گذاشتند و به سوی منطقه الشاطیء کنونی در نوار غزه حرکت کردند. گروه دوم شامل شیخ و ابو علی و مادرشان بود، آن‌ها پیاده از ساحل دریا گذشتند و وارد غزه شدند. در این مسافرت شیخ «نمد» پوشیده بود که از موی بز و پشم زبر و بافته شده بود. فصل تابستان و هوا بسیار گرم بود. خانواده شیخ هنگام بستن بار سفر، توشه زیادی با خود نبردند و در طول راه از میوه باغ‌ها و باغچه‌های سبزی می‌خوردند، تا اینکه به شهر غزه رسیدند و در آنجا در نزدیکی مجتمع مسکونی ابو حصیره سکنی گزیدند. پس از آن به بیشه‌های منطقه شیخ عجلین نقل مکان کردند. با حمله قایق‌های اسرائیلی به کلیه پناهندگان الشاطیء، خانواده شیخ شبانه تصمیم به ترک آنجا گرفتند و به سمت جنوب وادی غزه حرکت کردند، جایی که از لحاظ امنیتی مناسب‌تر بود، پس از رسیدن به آنجا در منطقه کروم ابومدین ساکن شدند. در این منطقه شعبه‌ای از وکالت الغوث (نماینده‌گی سازمان ملل در امور آوارگان فلسطینی) وجود داشت که کمک‌ها و چادر در بین پناهندگان توزیع می‌کرد.

در این دوره سازمان کمک رسانی سازمان ملل «آنروا» مواد غذایی فراوان، متنوع و مرغوبی را در میان پناهندگان توزیع می‌کرد. با وجود اینکه، این کارها مأموریت اصلی وکالت الغوث بود، اما هدف این نماد نه، خدمت به پناهندگان فلسطینی بلکه ماندگار ساختن مردم در منطقه جدید و ممانعت از بازگشت آنان به خانه‌ها و اراضی اولیه خود در داخل فلسطین اشغالی بود.

خانواده شیخ پس از گذشت حدود ۶ یا ۷ ماه در این منطقه سر و سامان گرفت و برادران شیخ در حرفه‌های مختلف مشغول به کار شدند. ابو نسیم، برادر بزرگ شیخ، به کار صید ماهی می‌پرداخت و ابو علی، برادر دوم وی به حرفه بافندگی روی آورد. در این هنگام شیخ با سن کمی که داشت، مُصّر بود که بیکار ننشیند. به همین خاطر

تصميم گرفت در تأمين درآمد خانواده سهيم شود. با وجودى كه سنّ وى اقتضا نمى‌كرد امّا به مدّت شش ماه در رستوران آل ابو حصيره كار كرد. اين رستوران در كنار ساحل دريا قرار داشت شكل آن و وسايل موجود در آن ابتدائى بود و تنها كلبه‌اى با چند عدد ميز و صندلى بود كه مشتريان روى آن‌ها مى‌نشستند. آشپزخانه اين رستوران هم اتاقكى چوبى بود.

شيخ از برادرانش خواست تا او را در احداث رستورانى در نزديكى رستوران ابو حصيره كمك كنند. برادرانش به او پاسخ مثبت دادند و وسايل مورد نياز يك رستوران را براى او خريدارى كردند. شيخ به مدّت چند ماه در اين رستوران كار كرد و خدماتى به مشتريان ارائه مى‌كرد. وى در طول اين مدّت سودهائى اندكى بدست آورد. امّا چند ماه از احداث رستوران نگذشته بود كه احساس لطيف مطالعه و گرايش به كتاب‌هاى تحصيلى به او دست داد. بنا بر اين تصميم گرفت دوباره به مدرسه برگردد. در اين هنگام مدارس، ثبت نام از دانش آموزان را تازه شروع كرده بودند. شيخ از ابو نسيم خواست كه وسايل مدرسه را براى او بخرد. ابو نسيم نيز كه نمى‌خواست فرصت يادگيرى و آموزش را كه خود و برادرش ابوعلى از دست داده بودند، از شيخ بگيرد خواسته او را برآورده ساخت. ابو نسيم كه خود را سرپرست خانواده مى‌دانست، بسيار با شيخ مهربان بود و وى را در مدرسه راهنمايى كرمّل ثبت نام كرد. شيخ در اين مدرسه، دوباره حيات تحصيلى خود را پس از وقفه‌اى به مدّت بيش از يك سال آغاز كرد.

نويسنده كتاب «الشيخ احمد ياسين الظاهرة ال-معجزة» مى‌گويد: اوّلين مدرسه‌اى كه شيخ در آن تحصيل كرد، مدرسه امام شافعى بزرگترين مدرسه غزه بود. در اين مدرسه دو شيفت تدريس مى‌شد كه در شيفت صبح دانش آموزان شهر غزه و در شيفت بعد از ظهر دانش آموزان پناهندگان، سر كلاس درس حاضر مى‌شدند. اما به خاطر مسافت نسبتاً زياد بين اردوگاه الشاطى و مدرسه امام شافعى، به احتمال بيش‌تر و همانگونه كه برادر بزرگ‌تر شيخ هم ياد آور شده، وى در مدرسه كرمّل تحصيل كرده است. زيرا كه اين مدرسه به اردوگاه نزديك‌تر بود.

شيخ مقطع ابتدائى خود را در سال ۱۹۵۲م ميلادى به اتمام رساند و مقطع راهنمايى را هم در همان مدرسه در سال ۱۹۵۵م به پايان رساند. پس از گذراندن راهنمايى، وارد دبيرستان فلسطين شد. اين دبيرستان در فاصله يك كيلومترى منزل شيخ قرار داشت و تقريباً از مهم‌ترين دبيرستان‌هاى نوار غزه بود. زندگى سياسى در آن

برهه و طرح‌های سیاسی برای اسکان آوارگان و حلّ مشکل قضیه فلسطین در اوج خود بود. دبیرستان‌ها در این برهه به صورت مکان بازتاب اوضاع اجتماعی غزّه در آمده بودند به گونه‌ای که جنبش‌های سیاسی و دینی از دبیرستان‌ها سر در می‌آوردند. جنبش اخوان المسلمین از فعال‌ترین جنبش‌های نوار غزّه بود. اخوان المسلمین بخش بزرگی از دانش‌آموزان را در خود جای داده بود. تا حدی که بیشتر مبصران کلاس‌ها که در مبارزات انتخاباتی برنده می‌شدند، از اعضای جنبش اسلامی بودند. شیخ سال‌های نخستین جوانی خود را در این فعالیت شدید فکری و سیاسی گذراند و برای حضور در اجتماعات هیأت‌های اخوان المسلمین که به نوار غزّه می‌آمدند، دائماً به مسجد ابو خضره می‌رفت. شیخ اباصیری و شیخ غزّالی حضور و نقش قابل توجهی در این برهه از زمان داشتند.

جنبش اسلامی برنامه‌های سازمان یافته تربیتی، فرهنگی و ورزشی برای جوانان داشت. جوانان میان فعالیت ورزشی خود با فعالیت فرهنگی‌شان ارتباط ایجاد می‌کردند و به دلیل قرار داشتن منزل شیخ در کنار ساحل دریا (که بعدها تبدیل به اردوگاه الشاطی شد) الشاطی مهمترین ورزشگاه‌ها را در خود جای داده بود. این فعالیت‌ها توجه شیخ را به جنبش اسلامی که مشتاقانه به عضویت آن درآمده بود، جلب کرد و در سال ۱۹۵۵م پس از گذراندن مقطع راهنمایی برای مطمئن شدن از صلاحیت و تقوا و پاکی نیتش در خدمت به اسلام و مسلمانان با جنبش بیعت کرد و همراه با عبدالرحمن بارود، که بعدها شاعر شد و مدرک دکتری رشته ادبیات عرب را در مصر بدست آورد در یک آسره وارد شدند.

پیوستن ایشان به جنبش اسلامی بر اساس ایمان عمیق به دین اسلام و شور و شوق غیرقابل وصف وی برای فعال سازی جامعه و آشنا کردن مردم با اسلام بود. ایشان می‌دید که بسیاری از افراد جامعه از راهی که خداوند برای بندگانش اختیار کرده است، برگشته‌اند و در نهایت به حزب کمونیست فلسطین و جریان‌های ملّی گرای دین ستیز پیوسته‌اند. لذا تلاش کرد که عنصری اساسی و سالم در بافت رو به رشد باشد و لذا وارد مسیر صحیح شد؛ مسیری که وی را به خشنودی مردم، و قبل از آن به خشنودی پروردگار می‌رساند.

حادثه معلوليت شيخ

ساحل دريا محل مناسبى براى جوانان جهت انجام آسوده فعاليت‌هاى ورزشى و تمرينات بود. در الشاطى قهوه خانه و هتل وجود نداشت. به همين خاطر منطقه‌اى مشاع و عمومى متعلق به ساكنان نوار غزه به شمار مى‌رفت. بدين وسيله جوانان مسلمان با آزادى كامل و بدون هيچگونه مزاحمت به آنجا مى‌رفتند و به فعاليت مى‌پرداختند.

مهمترين ورزشى كه جوانان جنبش اسلامى به آن مى‌پرداختند، شنا بود. و بيشتر اوقات از صخره‌هاى ساحل دريا به عنوان جايگاهى براى پریدن به داخل آب صاف و آرام دريا استفاده مى‌کردند. ورزش‌هاى ديگرى براى تقويت جسم وجود داشت، از جمله اين ورزش‌ها مى‌توان به اين ورزش اشاره كرد: تعدادى از جوانان با حالتى ورزشى به شكل ركوع خم مى‌شدند و ديگران صف مى‌كشيدند و بر روى پشت او مى‌پریدند به اين شكل كه دست‌هايشان را روى پشت او مى‌گذاشتند و با تكيه بر آن مى‌پریدند. مربى جوانان غالباً مرحوم عبدالله صيام فرمانده يکى از نبرد «خلده» بيروت در سال ۱۹۸۲ م بود.

اين حادثه در سال ۱۹۵۲ م براى شيخ اتفاق افتاد. در همان سال دفاتر اخوان بازگشاى شد و فعاليت‌هاى آن به خصوص پس از انقلاب مصر، كه در آغاز با جنبش اسلامى رابطه خوبى داشت، در اوج خود بود. به نظر مى‌رسد اين رابطه خوب نقشه‌اى بود كه از سوى عبد الناصر براى محدود ساختن فعاليت‌هاى اخوان و پيشگيرى از پيوستن اين گروه به مخالفان، در صورت انحراف از مسير صحيح اداره کشور، طراحي شده بود.

در روز حادثه، شيخ احمد طبق معمول كتابش را براى مطالعه به الشاطى برد. زيرا الشاطى، تنها جايى براى ورزش كردن نبود بلكه محل مطالعه نيز بود. زيرا خانه‌هاى كه سازمان كمك رسانى سازمان ملل «آنروا» ساخته بود، اعضاى خانواده به سختى مى‌توانستند در آن بخوابند و اگر كسى مى‌خواست غير از خوردن و خواب كارى انجام دهد، به ناچار مى‌بايست يا به خيابان و يا به الشاطى مى‌رفت. شيخ طبق عادت خود از خانه خارج شد و دوستانش فواد عيسى [و] ابو ديه را ديد كه در انتظار او هستند. همراه آن‌ها به سمت الشاطى به راه افتاد. البته خانواده شيخ نمى‌دانستند كه فعاليت‌هاى ورزشى وى سازمان يافته و تحت نظارت يك سازمان فعال آن زمان صورت مى‌گيرد. شيخ و دوستانش به آنجا رسيدند و تمرينات ورزشى خود را شروع كردند. اخلاق اسلامى به خوبى در فعاليت‌هاى آن‌ها نمايان بود. همه به رقابت مى‌پرداختند و

تلاش می‌کردند تا افرادی را که بیشتر از دیگران توان تحمل دارد، بشناسند. این تمرین که در اجرای آن با هم رقابت می‌کردند، عبارت بود از اینکه روی سر خود می‌ایستادند و پاها را به شکل مستقیم به طرف آسمان بلند می‌کردند و بوسیله دست خود را نگه می‌داشتند. هر کسی بیشتر از دیگری صبر می‌کرد معنایش این بود که قدرتش بیشتر است.

هنگام شروع رقابت شیخ جلو رفت و گفت: یک ساعت کامل می‌توانم بدون خستگی این کار را انجام دهم! این حرکت یکی از حرکتهای ژیمناستیک بود که جوانان برای اثبات نرمی بدن خود آن را انجام می‌دادند. شیخ جلو رفت و تمرین را اجرا کرد و مدتی بر چنین وضعیتی مکث کرد. ایشان از آنجا عواقب وخیم دست‌زدن به کارهای بالاتر از حد توان را به خوبی در نیافته بود، بیشترین وقت ممکن خود را در حالت یاد شده نگه داشت و از اثبات عهد خود (یک ساعت) صرف نظر نکرد تا اینکه ناگهان روی زمین افتاد. دوستانش سعی کردند که او را روی پا نگه دارند، اما بدنش به کلی سفت و خشک شده بود و نمی‌توانست روی پای خود بایستد و یا بنشیند. دوستش عبد الله یونس، که به نظر می‌رسد بعدها به جرگه جنبش اسلامی درآمد، و سنش در آن زمان حدود ۱۶ سال بود، او را به خانه برد برادران شیخ بدن او را مالش دادند، اما این کار مفید واقع نشد در نتیجه او را به کلینیک وکالت الغوث بردند که در شرق اردوگاه در منطقه الرماد قرار داشت. هنگامی که تحت معاینه قرار گرفت مشخص شد که تیره پشت شیخ آسیب دیده است و مهره‌های گردنش نیز فرو رفته است. شیخ به مدت دو ماه کامل چنین وضعیتی داشت. وی در طول این مدت اصلاً نمی‌توانست حرکت کند و خوردن، خوابیدن و قضای حاجتش همگی با کمک خانواده‌اش (برادران و مادرش) صورت می‌گرفت. این حادثه سبب شد که مادر شیخ بیشتر از دیگر برادران شیخ به او مهر بورزد و در نتیجه بیش از دیگران بر لزوم درمان او اصرار ورزد. الحمدلله شیخ توانست پس از مالش مستمر و طولانی، حرکت کند. اما با این وجود راه رفتن و کلیه حرکات او غیر طبیعی بود و نمی‌توانست مانند دیگر دوستانش قدم بردارد. هنگام راه رفتن پاهایش را می‌کشید و به دنبال هر قدمی را که بر می‌داشت گرد و خاک بلند می‌شد.

این حادثه تأثیری بر عزم و اراده شیخ نداشت و او را زمین گیر نکرد، بلکه او همواره تلاش می‌کرد تا بر این مشکل که شبیه به بیماری دائمی بود، غلبه کند. شیخ ضعف را

مبنى حرکت به سوى توانمندی قرار داده است، چنانچه تحصیلات خود را همچنان پی گرفت و مقطع راهنمایی را در سال ۱۹۵۵م و دبیرستان را در سال ۱۹۵۸م ادامه داد. شيخ توانست وارد دانشگاه شود، اولاً به علت مشکلات مادی، درآمد اندک خانواده و اینکه برادرانش توانایی تامین مخارج هنگفت دانشگاه را نداشتند؛ دوم اینکه بسیاری از خانواده‌ها کسب مدرک دیپلم را پایان دوره تحصیل می‌دانستند. به ویژه که دارندگان این مدرک، می‌توانستند بلافاصله در شغل معلمی در نوار غزه و حتی برای سنوات مشخصی در مصر کار کنند. به علاوه شيخ با وضعیتی که داشت نمی‌توانست مسافرت و یا به دور از خانواده زندگی کند، زیرا به مراقبت دائم نیاز داشت. بنابراین ترجیح داد که در نوار غزه بماند و به حرفه معلمی بپردازد تا بدین وسیله از رنج و زحمت برادرانش بکاهد و زندگی جدیدی تشکیل دهد و سرو سامان بگیرد. شيخ بر این نکته پافشاری می‌کرد که دانشگاه به صورت تنها منبع علم آموزی در نیاید. به همین خاطر همیشه کتاب می‌خرد و به مطالعه آنها می‌پرداخت. پیوستن ایشان به جنبش اسلامی او را برای مطالعه گسترده‌تر منابع دینی تشویق کرد، چرا که فعالیت چاپ و نشر کتاب‌های اسلامی در آن زمان خیلی پایین بود و کتاب‌ها و منابع اسلامی موجود هم صرفاً در دسترس علمای قدیمی قرار می‌گرفت.

شيخ از هنگامی که این حادثه برایش اتفاق افتاد (تقریباً کلاس ششم ابتدایی بود که برای او رخ داد) زندگی و تحصیلات خود را به شکل طبیعی ادامه داد. وضعیت جسمانی او به گونه‌ای بود که روی انگشتان پایش راه می‌رفت و به زور قدم بر می‌داشت. در هر قدمی برای حفظ توازن بدنش به اندازه ممکن پایش را روی زمین محکم می‌گذاشت لذا در هر قدم، گرد و خاک بلند می‌شد و اگر روی زمین سختی راه می‌رفت، می‌افتاد.

انگشتان دست شيخ همراه با کف دستش خشک و سفت شده بود و با دشواری می‌توانست قلم به دست گیرد.

اگر چنین حادثه‌ای برای جوانی دیگر اتفاق افتاده بود، به علت ترس از مواجهه با جامعه، شرم و حیا و خود کم بینی هرگز به مدرسه نمی‌رفت و خود را به مخاطره نمی‌انداخت. زیرا شیوه راه رفتنش، تمسخر و استهزای جوانان بی‌بندوبار و هرزه آن زمان، که از قضا کم هم نبودند، را بر می‌انگیخت. اما شيخ با اعتماد به نفس و تکیه بر قدرت مشکل زدای خویش به رفتن به مدرسه ادامه داد. او یقیناً در راه رفتن و یا

بازگشت از مدرسه با تمسخر و استهزا مواجهه می‌شد اما همه این‌ها را به خاطر رغبتی که به ادامه زندگی طبیعی خود داشت، تحمل می‌کرد و بی‌اعتنا به اینگونه ناملایمات، زندگی طبیعی خود را پی گرفت و مانند دیگر افراد در ساختن جامعه مشارکت کرد. یقیناً فشار جامعه و تمسخراتی که شیخ با آن روبرو شد، در عزم و اراده او خللی وارد نکرد، دلیل آن هم این است که توانست کلیه سال‌های تحصیلی را با موفقیت پشت سر بگذارد و بالأخره در سال ۱۹۵۸م یعنی شش سال پس از وقوع حادثه، به اخذ مدرک دیپلم نایل آید.

گرفتن دیپلم، پایان مقطع مهمی در زندگی جوانان بود. جوانان پس از گذراندن این مقطع دو راه فراروی خود داشتند: یا به دانشگاه می‌رفتند و یا به شغل معلمی روی می‌آوردند. در آن زمان تعداد معلمان نوار غزه کم بود. برعکس، تعداد دانش‌آموزانی که به مدرسه روی می‌آوردند چه در مدارس وکالت الغوث و چه در مدارس دولتی زیاد بود.

شغل معلمی

هنگامی که شیخ مقطع دبیرستان را به اتمام رساند راه رفتن به مصر را به خاطر وضعیت جسمانی و مادی‌اش فراروی خود مسدود دید و لذا در پی یافتن کار برآمد. مجال برای کار کردن چه در مدارس وکالت الغوث و چه در مدارس دولتی وجود داشت. وی با توجه به شرایط وسوسه انگیز مدارس وکالت الغوث از جمله حقوق بالا آن و تعطیلات تابستانی زیاد، ابتدا به آن مدارس مراجعه کرد. احمد بن یوسف در کتاب خود «الشیخ احمد یاسین الظاهرة ال-معجزة واسطوره التحدي» می‌گوید: «منهج و طرز تفکر شیخ به او اجازه تدریس در مدارس اونرو را نمی‌داد زیرا خلیل عویضه مدیر آموزش وکالت الغوث و معاون وی فرید ابو ورده، هر دو کمونیست بودند. کمونیست‌ها و هوادارانشان بر مدارس اونرو را نظارت داشتند و بیشتر بازرسان مانند بدیع قفه و اولیت طویل از آن‌ها بودند. تحت چنین شرایطی، شیخ (که تقوا و ورعش در میان دوستان و آمد و شد او به مسجد زبانزد خاص و عام بود) و امثال او مجالی برای تدریس در چنین مدرسی که کمونیست‌ها بر آن نظارت می‌کردند، نداشتند. به همین خاطر راهی جز تدریس در مدارس دولتی فراروی شیخ باقی نماند».

شیخ مانند دیگر دیپلمه‌ها که علاقه مند به شغل تدریس بودند، درخواستی به رئیس آموزش که بر انتخاب معلمان نظارت می‌کرد، تقدیم کرد. از آنجا که پذیرفته

شدن در شغل معلّمى، علاوه بر داشتن توان علمى، مستلزم برخورداری از شرایط دیگری نیز بود، مدتی بعد از سوی کمیته ویژه برای مصاحبه فرا خوانده شد. شيخ در روز مصاحبه لنگ لنگان داشت به سمت محل مصاحبه می‌رفت که در مسیر به یکی از جوانان مسلمان هم سن خودش برخورد کرد، او از شيخ سوال کرد که ای برادر ای احمد کجا می‌روی؟ شيخ به او گفت: برای مصاحبه با کمیته نظارت بر انتخاب معلمان می‌روم. دوستش که نتیجه را از قبل می‌دانست، خواست مشقت راه را از او بکاهد، لذا به او گفت آیا فکر می‌کنی که این کمیته تو را انتخاب خواهد کرد؟. آخر، وضعیت جسمانی شيخ به تنهایی کافی بود که حتی اگر از مشهورترین و بارزترین افراد مراجعه کننده به کمیته هم می‌بود، رد می‌شد.

انتخاب معلمان در آن دوره با توصیه و سفارش کمیته صورت می‌گرفت به همین خاطر راضی ساختن کمیته ضروری بود و شيخ هم این گام‌ها را بر نمی‌داشت تا اینکه کمیته را با دادن رشوه به این و آن راضی کند. لذا این جوان که می‌خواست مشقت سفر را از او بکاهد، به او نصیحت کرد که: «از همان راهی که آمده‌ای برگرد زیرا نتیجه مصاحبه معلوم و مشخص است!».

شيخ پاسخی به این جوان داد که برخواسته از ایمان عمیقش بود و به او گفت: ای برادر آیا فکر می‌کنی من به کمیته می‌روم تا به من ترحم کند؟! نه به خدا، من مسلمانم و به خدا اعتماد دارم اگر خداوند اراده کند که من انتخاب شوم، انسان‌ها نخواهند توانست روزی مرا قطع کنند. آیا کلام خداوند را نخوانده‌ای که می‌فرماید:

﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ ﴿٢٢﴾ فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِّثْلَ مَا

أَنْتُمْ تَنْطُقُونَ ﴿٢٣﴾﴾ [الذاریات: ۲۲-۲۳]. «در آسمان روزی شما است و نیز چیزهایی که بدان وعد و وعید داده می‌شوید». سپس به او گفت که آیا این حدیث پیامبر را دیده‌ای «بدان که اگر تمام انسان‌ها با یکدیگر متحد شوند تا به تو نفعی برسانند، از عهده انجام چنین کاری برنخواهند آمد مگر اینکه خداوند این کار را تقدیر کرده باشد و اگر همه آنان جمع شوند تا به تو ضرری برسانند بجز آنچه تقدیر خداست نمی‌توانند کاری انجام دهند». به خدا سوگند من مطمئنم که خدا مرا ناکام نخواهد ساخت، زیرا من به او پشت بسته‌ام و در راه او گام برمی‌دارم!

شيخ به راه خود ادامه داد و منتظر نوبت خود شد تا اینکه وارد کمیته شد. اعضای

این کمیته عبارت بودند از:

- ۱- بشیر الرئیس، رئیس اداره آموزش و پرورش.
 - ۲- محمود شهاب، معاون فرهنگی فرماندار کل و رئیس هیأت آموزشی مصر در نوار غزه و ناظر دبیرستان فلسطین.
 - ۳- رامز فاخره، بازرس زبان عربی که بعدها رئیس آموزش و پرورش شد.
- شیخ در بین متقاضیان تدریس زبان عربی جز ده نفر اول بود. اعضای اگر چه کمیته به توانایی‌های ممتاز و درجات علمی او واقف شدند، اما با این وجود در نام‌های که به فرماندار کل نوشتند، مسئله لنگیدنش را متذکر شدند.
- همین امر به تنهایی برای حذف نام شیخ از لیست متقاضیان شغل معلّمی کافی بود، اما خداوند نسبت به شیخ از انسان‌ها مهربان‌تر بود و تقدیر به گونه‌ای دیگر رقم خورد! که فرماندار کل، «ژنرال احمد سالم» بچه‌ای کوچک داشت که می‌لنگید. این ملاحظه بر فرماندار کل اثر گذاشت و با صدایی بلند به ارائه دهنده لیست با لهجه مصری گفت: و «ایه یعنی اعرج! یعنی ما یشتغلش یعنی یموت من الجوع» و با قلم قرمزش جلو اسم شیخ واژه «قبول» را نوشت و بر انتخاب وی صحّه گذاشت. و سپس به گزینش دیگران پرداخت. فرماندار کل چنین کاری را انجام داد تا تأکید کند که چنین شخصی باید پذیرفته شود. و کلمه «قبول» که در جلو اسم ایشان نوشت بدین خاطر بود که فرماندار کل به انتخاب او علاقه دارد، تا اینکه راه کسانی که نمی‌خواستند ایشان وارد عرصه تدریس شود، مسدود شود. این چنین شیخ با حقوق ماهیانه ۱۰ جُنیّه مصری به عنوان معلّم در دبستان الرمال که مرحوم محمّد محمود الشوا مدیر آن بود، انتخاب شد. در طول مدّت سه ماه تدریس آزمایشی که اداره آموزش برای معلّمان تعیین کرده بود، خانواده ایشان به وی کمک می‌کردند و هنگامی که شیخ حقوقش را دریافت کرد خواست که مبلغ پول دریافتی در این مدت را به آن‌ها بازگرداند، اما برادرانش نپذیرفتند.

فصل دوم:

ادامه فعالیت

شیخ کار آموزشی خود را در مدرسه آغاز کرد. خانواده و دوستان او می‌ترسیدند که وضعیت نابسامان او باعث تمسخر استادان و دانش آموزان شود. این امر البته در یک جامعه بیگانه با مکتب اسلام که منادی احترام دیگران است، کاملاً طبیعی و عادی بود. اما شیخ از همان روز اول توانست احترام اساتید و دانش آموزان را نسبت به خود جلب کند. خداوند او را یاری نمود و او هم بلافاصله در مدرسه کار تبلیغ دین را آغاز کرد. یکی از شاگردانش می‌گوید: شیخ در کنار درس، به ما نماز خواندن و وضو گرفتن یاد می‌داد. او اولین کسی بود که به من خواندن سوره فاتحه و خواندن تشهد را یاد داد. او ما را در مسجد دور هم جمع می‌کرد و به ما قرآن خواندن یاد می‌داد و به توضیح احادیث می‌پرداخت.

شیخ به دانش آموزان ناسازگار و بد خلق بیشتر عنایت می‌ورزید. زیرا او دریافته بود که این‌ها سرشت پاکی دارند لیکن سوء برخورد یا تربیت غلط، آن‌ها را به سوی انحراف از هنجارهای عمومی سوق داده بود. خلاصه اینکه شیخ به راستی توانست احترام همه را جلب کند و نقص سلامتی و جسمانی او که برای دیگران مانع بزرگ و مشکل عمده‌ای بود برای او انگیزه‌ای شد تا آن را پشت سر بگذارد و به فراموشی بسپارد. می‌توان گفت علتی که بر احترام او نزد شاگردان افزود، این بود که شیخ ارتباط خود را با آن‌ها محکم ساخت بطوریکه این رابطه به تدریس و مدرسه محدود نمی‌شد. ایشان در «مسجد الکنز» واقع در محله «رمال» با آن‌ها رابطه برقرار نمود، شیخ دانش آموزان خود را در فضای خانه خدا، جایی که به دور از شلوغی و آلودگی و عوامل تحریک‌کننده به زائران صفای روح می‌بخشد، ملاقات می‌کرد. دانش آموزان، او را معلمی وفادار می‌دانستند که بر دیگر اعضای هیئت تدریس برتری دارد، زیرا او به درس‌هایی که طبیعتاً در مدرسه آموخته می‌شد، اکتفا نمی‌کرد بلکه دو بار در هفته بعد از نماز عصر بدون هیچ چشمداشتی و صرفاً به خاطر رضای خدا برای آن‌ها کلاس‌های تقویتی زبان عربی می‌گذاشت؛ و این امر هم در نظر مدرسه و هم در نظر

اولیای دانش آموزان یک نمونه کاملاً بدیع بود. این اقدامات، نقطه آغازین احترام اولیای دانش آموزان نسبت به این معلّم بود. شیخ احمد - که اکنون به دلیل متانت شخصیتی و رفتار موقّرش در مدرسه، آرام آرام به این عنوان خوانده می‌شد - کار تدریس را به عرصه‌ای برای دعوت دینی تبدیل کرده بود. تعداد زیادی از شاگردانش در این مدرسه، بعدها سران جنبش و رهبران دعوت تحت نظارت شیخ احمد را تشکیل دادند. طبیعی است که شیخ در این راه با دشواری‌های فراوانی روبرو شد، به خصوص مشکلاتی که مخالفانش از آغاز کار برای او ایجاد کردند. این دوره شاهد تحرک ملموس و قابل توجّه کمونیست‌ها بود که اسلام‌گرایان هم خود در تقویت آن سهیم بودند، زیرا به دلایل فشارهای سیاسی پی در پی، تعقیب، و قطع رزق و روزی مجبور به ترک نوار غزّه و مهاجرت به خارج و به ویژه به کشورهای حوزه خلیج شدند در نتیجه میدان را در اختیار کمونیست‌ها و ملی‌گراها گذاشتند و آن‌ها هم هرچه را خواستند به راحتی پیاده کردند و اندیشه‌های مسموم خود را به هر نحوی که دوست داشتند در میان مردم پخش کردند تا اندازه‌ای که افراد نماز خوان در این دوره، پنهانی نمازشان را می‌خواندند مبادا مورد تمسخر و استهزای ساکنان محل یا همکاران و همکلاسان خود قرار گیرد! اولین مشکلی که شیخ با آن مواجه شد این بود که یکی از اولیای امور که یک افسر نیروی انتظامی بود، به مدرسه آمده و ضمن ابراز ناخرسندی و انزجار از اینکه شیخ برخلاف رسوم اجتماعی و برنامه‌های خانوادگی مورد نظر او و دیگر همفکران دین‌گریزش، فرزند وی را به شرکت در فعالیت‌های مسجد دعوت کرده بود به آن‌ها علمی دینی یاد داده بود، از وی نزد مدیر مدرسه استاد «محمد الشوا» شکایت نموده بود. نمود و مطرح کرد. استاد الشوا که مرد فرد دیندار و مربّی گرانقدری بود و از شخصیت شیخ احمد بسیار خوشش می‌آمد، به افسر پاسخ داد: «من از داشتن چنین معلّمی بسیار خرسندم، و برای این کارش به او لوح تقدیر خواهم داد، کجاست امروز معلّمی که درس دینی را به طور عملی در مسجد تدریس کند؟ کاش در همه مدارس نوارغزّه معلّمانی همانند وی پیدا می‌شدند!». و بدین ترتیب افسر حرفی برای گفتن نداشت و با نگرانی از شکل‌گیری یک توطئه علیه اخلاق فرزندش، مدرسه را ترک کرد! اندکی پس از این جریان، پزشک کمونیستی نزد همان مدیر حضور یافت و تلاش کرد تا او را علیه شیخ احمد یاسین و عملکردش بشوراند و چنین گفت: «نماز خواندن بچه‌ها، قبول! مسجد رفتنشان هم قبول! اما روزه گرفتن روزه دوشنبه‌ها و پنجشنبه‌ها کار

شاقی است و ما آن را نمی‌پذیریم!». پاسخ مدیر این بار هم همان پاسخی بود که به فتنه گر قبلی داد.

سخنان پزشک کمونیست، نشانگر موفقیت شیخ بود؛ چه دینی که او در کنار زبان عربی آموزش می‌داد تنها سخنرانی خشک و خالی مسجد و کلاس درس که سریعاً فراموش می‌شوند، نبود؛ بلکه او به وسیله پایبندی به مبادی رفتار اسلامی و تعهد فکری و عملی به برنامه متین خداوند، گفته‌ها و اندیشه‌ها را به صحنه عمل کشاند و به برگزاری نمازهای پنج‌گانه نیز اکتفا نکرد، بلکه فراتر از این سطح تربیت دینی را به روزه‌گرفتن در روزهای دوشنبه و پنجشنبه هم رسانده بود که در آن دوره از و در میان آن قشر از جامعه، یعنی قشر دانش آموز یک پدیده شگفت آور بود. چه بسا همین راز مخالفت ولی دانش آموز با این رفتار جدید بود! وی می‌خواست با این پدیده از همان ابتدای آن مبارزه کند تا مبادا به عادت یا روند تبدیل شود و دانش آموزان و افراد جامعه از آن پیروی کنند، که در این صورت خطری جدی برای نیروهای کافر و منکر وجود خداوند، مانند این پزشک و همفکران او به حساب خواهد آمد.

ازدواج

پس از اینکه شیخ از لحاظ مادی روی پای خود ایستاد و استقلال یافت برادرش «ابونسیم» مساله ازدواج احمد را با برادر بزرگ‌ترش مطرح کرد. تصمیم خانواده بر این شد که دختر یکی از نزدیکان را به عقد وی در بیاورند اما شیخ به دختری دیگری تمایل نشان داد و بالاخره زیر بار فشار خانواده رفت و به خواستگاری دختر مورد نظر رفتند، اما پاسخ پدر دختر چنین بود که می‌بایست با فرزندش که در عربستان زندگی می‌کند مشورت کند. شیخ این کار را یک پاسخ منفی مودبانه تلقی و به همین دلیل بر موضع اولیه‌اش در رد این ازدواج پافشاری کرد و در نتیجه همگی به سراغ آقای حسن یاسین رفتند و از دخترش حلیمه خواستگاری کردند. خانواده عروس هم موافقت کردند و در آغاز دهه شصت ازدواج انجام گرفت. البته دختر قبلی از لحاظ زیبایی و فراست بهتر بود، اما برای شیخ مسأله حیثیت و انتخاب مطرح بود. زندگی شیخ احمد با همسرش آرام بود. یک خانه مستقل در «اردوگاه الشاطی» اجاره کردند. همسر شیخ، زنی مهربان، زحمتکش و مطیع بود. مادر شیخ نزد او زندگی می‌کرد. این انتخاب مادر بود که می‌خواست در کنار شیخ باشد به خاطر وضعیت جسمانی شیخ یا

احتمالاً به خاطر مهربانی‌های شیخ و قدردانی‌اش از مادر و به جای آوردن حقوقش بود که دین اسلام بر آن تاکید ورزید مانند احترام، محبت و قدردانی. هر موقعی که برادران شیخ «ابونسیم» و «ابو علی» از مادر دعوت می‌کردند که به دیدار آن‌ها برود و پیش آن‌ها مدتی بماند، پس از گذشت اندکی برای شیخ پیغام می‌فرستاد که بیاید و او را به خانه خود ببرد. مادر شیخ در جواب دیگر پسرهایش می‌گفت: «به زندگی نزد احمد و خانواده‌اش و بچه‌هایش عادت کرده‌ام و نمی‌توانم آن‌ها را ترک کنم». شیخ احمد از همسرش صاحب فرزندی بنام «عائده» (عائده به معنای کسی است که در حال بازگشت است و شیخ نیز به این خاطر که به وطن باز می‌گردند وی را به این اسم نامید) شد. اما این کودک پس از مدتی فوت کرد. سپس دومی به دنیا آمد و نام او را هم «عائده» گذاشت و این یکی هم وفات یافت و بعد از آن دختری به دنیا آورد و دوباره نامش را «عائده» نهادند. این یکی زنده ماند و در سال ۱۹۷۸ ازدواج کرد. سپس فرزندش «محمد» به دنیا آمد و به این دلیل کنیه شیخ «ابومحمد» است. پس از او دو فرزند دیگر به نام عبدالحمید و عبد الغنی به دنیا آمدند. شیخ هفت دختر دارد که «عائده» بزرگترین آن‌ها بود. رابطه شیخ با فرزندان و همسرش صمیمی و لبریز از محبت است. روابط اجتماعی و دینی شیخ، فشار سنگینی بر دوش همسرش گذاشت؛ همسری که شبانه روز زحمت می‌کشید و از میهمانان شیخ پذیرایی می‌کرد. موقعی که شیخ متوجه شد، فرزندانش نمی‌توانند آن گونه که مطلوب خود اوست، ادامه تحصیل دهند، آن‌ها را به سوی کارهای مفید دیگر هدایت نمود تا بتوانند زندگی شرافتمندانه‌ای داشته باشند. از این رو «عبدالحمید» را به کار مکانیک فرستاد، اما «محمد» چاره‌ای جز روی آوری به صنعت «آجرکاری» نداشت تا بتواند در زمان اسارت پدر مخارج خانواده را تامین کند.

وضعیت جنبش اسلامی در نوار غزه و نقش شیخ در آن:

جنبش «اخوان المسلمین» متأثر از شرایط خاستگاه جنبش در مصر بود. موقعی که جنبش ما در مصر زیر فشار تصمیماتی که آنجا گرفته شد، قرار می‌گرفت، جنبش اسلامی نوار غزه هم متأثر می‌شد؛ زیرا نوار غزه تحت پوشش حکومت نظامی مصر بود. وقتی انقلاب (۲۳ ژوئیه ۱۹۵۲ م). به رهبری جمال عبد الناصر و با مشارکت جنبش اخوان و افسران آن آغاز گردید. وی متوجه شد جنبش اسلامی در میان توده مردم

جای دارد لذا در صدد بر آمد که آن را بی طرف سازد. لذا رابطه حکومت با جنبش، رابطه‌ای حسنه شد به این دلیل که رژیم عبدا لناصر می‌خواست پایه‌های حاکمیت خود را محکم سازد. اما این روابط حسنه ادامه نیافت و بزودی با منفی ارزیابی شدن امضای توافقنامه عقب نشینی میان انگلستان و حکومت مصر از سوی اخوان المسلمین و مخالفت اخوان با این توافقنامه، روابط به تیرگی گرایید. در این مرحله عبدالناصر علیه این جنبش که به دیده دشمن به آن می‌نگریست دست به توطئه زد، به ویژه پس از آغاز عملیات فدایی علیه پایگاه‌های نظامی انگلیس در «کانال سوئز» و شهرهای اسماعلیه و بندر پور سعید، که خطری جدی برای قرارداد امضا شده از جانب نظام عبدالناصر بود. از این رو عبدالناصر تله‌ای برای جنبش آماده کرد و در سال ۱۹۵۴ به آن جامعه عمل پوشاند و آن موقعی بود که سناریوی ترور او را در منطقه «منیشه» هنگام سخنرانش طراحا کرد و سپس ضارب را دستگیر و او را به عنوان عضوی از جنبش اخوان المسلمین معرفی کردند و به دنبال آن موج گسترده‌ای از دستگیری‌ها آغاز شد که رهبران و اعضای اخوان را در بر گرفت. سپس رژیم، طی حکمی جنبش را غیر قانونی و فعالیت‌هایش را ممنوع اعلام کرد. بر اساس این دستور فعالیت‌های جنبش در غزه که تعداد شعبه‌های آن به یازده شعبه می‌رسید، ممنوع گشت و بدین ترتیب با یک فرمان ساده از سوی دولت مصر، بزرگترین جنبش اسلامی در نوار غزه منحل شد، چرا که جنبش اسلامی از لحاظ تعداد و پایگاه اجتماعی یکی از بزرگترین جنبش‌ها بود و در آن مقطع، حدود هزار نفر عضو داشت. این تصمیم با عث گردید که گروه اخوان به فعالیت‌های زیر زمینی روی بیاورد، به طوری که جلسات گروه‌ها، تمرینات ورزشی، آموزش‌های نظامی و دیگر فعالیت‌ها به دور از چشم مردم و عوامل سازمان‌های امنیتی رژیم نظامی مصر در نوار غزه انجام می‌گرفت. با این وجود تعقیب‌ها شدت گرفته و تعداد زیادی از رهبران و اعضای اخوان در نوار غزه تحت پیگرد قرار گرفتند و خیل عظیمی از آن‌ها با فشارهای بی‌حدّ و مرز روبرو شدند. شیخ «حماد حسنات» در این زمینه نقل می‌کند که شبانه روز تحت پیگرد بود به حدی که عامل امنیتی مصری آشکارا او را تعقیب می‌کرد تا اینکه هردو با هم آشنا شدند. ایشان می‌افزاید: هیچگاه به دیدن کسی نمی‌رفتم مگر اینکه مامور امنیتی مراقب من بود و با من در قهوه خانه می‌نشست و در حقیقت هم چون اسیری در دام این مرد بودم. یکی از برادران قدیمی «اخوان» در توصیف رنج و عذابی که اعضای اخوان در نوار غزه

می‌کشیدند، می‌گویند: «هنگامی که استاد حماد حسناات از زندان آزاد شد از بیم جاسوسان امنیتی شبانه به دیدنش رفتم. با این وصف متوجه شدم که مأمور امنیتی پشت پنجره مشغول شنود حرف‌های ماست شنود می‌کرد، وقتی از خانه‌اش بیرون آمدم او راه عبورم را سد کرد و نور چراغ خود را در چشمان من انداخت و از من پرسید: کجا بودی؟» سپس اضافه می‌کند: من این مرد را خوب می‌شناختم او یکی از ساکنان اردوگاه «نصیرات» از خانواده «فیرانی» بود. به یاد می‌آورم که پس از شکست ۱۹۶۷ م مهاجرت کرد و در «امان» سکنی گزید. یکبار در آنجا که مادرم را دیده بود به او گفته بود: «به پسر تو بگو که مرا ببخشد چون من او را تعقیب می‌کردم» در این دوره دولت مصر در دام یک بازی سیاسی برای پایان دادن به مسأله فلسطین تحت عنوان طرح اسکان افتاد ریشه‌های این طرح به سال ۱۹۵۲ برمی‌گردد زمانی که سازمان ملل متحد (۲۵۰) میلیون دلار به وکالت الغوث «نماینده‌گی سازمان ملل در امور آوارگان فلسطینی» اختصاص داد، وکالت الغوث با دولت مصر تماس گرفت و مسؤولیت مشترک اجرای تحقیقات و مطالعات درباره طرح آبیاری و اسکان در صحرای سینا را به مجلس دائمی توسعه فراورده‌های ملی مصر واگذار کرد. خلاصه این طرح بدین قرار بود که قسمتی از آب رود نیل برای آبیاری بخشی از زمین‌های صحرای سینا در نزدیکی کانال سوئز انتقال یابد. سپس این آب برای به زیر کشت بردن زمینی به مساحت حدود ۱۸ میلیون هکتار استفاده شود. به موجب این طرح ۱۰ هزار خانواده در بخش کشاورزی و ۷۵۰ خانواده در بخش فعالیت‌های خدماتی و ۷۰۰ خانواده در بخش مهارت‌ها و صنایع لازم در صحرای سینا سکونت داده می‌شدند. اجرای این طرح حدود ۵ سال طول می‌کشید و طی آن یک چهارم آوارگان فلسطینی که در نوار غزه به سر می‌بردند و تعداد آن‌ها بیش از ۲۱۴ هزار نفر بود اسکان می‌یافتند. بر اساس پیش بینی کارشناسان، در عرض ۲۵ سال تمام آوارگان اسکان داده می‌شدند. فلسطینیان این طرح را آغاز مسأله فلسطین و پاکسازی فلسطینی‌های شاهد اخراج مردم فلسطین از سرزمین‌شان را آغاز کار قلمداد کردند؛ بنابراین طرح فوق با مخالفت شدید سازمان‌های مختلف نوار غزه و محافل مردمی روبرو شد. از این رو نیروهای سیاسی کار خود را آغاز کردند و دست به انتشار اطلاعاتی‌های سری تحریک آمیز، تشکیل جلسات و ایراد سخنرانی زدند که در نهایت به تظاهرات خشونت آمیز انجامید. این تظاهرات در ماه مارس سال ۱۹۹۵ م، پس از

یورش خانمان سوز ارتش صهیونیستی به نوار غزه در ماه فوریه برپا شد. حمله صهیونیستها به نوار غزه بوسیله دو گشت نظامی اسرائیل با عبور از مرزهای نوار غزه شروع شد. اولین گشت با به بکارگیری سلاحهای آتش زا، توپهای مورتار و نارنجکهای دستی به پایگاهی مصری در نزدیکی ایستگاه راه آهن غزه مورتار و نارنجکهای دستی هجوم برد و یک بنای سنگی و چهار کلبه روستایی و آب انباری را تخریب کردند. در این حمله ۱۴ سرباز مصری، کودک و شهروند غیر نظامی به قتل رسیدند و ۱۶ سرباز و افراد غیرنظامی زخمی شدند. در همان زمان گشت دوم در جاده عمومی غزه در نزدیکی منطقه پلیس نظامی در ۶ کیلومتری جنوب شهر غزه اقدام به نصب کمین کرد. و سیم نازکی را در وسط جاده پهن کردند که به گالونهای نفت که پر از مواد منفجره بود. یک کامیون که حامل یک افسر و ۳۵ سرباز داوطلب فلسطینی بود در این کمین افتاد و به محض برخورد با سیم منفجر شد و ماشین آتش گرفت و فوراً سربازان اسرائیلی بوسیله مسلسل و نارنجک دستی ماشین را زیر آتش گرفتند. تنها دو یا سه نفر از سربازان توانستند به شلیک آنها پاسخ بدهند. این عملیات منجر به کشته شدن یک افسر و ۲۲ سرباز و زخمی شدن ۱۲ سرباز فلسطینی شد. بدین ترتیب میزان تلفات در طرف عربی به ۳۸ کشته و ۲۹ زخمی رسید.

این حادثه، آشکارا بی‌اعتنایی و بی‌توجهی دولت مصر به زندگی مردم نوار غزه را هویدا ساخت، لذا این حادثه و موضع خیانت آمیز دولت مصر در ارتباط با طرح اسکان، تظاهراتی را در تمامی شهرها و روستاهای نوار غزه به دنبال داشت که توده‌های مختلف مردم، تحصیلکرده و غیرتحصیلکرده، پیر و جوان و حتی زن‌ها در آن شرکت کردند و دریافتند که خود باید از آرمانشان دفاع کنند چرا که دولت‌های عرب در صدد انجام چنین کاری نیستند و نه تنها نمی‌خواهند از آنها دفاع کنند، بلکه برای پایان دادن به مساله فلسطین؛ سازمان‌های بین‌المللی دست به یکی کرده‌اند. از این رو تظاهرات خشونت آمیز و فراگیر بود و حکومت مصر برای مقابله با تظاهرکنندگان به سوی آنها آتش گشود و تعداد زیادی کشته و زخمی بر جای گذاشت. تظاهرکنندگان شعارات معنی داری مانند «ما را مسلح کنید... ما را مسلح کنید» و «نه شهرک سازی و نه اسکان، ای مزدوران آمریکا» سر می‌دادند.

همان طوری که استاد «محمد شمع» بیان می‌کند تظاهرات ابتدا از مدرسه فلسطین شروع شد و فشار آن بر دولت مصر ادامه یافت تا اینکه بالاخره دولت مصر

ناچار شد از طرح اسکان صرف نظر کند و از اجرای آن دست بکشد. اخوان المسلمین در این تظاهرات چه در برپایی و سازماندهی آن و چه در تشویق مردم برای مشارکت در آن و یا رهبری تظاهرات در خیابان‌ها نقش بسزایی ایفا کرد. در آن زمان جنبش اسلامی از بزرگترین جنبش‌های سیاسی نوار غزه بود و تاثیر آن از لحاظ تعداد اعضا و تشکیلات با تاثیر دیگر جنبش‌های موجود در نوار غزه قابل مقایسه نبود. بنابراین جنبش اسلامی در آن دوره موجب خشم و نگرانی حکومت مصر شده بود و به همین خاطر این حکومت موج جدیدی از تعقیب‌ها و دستگیرهای گسترده را علیه رهبران و اعضای آن آغاز کرد و در همان زمان اعضای کمیته منتخب اخوان را که سازماندهی تظاهرات و رهبری آن را عهده دار بودند، بازداشت کرد. این کمیته منتخب متشکل از آقایان: فتحی بلعاوی، فائق بسیسو، عبدالرحمن بارود، محمد یوسف نجار، محمود مقداد، عبدالمجید اسمر، کمال عدوان، رجب عطار، احمد رجب عبدالمجید، احمد عدوان، و سلامه عمصی بود که همگی از چهره‌های سرشناس اخوان المسلمین در نوار غزه بودند. سپس مقامات مصری به تعقیب و پیگرد دیگر رهبران و اعضای فعال اخوان پرداختند. این وضعیت تازه، بر شکل تشکیلات و فعالیت‌ها و توانایی آن در انجام برنامه‌هایش، تأثیری منفی گذاشت. به نحوی که بیشتر فعالیت‌های اخوان متوقف شد و کلیه فعالان آن بازداشت شدند.

این شرایط باعث شد که گروهی از رهبران اخوان به فکر سفر و مهاجرت به خارج بیافتند تا هم روحیه خویش را تجدید کنند و هم بتوانند زمینه‌های جدیدی برای دعوت در خارج از نوار غزه فراهم کنند. بدین ترتیب تعدادی از رهبران اخوان مانند فتحی بلعاوی، صلاح حلف «ابو ایاد»، سلیم زعنون، عونى قیشاوى، زهدى ساق الله، سلیمان ابوکرش، کمال وحیدی، و بسیاری دیگر از افراد بانفوذ تشکیلات، مانند دکتر عبد الرحمن بارود از نوار غزه مهاجرت کردند. اما رهبران دیگری که در نوار غزه ماندند کفایت و مهارت تشکیلاتی لازم برای از سرگیری فعالیت‌های اسلامی در شرایط دشوار ناشی از تضيیقات دستگاه امنیتی دولت مصر را نداشتند؛ و از این رو فعالیت‌های اخوان در این مرحله محدود بود به فعالیت شمار اندکی از افراد این جماعت آن هم تحت نظارت دولت مصر، و لذا تقریباً در حد صفر!

نقش شیخ:

شیخ احمد یاسین در چنین شرایطی فعالیت‌های خود را آغاز کرد. ایشان به تازگی

به صفوف اخوان ملحق شده بود و چهره‌ای گمنام بود و از آنجا که دور از مرکز شهر و مراکز اخوان المسلمین بود، جزو رهبران فعال و کارگزاران اخوان به شمار نمی‌آمد. ایشان فعالیت خود را در اردوگاه الشاطی آغاز نمود. شاید دلیل مصون ماندن شیخ از دید دستگاه امنیتی مصر معلولیت وی بود، این وضعیت شیخ سبب شد تا آن‌ها از مردی که توان حرکت نداشت، چندان بیم و واهمه‌ای نداشته باشند و گمان برند وی توانایی انجام هیچگونه فعالیت تشکیلاتی را ندارد تا تحت نظارت قرار گیرد.

شیخ از این فضا، به خوبی استفاده کرد و در چار چوب مستقل و آزاد، فعالیت خود را آغاز کرد اغلب رهبران اخوان نیز از فعالیت‌های تربیتی و معنوی او در میان جوانان و دانش آموزان بی‌خبر بودند و در مقاطع بعدی به این امر پی بردند. مدتی بعد شیخ فعالیت‌های خود را با آموزش جوانان در حلقه‌های تدریس قرآن در اردوگاه الشاطی شروع کرد و کم‌کم از مسجد کنز فاصله گرفت تا حساسیت دستگاه‌های اطلاعاتی را بر نینگیزد. در همین راستا، حلقه‌های درس، روی ماسه‌ها در کنار مسجد شمالی فعلی در اردوگاه الشاطی تشکیل شد. این حلقه‌ها تنها محدود به تلاوت قرآن مجید بود و تعداد زیادی از جوانان در آن شرکت می‌کردند و آن‌ها هم به نوبه خود تعداد دیگری را هم به سمت این حلقه‌ها جلب می‌کردند و بدین ترتیب هر روز بر تعداد شرکت کنندگان آن افزوده می‌شد.

نظر شیخ چنین بود که افزایش دائمی تعداد جوانان، نیازمند داشتن یک پایگاه است و به همین دلیل به فکر ساختن مسجدی در نزدیکی محل اقامت خود افتاد که بعدها مسجد شمالی نامیده شد. شیخ مبلغ پنج جَنیه را که معادل نصف درآمد ماهانه‌اش بود، برای ساختن مسجد اختصاص داد و اقدام به جمع‌آوری کمک‌های اهالی اردوگاه الشاطی برای بنا نهادن مسجد نمود. در ابتدا مسجد شکل بسیار ساده‌ای داشت به طوری که سقف آن از حلبی و آجر درست شده بود، اما برای جلسات و فعالیت‌های روزانه کفایت می‌کرد. فعالیت‌های شیخ در مدرسه و مسجد خلاصه نمی‌شد بلکه در خانه هم مشغول فعالیت بود. همفکران شیخ و از جمله محمد شمع، احمد بحر، و داوود ابو خاطر می‌گویند: خانه شیخ مانند کندوی زنبور بود که پیوسته مردم بدانجا رفت و آمد داشتند. شیخ در کار دعوت، مردی با ظرافت و درایت و در عمل بسیار هوشمند بود. او هم چنین سخنور چیره دستی بود که دل‌های شنوندگان را به وجد می‌آورد. استاد محمد شمع دیدار اول خود با شیخ را چنین توصیف می‌کند: جوانان پیوسته به خانه

شیخ احمد در اردوگاه الشاطی می‌آمدند تا از بیانات او استفاده کنند. آن‌ها گرد شیخ حلقه زده و سوالاتشان را مطرح می‌کردند. مجلس او هیچ وقت خالی از میهمانان و مریدان و برادرانی که بتازگی می‌آمدند و با او آشنا می‌شدند، نبود. من خود از جمله کسانی بودم که بوسیله دوستان و همکاران با او آشنا شدم. دوستانم به من گفتند آیا شیخ احمد یاسین را می‌شناسی؟ گفتم خیر، نمی‌شناسم. گفتند: آیا می‌توانی امشب با ما بیایی و با او آشنا شوی؟ آن شب به همراه آن‌ها نزد شیخ رفتم و دیدم که در خانه بسیار ساده و بی‌آلایشی نشسته بود. او را شخصیتی جذاب و شگفت‌انگیز یافتم. اولین بار که به سخنان او گوش دادم، محبت او به دلم نشست و احساس کردم که یک شخصیت متین و قوی دارد و براحتی می‌تواند دل‌های مردم را تسخیر کند. او به مهمانانش توجه و عنایت خاصی داشت، تا اندازه‌ای که مهمان فکر می‌کرد از خیلی وقت پیش همدیگر را می‌شناسند. شیخ معمولاً به میهمانان تازه بیشتر توجه می‌کرد و با آن‌ها زیاد شوخی می‌کرد تا تعارفات رسمی از بین برود.

همین شخصیت شیخ بود که بوسیله آن توانست دل‌های جوانان را برآید. همه در مجلس او احساس می‌کردند که مورد عنایت و توجه شیخ هستند. به هیچکس بی‌توجهی نمی‌کرد، از آن روز مهر او در دلم نشست و پیوسته نزد او می‌رفتم.

استاد داود ابو‌خاطر درباره اولین دیدار خود با شیخ می‌گوید: به راستی در اولین دیدار مهر او به دلم نشست. او با خوشرویی و گرمی از من استقبال می‌کرد، گویی که از خیلی وقت پیش همدیگر را می‌شناختیم. این دیدار، دیدار بسیار گرم و دوستانه‌ای بود. در ذهنم اینگونه نقش بسته بود که ایشان فردی خارق العاده و در عین حال متواضع و خیر خواه است. با آغوشی آکنده از محبت مرا پذیرفت و چنان صمیمانه با هم به گفتگو نشستیم که گویی از قبل همدیگر را می‌شناختیم. یکی از تربیت شدگان مکتب شیخ در گفتگو با نگارنده می‌گوید: شیخ به راستی به دنبال پرورش مردان واقعی بود. جوانان را در دور خود جمع می‌کرد، به آنان قرآن یاد می‌داد و برای تشویق آن‌ها مسابقه‌های مختلف برگزار می‌کرد و از کمک‌هایی که از نیکو کاران اردوگاه الشاطی جمع آوری می‌کرد، به برگزیدگان جوایزی اهدا می‌کرد.

شیخ جوانان را تشویق به یادگیری فنّ خطابه می‌کرد تا وی را که به لحاظ جسمی، ضعیف و فرسوده بود، در انجام این مهم یاری رسانند. ایشان بسیاری از اوقات جوانان را غافلگیر می‌کردند و می‌گفتند: فلانی پا شو و درباره موضوعی برای ما سخن بگو.

یکی از این جوانان برای اولین بار که سخنرانی می‌کرد، دست و پایش می‌لرزید اما پس از چند بار سخنرانی، چنان مهارت پیدا کرد که می‌توانست بدون هیچگونه مشکل و دشواری در حضور جمع سخنرانی کند.

شیخ احمد یاسین پس از نماز جمعه حلقه‌های درس را تشکیل می‌داد و در ماه مبارک رمضان هر روز پس از نماز صبح تدریس می‌کرد. ابو اکرم می‌گوید که شیخ از هیچ چیز به آسانی نمی‌گذشت و در زیر باران لنگ لنگان به مسجد می‌آمد و با فقرا همنشینی می‌کرد.

در مدرسه جوانان دور ایشان حلقه می‌زدند. شیخ در مدرسه مسابقات حفظ قرآن برگزار می‌کرد و جوایزی هم برای آن در نظر گرفته بود که میان برگزیدگان توزیع می‌نمود. دانش آموزان شیخ، برای گوش دادن به سخنان او به خانه و مسجدش می‌رفتند. شیخ همچنین برای ایراد موعظه و سخنرانی به مساجد نوار غزه از شمال تا جنوب می‌رفتند. روابط اجتماعی ایشان بسیار زیاد و قوی بود، به طوری که به کلیه آشنایان و دوستان خود سر می‌زد و در سختی‌ها و شادی‌های آن‌ها شریک بود.

در کنار مسجد «ارودگاه شمالی» شیخ مساجد دیگری چون مسجد غربی و الوحده و الأبیض را به پایگاه‌های دیگری برای خودش تبدیل کرده بود. ایشان در ابتدا فعالیت تبلیغی خود را در مسجد متمرکز می‌کرد و سپس آن را به یکی از جوانانی که در امر دعوت به سوی خدا و دین مبین اسلام از شیخ متأثر شده بود، می‌سپرد. یکی از این جوانان بیان می‌کند که چگونه شیخ احمد وضعیت خاص وی بر او تأثیر گذاشت و از خواب غفلت بیدارش کرد: «در حقیقت هر جوانی از جوانان جنبش اسلامی که به شیخ می‌نگریست، پیش خود احساس شرمندگی می‌کرد و به فکر فرو می‌رفت که منی که خداوند بلند مرتبه مرا نیرو، سلامت و توان راه رفتن عطا فرموده، چگونه. این جوان می‌افزاید که شیخ احمد، نور هدایتی در سر راه جوانان بود و شب‌ها اندکی از آنچه شیخ انجام می‌دهد، انجام نمی‌دهم؟! نمی‌خواهید، خانه‌اش همیشه مملو از مردم بود و چه زمان اقامت در منزل و چه در بیرون آن به فعالیت مشغول بود، جوانان او را پدری مهربان و الگوی حسنه برای خود می‌پنداشتند و به سخنانش گوش فرا می‌دادند».

شیخ فعالیت ورزشی را به عنوان یکی از راه‌های تبلیغ دین برگزید و در همین راستا باشگاه کوچکی را در نزدیکی مسجد شمالی بنا نهاد. این باشگاه، مرکز ورزشی جوانان مسلمان بود که در آن تحت نظر مربیان جوان و کار آزموده به تمرین فوتبال،

ژیمناستیک، پرش و دیگر ورزش‌هایی از این قبیل مشغول می‌شدند. شیخ احمد یاسین گاه برای رفتن به کنار دریا به گردش‌های دسته جمعی ترتیب می‌داد، گاه برای صرف یک وعده غذا سفره‌های دسته جمعی می‌گسترده و گاه در ساحل دریا ورزشگاه‌های موقّتی درست می‌کرد و هنگامی که جوانان فلسطینی از دیگر مناطق فلسطین به نوار غزّه می‌آمدند، اردوگاه‌های تابستانی موقّت در کنار ساحل دریا می‌ساخت و در آنجا به وعظ و ارشاد می‌پرداخت.

شیخ احمد یاسین در خلال فعالیت‌هایی که در خانه و مسجد (به عنوان مرکز فعالیت‌های تبلیغی) داشتند، توانستند گروهی از جوانان فعال مناطق نوار غزّه را برای تبلیغ اسلام پرورش دهند. ایشان پس از اینکه این جوانان را براساس منهج اخوان به درستی تربیت می‌کرد، آن‌ها را به مساجد مناطق نوار غزه می‌فرستاد. این جوانان نیز با تلاش‌های تبلیغی خود، نسل‌های دیگر را تربیت کردند و دین اسلام را در کلیه مناطق نوار غزه منتشر ساختند و بدین ترتیب، هسته‌های دعوت‌گری احیا و فراخوانی مردم به سوی خدا از سر گرفته شد. همه این کارها بدور از هرگونه تماس با شورای رهبران اصلی دعوت اسلامی و به عبارت بهتر، بدون دخالت آن شورا تحقق یافت. زیرا ارزیابی شورا این بود که برقراری، تماس نزدیک با شیخ، باعث جلب نظرها به سمت ایشان و در نتیجه ممانعت دستگاه امنیتی مصر از فعالیت وی می‌شد. شیخ اسماعیل خالدی، رهبر دعوت، شمار اندکی از اعضای اخوان را سازماندهی کرده بود. که فعالیت آن‌ها تقریباً راکد بود. به همین خاطر منزلت شیخ در میان مبلغان ارتقاء یافت و در اثنای کار و فعالیت شخصیت خود را بیشتر نمایان ساخت. زیرا دعوت او به صورت دعوت اصلی رهبریش به صورت رهبری اصلی حرکت اسلامی در آمد. از این رو انتخاب شیخ به عنوان رهبر کلّ حرکت اسلامی پس از جنگ سال ۱۹۶۷ با اجماع کلیه مبلغان، امری طبیعی بود.

شیخ یاسین و هدف قرار گرفتن ایشان در این دوره توسط حکومت مصر

شیخ زمانی کارش بالا گرفته بود که جنبش اسلامی با مشکلات بیشماری روبرو بود. با این وجود وی بدون هیچ ترس و واهمه‌ای، به نحو سنجیده با شرایط پیش آمده برخورد می‌کرد.

شیخ برای انجام کارهایش عمدتاً به حمایت توده‌ها دل می‌بست، زیرا همراهی توده‌ها اهرم فشاری بود بر سر حکومت، و شیخ هم همواره روی همین عامل حساب باز می‌کرد و اغلب اوقات نیز کامیاب می‌شد. به عنوان مثال به مناسبت عقب نشینی یهود از صحرای سینا و نوار غزه در سال ۱۹۵۶ (هفتم الی چهاردهم ماه مارس) جشن‌ها پیروزی میان دانش آموزان برگزار می‌شد و در اثنای این جشن‌ها دانش آموزان مدارس به رقص، شادمانی و ورزش‌هایی چون ژیمناستیک و ورزش‌های سنگین می‌پرداختند. در این میان، چهار دختر از همسایگان شیخ احمد برای رقص و پایکوبی در این جشن انتخاب شدند. از آنجا که این امر مخالف شؤونات اسلامی است، شیخ با اولیای دختران تماس گرفت و آنان را به عدم موافقت با رقص دخترانشان جلو چشم مردم تشویق نمود که در نتیجه اولیای آنان تذکر شیخ را پذیرفتند و دخترانشان را از این کار بازداشتند. این جریان به رئیس آموزش و پرورش آن زمان «بشیر الریس» رسید و او هم برای تنبیه دختران و خانواده شان، دستور داد که آن‌ها را از مدرسه اخراج کنند. خانواده دختران این موضوع را به اطلاع شیخ رساند. شیخ و اولیای دختران، طی تماس تلفنی با سرلشکر جمال صابر معاون فرماندار نظامی و مدیر امور آموزشی تهدید کردند که در اعتراض به اخراج قلدرمانه دختران از مدرسه، فردا تظاهرات گسترده‌ای در اردوگاه الشاطیء به راه می‌اندازند. سرلشکر جمال صابر این مسأله را به اطلاع فرماندار کل رساند. فرماندار کل هم طی تماسی تلفنی، بشیر الریس را نکوهش کرد و دستور داد که دختران فوراً به مدرسه بازگردانده شوند و در جشن مشارکت نکنند!

شیخ در برابر فشارهای سنگین دستگاه امنیتی مصر بر جماعت اخوان المسلمین ساکت نمی‌نشست و در حدّ توان با این اقدامات مبارزه می‌کرد. عدم شهرت وی به عنوان پیشوا و رهبر اخوان به ایشان کمک می‌کرد، امّا با این وجود بارها بازداشت شد. شیخ نخستین بار در دهه پنجاه به اتهام عضویت در جنبش اخوان بازداشت شد. جریان از این قرار بود که افسر اسماعیل شراب که چیگرا، کمونیست، فرد مغرور، خود پرست و یکی از مخالفان سرسخت جریان‌های اسلامی در نوار غزه بود، خانه شیخ احمد را محاصره و درباره فعالیت‌های شیخ از برادر بزرگترش ابونسیم سؤالاتی را مطرح کرد. ابو نسیم در جواب گفت: برادرم در مدرسه راهنمایی رمال تدریس می‌کند. بعد از این سراغ شیخ رفت و او را دستگیر و روانه بازداشتگاه کرد. وضعیت

سلامتی شیخ بسیار ناگوار بود. اما از خوش شانسی وی سرباز نگهبان آن شب ابوفایز نام داشت و از اعضای اخوان بود. ابو فایز از افسر درخواست کرد که به خاطر سرمای جانسوز فصل زمستان یک پتوی اضافی به شیخ مریم بدهد ولی درخواستش رد شد. اگر افسر به عضویت ابو فایز در جنبش اخوان پی می برد، ممکن بود که وی را اخراج کند اما بالاخره سرباز توانست بدور از چشمان افسر، خود یک پتوی اضافه تهیه کند و آن را به دست شیخ برساند. بار دوم که شیخ دستگیر شد در سال ۱۹۶۶م بود، یعنی زمانی که اخوان المسلمین در مصر مورد اذیت و آزار و تعقیب قرار گرفتند و دانشمندان و الامقام علامه سید قطب به دست رژیم مصر اعدام شد. در این میان رهبران و اعضای جنبش اخوان المسلمین در نوار غزه تحت تعقیب قرار گرفتند و چهار تن از اعضای هیات اداری همراه با دو نفر دیگر دستگیر شدند. شیخ احمد یاسین جزو این افراد بود. دولت مصر می خواست آنان را به اتهام توطئه برای براندازی نظام، همان اتهامی که به رهبران اخوان در مصر وارد شده بود، به زندان نظامی مصر انتقال دهد. اما جالب اینجاست که اگر ایراد این اتهام به اخوان مصر به هر حال قابل توجیه بود اما به عللی همچون وجود موانع سیاسی، جدایی مرزها، طول مسافت و کم اهمیتی اخوان فلسطین به هیچ وجه درباره آنها صدق نمی کرد و قابل توجیه نبود. به علاوه شیخ شانس دیگری هم داشت و آن اینکه به گفته یکی از مأموران پلیس زندان، از بیم اینکه در بین راه تاب نیابد و از بین برود، به مدت دو هفته در زندان غزه باقی ماند و به مصر منتقل نشد. شیخ حماد الحسنات که جزو بازداشت شدگان بود، می گوید: وقتی مدت بازداشت شیخ نزدیک به یک ماه شد، برادرش ابونسیم به زندان مراجعه کرد تا او را به قید ضمانت آزاد کند. «نوح قاعود» افسر زندان و مسؤول کلانتری بر سر او داد کشید و گفت: «تو هنوز نمی دانی چطور برادرت را تربیت کنی؟» استاد احمد یوسف می گوید: وقتی قرار شد شیخ احمد دستگیر شود، عده ای از سربازان برای احضار وی به خانه اش رفتند و شیخ که نمی توانست راه برود لنگ لنگان قدم برمی داشت، مردم با مشاهده این صحنه، به استهزا و تحقیر سربازان پرداختند و می گفتند: این مرد عاجز و فلج چه جرمی مرتکب شده است؟ مسوولان امنیتی از او تعهد گرفتند که دیگر در مساجد سخنرانی نکند. سپس آزاد شد، اما وقتی روز جمعه وارد مسجد شد، مردم به طرف او هجوم آوردند و او را بر دوش گرفته و روی منبر نشانند و از او خواستند تا خطبه نماز جمعه را برای آنها بخواند. شیخ علی رغم دردسرساز بودن این کار،

چاره‌ای جز قبول درخواست مردم نداشت و خطر را پذیرفت و بر بالای منبر ایستاد. شیخ پس از حمد و سپاس و ثنای خداوند این آیه را تلاوت کرد:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَدْفَعُ عَنِ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ ﴿٣٨﴾ أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقْتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ ﴿٣٩﴾﴾ [الحج: ۳۸-۴۰]. «خداوند از مؤمنان حمایت می‌کند چرا که مسلماً خداوند خیانت پیشگان کافر را دوست ندارد. اجازه به کسانی داده می‌شود که به آنان جنگ تحمیل می‌گردد چرا که بدیشان ستم رفته است و خداوند توانا است بر اینکه ایشان را پیروز کند. همان کسانی که به ناحق از خانه و کاشانه خود اخراج شده‌اند و تنها گناهشان این بوده است که می‌گفتند پروردگار ما خداست»!

شیخ به شرح آیات و احادیث پرداخت. مردم متأثر شده و اشک‌هایشان جاری شد. اگر شیخ اوضاع را کنترل نمی‌کرد، چیزی نمانده بود که پس از نماز انقلابی صورت گیرد! این کار اداره آگاهی را برانگیخت و آنان را علیه شیخ که دیروز تعهدنامه امضا کرده بود، به خشم آورد. مسؤول آگاهی حکم دستگیری او را صادر و سربازی را مأمور آن کرد. لیکن سرباز از اجرای فرمان مسؤول آگاهی سرپیچی کرد و گفت: «به خدا سوگند حتی اگر فرمان اخراج مرا صادر بکنی، من نمی‌روم. از من می‌خواهی که ریشخند و تحقیر مردم را به جان بخرم؟» حماد الحسانت می‌گوید: «پس از اینکه ما را آزاد کردند برای نظارت بر هرکدام از ما یک مأمور اطلاعات تعیین کردند به نحوی که مانند سایه همراهمان به محل کار می‌آمد و با ما به خانه باز می‌گشت و تنها وارد منزل نمی‌شد».

نظارت بر رفتار این افراد به طور علنی صورت می‌گرفت. فرد تحت نظارت، همراه مأمور اطلاعات قدم می‌زد و با هم درباره مسائل مختلف گفتگو می‌کردند. چنین وضعیتی تا سال ۱۹۶۷ م ادامه یافت. واقعیت این بود که دولت می‌خواست بر اخوان فشار آورد و به آن‌ها بفهماند که همیشه زیر چشمان دولت قرار دارند و به این علت علناً و آشکارا آن‌ها را تعقیب می‌کرد.

یکی از برادران درباره این دوره می‌گوید: «یکی از اعضای اخوان در امارات متّحده عربی کارمند بود و می‌خواست برای دیدار با خانواده‌اش به نوار غزه بازگردد، اما مقامات دولتی از مسافرت وی جلوگیری می‌کردند. این مرد که سفر به خارج جزو فعالیت‌های تجاریش بود، افراد مشهور و بانفوذ جامعه را واسطه کرد. اما همه این

تلاش‌ها بی‌نتیجه ماند و سودی نبخشید. هر بار جواب این بود: این از اعضای اخوان المسلمین است»!

از شانس خوب وی فکر تازه‌ای به ذهن یکی از برادرانش خطور کرد. وی فهمیده بود به علت گزارش دستگاه‌های اطلاعاتی مقامات دولتی با سفر این فرد مخالفت می‌کنند. لذا او را متقاعد ساخت تا رفتار خود را تغییر دهد و به دیدن برادران دینی‌اش نرود و در جلسات آن‌ها شرکت نکند و به جای آن به قهوه‌خانه و سینما برود تا اینگونه نظر آن‌ها را در مورد خودش تغییر دهد. این کار عملاً صورت گرفت و این بار میانجیگری‌ها به ثمر رسید و به وی اجازه دادند تا به محل کار خود سفر کند. شاید این همان جریان‌ی باشد که شیخ حماد حسناات برای نویسنده تعریف کرده بود. ایشان گفت: از نکته‌های جالب این دوره، اینکه یکی از مأموران اطلاعاتی، مسلمانی را زیر نظر گرفته بود. وقتی جوان متوجه شد که مأموری او را تعقیب می‌کند، تصمیم گرفت او را فریب دهد و به همین دلیل رفتار خود را تغییر داد. مثلاً به قهوه‌خانه می‌رفت و تخته نرد بازی می‌کرد و به سینما می‌رفت و خلاصه اینکه وی کارهایی انجام می‌داد که مأمور اطلاعات فکر نمی‌کرد جوانان متعهد اهل چنین کارهایی باشند. مأمور اطلاعات هم در گزارش خود که برای مسؤولان فرستاد، نوشته بود: «رفتار و اخلاق او بهبود یافته است و مرتباً به قهوه‌خانه‌ها و سینماها سر می‌زند»! وضعیت آن دوره به حدی وخیم بود که افراد متدین و مذهبی فرزندان خود را از رفتن به مسجد منع می‌کردند و به آن‌ها توصیه می‌کردند که به دور از مسلمانان باشند. در این زمینه آقای حسناات می‌گوید: «هنوز هم به یاد دارم که یکی از افراد متدین به فرزند خود که به فعالیت‌های اسلامی گرویده بود می‌گفت: دلم می‌خواهد ترا در قهوه‌خانه ببینم که تخته نرد بازی می‌کنی».

آقای حسناات می‌افزاید: این سخنان فردی بود که خود نماز می‌خواند و مردم را هم به اقامه آن تشویق می‌کرد. اما او می‌ترسید فرزند خود را از دست دهد. به این علت به ندرت دیده می‌شد که فردی کم‌تر از سی یا بیست سال در مسجد حضور یابد. او می‌گوید: تعداد بسیار کمی از افراد مسن وارد مسجد می‌شدند چون کسی نمی‌توانست آن‌ها را به فعالیت‌های ضد حکومتی متهم سازد. جوانان مسلمان، شرایط سختی را تحمل می‌کردند تا بتوانند رسالت اسلام را حفظ کنند. تعداد زیادی زیر فشار شکنجه تن به شکست دادند. اگر از افراد آن دوره سوال شود اطلاعات زیادی درباره زندگی مردم به

دست خواهد آمد. تبلیغات سوء رژیم ناصر علیه جنبش اخوان پس از ضربه سال ۱۹۶۵م شدت گرفت. جمال عبدالناصر جماعت اخوان را به جاسوسی برای آمریکا و توطئه برای براندازی نظام متهم کرد. وی مدعی شد که اعضای اخوان انواع کلت و سلاح‌های سرد را در جلد قرآن‌ها مخفی می‌کنند. بدین صورت که یک چاله به اندازه سلاح ایجاد کرده و سلاح را در آنجا جاسازی می‌کردند. این تبلیغات نمایانگر توهمات محض دستگاه‌های امنیتی عبدالناصر و بی‌پایه و اساس بود. اخوان المسلمین تنها به عنوان یک تشکل مورد حمله قرار نگرفت بلکه به عنوان یک اندیشه تحت فشار و اقدامات سرکوبگرانه قرار داشت و فرقی نمی‌کرد که در مصر باشد و یا نوار غزه. دولتمردان مصری کتاب‌های آن‌ها را از بازارها و مدارس جمع‌آوری کردند و در انظار عموم به آتش کشیدند. استاد محمد سمعه می‌گوید: «در سال ۱۹۶۵م در یکی از مدارس سازمان کمک رسانی بین المللی معلّم بودم. دو مأمور اطلاعاتی به مدرسه آمدند و کتاب‌های سید قطب را از کتابخانه مدرسه جمع‌آوری کردند. یکی از این کتاب‌ها درباره زندگی پیامبر اسلام بود که سید قطب آن را با مشارکت عبد الحمید جوده السّخّار تالیف کرده بود. مأموران همه این کتاب‌ها را در حیاط مدرسه آتش زدند».

عبد الناصر در تمام سخنرانی‌هایش اخوان را مورد انتقاد شدید قرار می‌داد. بر کسی پوشیده نیست که محبوبیت عبد الناصر در آن دوره در اوج خود بود و مردم به حرف‌هایش گوش فرا می‌دادند و هر چه می‌گفت آن را باور می‌کردند تا حدّی که مردم واقعاً حرکت‌های اسلامی را جاسوسان آمریکا تلقّی می‌کردند. یک نفر در یک باشگاه ورزشی طی یک سخنرانی به مردم گفت: «قبل از اینکه با یهودیان تصفیه حساب کنیم باید اخوان المسلمین را از بین ببریم». فضا و محیط حاکم بر فعالیت‌های دعوتگری شیخ، چنان ملال آور و آکنده از تشنّج و مخاطره بود که آزادی فکری و عملی و امکان ادامه فعالیت از مبلغان سلب شده بود. زیرا فشار دولت، عرصه فعالیت‌های فکری و عملی را بر اخوان تنگ کرده بود.

چهارچوب سازمانی که شیخ بنا نهاد

شیخ گروه‌های کوچکی از اخوان را تشکیل داد. تعداد هریک از این گروه‌ها سه نفر بیش نبود. این افراد مناهج اسلامی اخوانی را تشریح می‌کردند. جلسات به صورت هفتگی تشکیل می‌شد و حداقل یک ساعت طول می‌کشید. البته شرط اساسی این بود

که این افراد از شرایط مناسب و مشابه همدیگر برخوردار باشند و در یک منطقه مسکونی ساکن باشند. تا اینکه گرد آمدن آن‌ها در یک خانه موجب جلب توجه و ایجاد شبهه نشود. در آن دوره نوار غزه به پنج منطقه تقسیم شده بود و هرکدام از این مناطق تحت نظر یک هیأت اداری متشکل از پنج نفر «از هر منطقه یک نفر انتخاب می‌شد» اداره می‌شد.

مسئولیت جنبش در نوار غزه در آن دوره، بر عهده استاد اسماعیل خالدی بود، او در سال ۱۹۶۸م غزه را ترک کرد و به خارج رفت. در این دوره ارتباط با رهبری جنبش در خارج نوار غزه به طور کلی قطع شده بود. به این دلیل هیأت اداری، سیاست‌های کاری را در داخل نوار غزه برنامه ریزی می‌کرد. البته این سیاست‌ها به اجتهادهای شخصی افراد هیأت بستگی داشت و فعالیت‌ها با توجه به فضای کشور و شرایط جنبش در غزه و مصر یا شدت می‌گرفت و یا متلاشی می‌شد.

فصل سوم: جنگ ۱۹۶۷ و وقایع پس از آن

حکومت مصر دستور عقب نشینی نیروهای ویژه بین المللی را از مرزهای مصر و فلسطین اشغالی صادر کرد، تا اینکه شرایط برای جنگ آماده شود. عملاً نیز چنین شد و نیروهای ویژه بین المللی از نوار غزه خارج شدند. در این هنگام رسانه‌های تبلیغاتی مصر و رژیم جمال عبد الناصر حمله نظامی خود را با تهدیدات آغاز کردند و رادیو صدای عرب به مجری گری «احمد سعید» نیز به سکویی تبلیغاتی تبدیل شده بود که با زیرکی و مهارت خاص، اهالی نوار غزه را تحریک می‌کرد. تصاویر تبلیغاتی مصر در آن زمان با عنوان این مطلب که «اسرائیل» در برابر نیروهای مصری تاب مقاومت ندارد، اهالی نوار غزه را ترغیب می‌کردند و تلویزیون مصر نیز تصاویری از تحرکات نیروهای مصری، که در خیابان‌های قاهره برای رفتن به سینما رژه می‌رفتند، نشان می‌داد. مردم مصر به این باور رسیده بودند که جنگ‌های ارتش مصر بیش‌تر به علت ناتوانی ارتش «اسرائیل» جنبه نمایشی دارد و از این چهارچوب خارج نشده است، به این تفکر، مردم مصر از تل آویو و خیابان‌های آن، قدس و مقدسات فلسطین سخن می‌گفتند و این شعار را سر می‌دادند: «عبد الناصر ای عزیز فردا وارد تل آویو می‌شویم». در واقع این سرود قوی‌ترین عبارتی است که بیانگر تفکر مردم مصر و علاقه فزاینده آنان به شخص جمال عبد الناصر بود. در حقیقت تبلیغاتی که همزمان با حمله جمال عبد الناصر علیه اخوان در سال ۱۹۶۵م صورت گرفت چنان نقش اخوان و فعالیت آنان را محدود کرد که کسی جرأت نداشت عضویت خود را در این جماعت اعلام کند، چرا که در این صورت به مزدوری آمریکا متهم می‌شد و هر لحظه امکان داشت بدون هیچ مقدمه‌ای به وسیله مردم مورد اذیت و آزار قرار گیرد. در حمله به جماعت اخوان، هزاران نفر از اعضای آن بازداشت و رهبران بلندپایه‌اش نیز اعدام شدند. با این وجود، اعضای جماعت اخوان به طور کلی مانند کسی بود که پاورچین پاورچین در میادین مین و در نزدیک کمینگاه‌ها قدم بر می‌دارند، به همین علت راهی جز دعوت خالصانه به سوی خدا، بدون اسم و عنوان خاصی نداشتند. در چنین شرایطی جنگ شروع شد و به صورت ناگهانی ابهت ارتش‌های مصر، اردن و سوریه در

هم شکست و زیان‌های سنگینی را متحمل شدند. پس از این شکست حاکمیت «اسرائیل» تا نوار غزه، کرانه باختری، صحرای سینا و جولان گسترش یافت و مردم دچار ناراحتی‌های روانی و ناامیدی شدیدی شدند. جمال عبد الناصر و تفکر ملی‌گرایی تحت حمایت وی نیز اعتماد خود را در میان عموم مردم از دست داد اما عبد الناصر با وجودی که پس از جنگ شخصیتش خرد شده بود، به علت رواج خوی قهرمان پرستی در سطح جامعه مصر همچنان مورد توجه مردم قرار داشت.

در چنین اوضاعی، جنگ کرامه (روستایی در شرق رودخانه اردن) در سال ۱۹۶۹م. میان ارتش «اسرائیل» و نیروهای فدایی فلسطین و ارتش اردن روی داد و مرحله نوینی فراروی جنبش مقاومت فلسطینی گشوده شد که موجب افزایش اعتماد به نفس آن‌ها شد و رویکردی تازه جهت احیای مسأله فلسطین به وجود آمد. این چنین عملیات نظامی شدت یافت و بیش‌تر گروه‌های سیاسی فلسطین به سمت تشکیل گروه‌های نظامی گرایش پیدا کردند. بدین ترتیب، وحدت ملت فلسطین در زیر چکمه اشغال‌گران مصیبت‌های وارده را به لحاظ روانی جبران کرد اما مشکل بزرگ این بود که بیش‌تر گرایش‌های مردمی یا تغییر یافت و یا اینکه در مسیر دگرذیسی قرار گرفت. بخصوص پس از ارتباط مردمی میان کرانه باختری و نوار غزه و آشکار شدن خیانت رژیم‌های عربی و ناتوانی آنان در تحقق انتظارات ملت‌های خود و ملت فلسطین این تحول چشمگیرتر شد. این وضعیت تازه زمینه مناسبی برای فعالیت اخوان پدید آورد. اخوان هم با وجود دشواری اوضاع فرصت را هدر نداد؛ زیرا اخوانی‌ها می‌دانستند که روحیه فلسطینی‌ها بر اثر شکست در برابر «اسرائیل»، ضعیف و خرد شده است و در چنین وضعیتی به علت بی‌اعتمادی به محیط اطراف، همنوایی با هر نوع مکتب و جنبشی به ندرت صورت می‌گیرد.

دولت «اسرائیل» با توجه به پرونده‌های به جا مانده از حکومت مصر وجود اخوان در نوار غزه را چندان با اهمیت نمی‌دانست. رژیم صهیونیستی وقتی این پرونده‌ها را بدست آورد، مطمئن شد که جماعت اخوان المسلمین جنبشی است که شمار اعضای آن بیش‌تر از انگلستان دست نیست. ابو ایمن طه در این باره می‌گوید: دولت‌مردان مصر (که نوار غزه را اداره می‌کردند) پرونده‌های کاملی را در اختیار یهودیان گذاشتند که در خلال چند روز ماهیت و محتوای آن برای اشغالگران مشخص شد و زمانی که دولت اشغالگر این پرونده‌ها را آماده یافت، دیگر در

جستجوی فلان و فلان خستگی به خود راه نداد. این چنین صهیونیست‌ها به همه چیز پی بردند و چیزی از آن‌ها مخفی نماند. همچنین احضار تعدادی از شخصیت‌های اخوان از جمله ذیاب البریناوی، موسی صایمه و برادر عز الدین طه توسط دولت «اسرائیل» مطلب فوق را تأیید می‌کند چنان که اشغالگران پس از احضار آن‌ها، بحث این پرونده‌ها را پیش کشیده و تأکید کرده بودند که دولت «اسرائیل» از همه چیز باخبر است و همه پرونده‌ها را به صورت کامل و آماده در اختیار دارد. البته این اولین بار نیست که در این مورد، یعنی دستیابی «اسرائیل» به پرونده‌ها مطالبی را می‌شنویم بلکه گفته‌های آنان، یقین ما را درباره این حقیقت تلخ بیش‌تر می‌کند. افسران اطلاعاتی «اسرائیل» در بازجویی با شخصیت‌های اسلامی مذکور، آن‌ها را در جریان فعالیت‌های مخفی‌شان قرار دادند. البته ممکن است جنبه تبلیغاتی داشته باشد. اما اگر مصری‌ها آن را عمداً از خود به جای گذاشته باشند مصیبت است و اگر غیر عمد دست به چنین کاری زده باشند، مصیبت آن سهمگین‌تر است که چرا تا این حد سستی و اهمال صورت گرفته است.

در حقیقت نیروهای اشغالگر دریافته بودند که تبلیغات ناصر مبنی بر متهم‌ساختن اخوان به مزدوری آمریکا، مجال فعالیت آنان را تنگ کرده بود و دیگر اینکه تماس آن‌ها با خارج در اوایل اشغال فلسطین دشوار بود و دولت غاصب «اسرائیل» می‌دانست که هرگونه فعالیت گروهی به امکاناتی نیاز دارد که اخوان در داخل فلسطین از آن بی‌بهره است.

از مسائل مهم دیگری که باعث شد نیروهای اشغالگر نسبت به اخوان بی‌توجه باشند مشغولیت آنان به ساماندهی مناطق اشغالی، و بیش‌تر از آن، مقابله با مبارزان فلسطینی بود که فعالیت آنان در نوار غزه و «اسرائیل» و کرانه باختری افزایش یافته بود. به همین خاطر فعالیت دینی را خطرناک قلمداد نمی‌کرد تا چهره دمکراتیکی که «اسرائیل» سعی می‌کرد در عرصه جهانی از خود نشان دهد، مخدوش نگردد.

برخی نظریات نادرست که در اصل ساخته و پرداخته دستگاه تبلیغاتی «اسرائیل» است درصددند موضع‌گیری رژیم اشغالگر قدس نسبت به جنبش اسلامی را توجیه کند. بر اساس این نظریات، این رژیم با اغفال و اغماض از فعالیت‌های جنبش اسلامی اساساً در پی این منظور بوده که با توسعه و گسترش حرکت اسلامی از تاثیر مقاومت مسلحانه بکاهد و رقیب مردمی دیگری برای سازمان آزادیبخش ایجاد کند. بعدها

معلوم گردید که این نظریه، که به نظریه توازن مشهور گشت، پنداری باطل بیش نبوده است.

تاریخ ثابت کرده است که سیطره بر گروه‌های دینی و یا استحاله آن‌ها با وجود تلاش‌هایی که استعمار در این راستا انجام داده، باز هم سخت و دشوار است. این امر به خوبی در رویارویی استعمار فرانسه با نهضت اسلامی «عبد الحمید بن بادیس» در الجزایر و مبارزه ایتالیا با عمر مختار در لیبی نمایان شد. شاید بارزترین نمونه در این باره اقدامات حکومت انگلستان در سال‌های ۱۹۵۴ و ۱۹۵۵ برای سرکوب نیروهای مقاومت اسلامی به رهبری اخوان المسلمین در کانال سوئز (ضفاف) باشد که به شکست انجامید.

بنابراین منطقی این است که رژیم اشغالگر صهیونیستی نمی‌خواست دغدغه‌ای جدید در کنار سازمان‌های فلسطینی که با تشدید عملیات‌های خود سیاستمداران و ژنرال‌های دشمن را هراسان کرده بودند، داشته باشد. اگر دولت عبری درصد بر می‌آمد از راه رخنه در جنبش اسلامی در میان نیروهای مقاومت شکاف ایجاد کند، در خود سازمان‌های فلسطینی چنین کاری را می‌کرد زیرا این سازمان‌ها از لحاظ ایدئولوژیک، برنامه‌ها و گستره حضور، با همدیگر اختلاف داشتند. البته این امر بعدها که شرایط مهیا بود به وقوع پیوست.

اما واضح است که دولت عبری بعدها با ناباوری مشاهده کرد که جنبش اسلامی، با راه اندازی مراکز بهداشتی و آموزشی که به نوعی همانند مساجد عمل می‌کردند، به یک تشکل فعال سیاسی و اجتماعی در جامعه غزه تبدیل شده است.

زمانی که فعالیت‌های حرکت اسلامی به این حد رسید، رژیم صهیونیستی دائماً در تلاش برای تضعیف و نابودی آن برآمد و همیشه در صف مخالفین حرکت اسلامی قرار می‌گرفت و حتی کم‌ترین فرصت را برای تضعیف جنبش اسلامی از دست نمی‌داد. بستن نهادهای بهداشتی و اجتماعی وابسته به مجمع اسلامی و در عین حال، موافقت با تأسیس و ادامه کار مراکز مشابه وابسته به دیگر گروه‌ها و انجمن‌ها بهترین دلیل بر صحت این مدعاست. کسانی که قائل به نظریه توازن بودند در دامی افتادند که رژیم اشغالگر پهن کرده بود؛ در حقیقت دولت نظامی عبری می‌خواست ناکامی خود در توقیف فعالیت‌های حرکت اسلامی و تبدیل آن به فعالیت‌های غیر دینی را توجیه کند. زیرا هیچ تضمینی نزد دولت عبری وجود نداشت که بر رابطه رقابتی و کشاکشی که

میان حرکت اسلامی و ساف وجود داشت همچنان به قوت خود باقی بماند و به همکاری و همپیمانی نیانجامد. دشمن صهیونیستی در آغاز تمایل چندانی به تحریک احساسات مسلمانان نداشت تا مبدا این اقدام، ضد اسلامی تلقی نشود. صهیونیستها به توصیه موشه دایان تروریست وزیر وقت جنگ رژیم صهیونیستی مبنی بر عدم تعرض به دین و ناموس فلسطینیان پایبند بودند.

مطلب شایان ذکر اینکه نیروهای اشغالگر و استعماری همیشه درصدد بودند مفاهیم اسلامی همچون جهاد را از اسلام بگیرند؛ از جمله اینکه انگلستان اقدام به تشکیل فرقه بهایی و قادیانی و احیای اسماعیلیان در هند و حمایت نهادهای امنیتی انگلستان از عقاید انحرافی پاره‌ای از جنبش‌های اسلامی مبنی بر ترک جهاد گواه این مدعاست. با توجه به این، به نفع هیچ نیروی اشغالگری نبود که در احياء و فعالسازی گروه‌های اسلامی که جهاد را در ضمن اعتبارات دینی خود قرار می‌دهند، گام بردارد. سخنان سیاستمداران «اسرائیلی»، اندکی بعد از مشارکت جماعت اخوان المسلمین در نبردهای سال ۱۹۴۸ نشانگر اهمیت این جماعت و اعلان جهاد در راه خدا علیه نیروهای اشغالگر بود. در واقع مشارکت آنان در جنگ بر این نکته تأکید داشت که برای «اسرائیل» ممکن نیست مطلقاً در چنین برنامه‌ای (فعالسازی گروه‌های اسلامی) که از نظر وی جنایت به حساب می‌آید، مشارکت داشته باشد!؟

رهبری جدید

استاد داوود ابو خاطر می‌گوید: «ریاض زعنون - وزیر کنونی بهداشت و درمان تشکیلات خودگردان - در خلال سال‌های ۱۹۵۵ - ۱۹۶۵ مسؤولیت اخوان را عهده دار بود که به دنبال متأثر شدن از برادرانش به کویت مسافرت کرد و به انقلاب ملت فلسطین پیوست. پس از ایشان اسماعیل الخالدی رهبری اخوان را به عهده گرفت و تا سال ۱۹۶۸ در این پست باقی ماند. در سال ۱۹۶۶م جلسه‌ای در مزرعه دکتر خیری آغا نماینده اخوان در عربستان سعودی تشکیل شد که ابویوسف نجار نماینده اخوان در امارات و اسماعیل الخالدی نماینده اخوان در نوار غزه و اعضای دیگر هم حضور داشتند در این جلسه تشکل اخوان المسلمین فلسطین که تشکلی فراگیر و همه جانبه بود، تصویر واقعی خود را به نمایش گذاشت. در این جلسه دوازده نفر شرکت داشتند و (هانی بسیسو) که بعدها در زندان نظامی مصر به شهادت رسید، به سمت دبیر کل

جنش اخوان المسلمین و اسماعیل الخالدی به عنوان مسؤول اخوان در مصر و نوار غزه انتخاب شدند».

یورش سال ۱۹۶۵م به جماعت اخوان در مصر و نوار غزه به فروپاشی دستگاه رهبری اخوان منجر شد و گر چه اسماعیل الخالدی همچنان در دستگاه تبلیغ و دعوتگری باقی ماند اما به دلیل متوقف شدن بیش تر فعالیت‌ها مسؤولی فاقد مسؤولیت بود.

در سال ۱۹۶۸م آقای اسماعیل الخالدی به خارج از فلسطین مسافرت کرد. ایشان و برخی از رهبران جماعت اخوان المسلمین و چهره‌های سرشناس این جنبش، کار دعوت را بدون رهبری انجام می‌دادند. دیگر اعضای حرکت دریافته بودند که لازم است رهبری وجود داشته باشد. به همین خاطر گروهی از رهبران اخوان المسلمین در منطقه مرکزی اردوگاه‌ها در نوار غزه برای انتخاب رهبر جدید جنبش، تشکیل جلسه دادند و شیخ احمد یاسین را برای تصدی این منصب برگزیدند. چرا که شیخ در طول فعالیت‌هایش و تربیت رهبران جوان نشان داده بود که بیش تر از همه تأثیر گذار و دارای توانایی در اداره امور است و همچنین نسل جدید رابه خوبی می‌شناسد و از لحاظ پی ریزی تلاشی فراگیرتر از همه تواناتر و فعالتر بود. البته انتخاب شیخ چیزی بیش از تأکید و به رسمیت شناختن رهبری وی نبود زیرا بیش تر فعالان و رجال دعوت تربیت شده مکتب او بودند و ایشان رهبر حقیقی برای آنان بود؛ به عبارتی دیگر هرکس غیر از ایشان رهبری اخوان در فلسطین را عهده دار می‌شد، در همسویی با افراد جنبش دچار مشکل می‌شد. از این رو شیخ احمد یاسین در این دوره در واقع کلید سلامت دعوت بود.

شیخ هیئت اداری جدیدی تشکیل داد و در آن از نیروهای تازه نفس و جوان استفاده کرد که همه مناطق نوار غزه را در برمی‌گرفت. این هیئت، ماهانه به ریاست خود شیخ تشکیل جلسه می‌داد، دیگر اعضای جماعت اخوان المسلمین در این جلسه شرکت می‌کردند و شیخ هر بار ریاست جلسه را به شخص جدیدی می‌سپرد.

شیخ احمد یاسین با پیروی از اقدامات پیش قراولان جنبش با وضعیت کلی دعوت آشنا بود و از میزان جمودی که بر دستگاه‌های تبلیغاتی و دعوتگران سایه افکنده بود، آگاه بود و از این وضعیت اصلاً راضی نبود. به همین خاطر خواستار تحولی منحصر به فرد در دعوت و فعالیت‌های مربوط به آن شد، در همین راستا شوارهای نمایندگان اخوان در نوار غزه را فرا خوانده و به آنان گفت: «من به این گفته که ما نشستیم و

قرآن خواندیم و به بررسی اوضاع پرداختیم، قانع نمی‌شوم. این کار مطلوب و سودمندی نیست، کار مطلوب، انتشار رسالت اسلام و منحصر نکردن آن به طور اخص در دایره جماعت اخوان المسلمین است».

به همین خاطر و برای تحقق بخشیدن به افکار و ایده‌هایش، تحولی جدید در شوراهای نمایندگی نوار غزه ایجاد کرد و رهبران تازه نفس جوان به ویژه کسانی که فعالیتشان زبانزد بود، را جایگزین رهبران قدیمی شوراهای نمایندگی کرد و جوانان را به مناطقی که اخوان المسلمین در آن حضور نداشت گسیل داشت. در همین راستا مصطفی ابو قمصان، معلم مدارس سازمان کمک رسانی سازمان ملل «آثروا» در اردوگاه‌های مرکزی به جباليا منتقل شد و سید ابو مسامح از رفح به شهر خانیونس عزیمت کرد و افراد زیاد دیگری ضمن عزیمت به دیگر مناطق، انسان‌های پاک سرشت را در کلیه مناطق نوار غزه تربیت کردند که به رشد و انتشار فکر اخوان در این مناطق انجامید. مسؤولیت تبلیغ به نوجوانان واگذار شد و شوراهایی از میان آنان تشکیل و امور سخنرانی و دعوت در مساجد به آنان واگذار شد. در عرصه دعوتگری هر روز بیش از پیش به جوانان که شور زیادی به فعالیت اسلامی داشتند، تکیه می‌شد. شیخ حتی توانست مصر را پوشش دهد و تعداد زیادی از برادران اخوان را به استان‌های مختلف مصر فرستاد تا جوانان فلسطینی‌ای را که در جمهوری عربی مصر مشغول دانش اندوزی بودند بر اساس آموزه‌های اسلامی پرورش دهند.

ایشان برای اشخاص مشهور در عرصه دعوت اسلامی و پیش قراولان آن، کارهای متناسب جایگاهشان ایجاد کرد و کمیته‌های متعددی مانند کمیته صلح، زکات و غیره بوجود آورد و مسؤولیت هرکدام از آن‌ها را بر اساس توانایی‌هایشان به آن‌ها سپرد و از آنان خواست که با بزرگان جامعه و گروه‌های تاثیر گذار مانند تجار و علماء و غیره در ارتباط باشند. شیخ احمد یاسین ابتدا دعوت را از مساجد شروع کرد و لذا بیشتر فعالیت‌های دعوت‌گری در مساجد متمرکز شد و اجتماعات و حلقه‌های موعظه و کلاس‌های دروس دینی تقریباً پس از هر نماز برگزار می‌شد و توجه شیخ به نقش مساجد که مردم در آن برای نماز گرد هم می‌آمدند و همه گروه‌ها و تیپ‌های مختلف سنی در آن شرکت می‌کردند، سبب شد که فعالیت‌های ایشان و دیگر همراهانش متمرکز واقع شود. در واقع شیخ می‌خواست که به مساجد آن زمان، نقشی همانند مساجد

عصر پیامبر اکرم ﷺ ببخشد که کانون طرح و بررسی کلیه امور مسلمین و مرکز اتخاذ تصمیمات کلی و جزئی درباره مسائل جامعه اسلامی بود.

ارتباط با کرانه باختری

قرار داشتن کرانه باختری و نوار غزه تحت حاکمیت دولت اشغالگر «اسرائیل»، اثری فعال در کلیه شؤون زندگی دو منطقه داشت و سبب و پیدایش همکاری و ارتباط نزدیک ساکنان این دو منطقه شد و احساس داشتن مشکلات مشترک، موجب وحدت مردم در هر منطقه شد، به صورتی که هرگاه حادثه‌ای در کرانه باختری رخ می‌داد، در غزه بازتاب می‌یافت و برعکس، وقتی حادثه‌ای در نوار غزه اتفاق می‌افتاد در کرانه باختری واکنش برمی‌انگیخت. گرچه چنین ارتباطاتی با وجود اشغالگران صورت می‌گرفت، اما به تقویت همگرایی ملت فلسطین کمک کرد. در چنین شرایطی طبیعی بود که رهبران و گروه‌های مشابه هر دو منطقه، برای یکپارچه کردن نیروها و نظم بخشی به فعالیت‌هایشان گردهم آیند. این امر جماعت اخوان را هم دربرگرفت. اعضای اخوان در نوار غزه از همان اوایل به فکر برقراری رابطه با همفکران خود در کرانه باختری بودند. اقدام اول از سوی برادران در غزه صورت گرفت به این ترتیب که هیئتی به ریاست اسماعیل الخالدی - پس از آمادگی ایشان برای سفر - به کرانه باختری رفت. رهبران جماعت اخوان نوار غزه نه اطلاعی از اخوان المسلمین در کرانه باختری داشتند و نه ارتباطی با آنها داشتند، زیرا در گذشته کرانه باختری با بیرون ارتباط نداشت و اینکه سازماندهی جهانی اخوان هم هنوز شکل نگرفته بود. به همین خاطر چاره‌ای جز تعیین اهداف و برنامه‌های خود نداشتند.

شیخ حماد الحسنات می‌گوید: «جماعت اخوان المسلمین در کرانه باختری برای ما ناشناخته بود بنابراین به این فکر افتادیم، اکنون که وضعیت مشابهی داریم چگونه با آنها رابطه برقرار کنیم؟. سپس به یاد آوردیم که قبل از سال ۱۹۶۷ حکومت اردن انتخاباتی برگزار کرده و نیز مطلع شدیم که کاندیدای اخوان در الخلیل دکتر حافظ عبد النبی نتشه بوده که در انتخابات برگزیده شده است. با شنیدن اسم دکتر و جستجوی ایشان اقدامات لازم را برای ایجاد ارتباط در پیش گرفتیم و گروهی از دوستان نزد دکتر حافظ رفته و او را در درمانگاهش زیارت کردند که ایشان این گروه را به نزد برخی از برادران در نابلس فرستادند، از آن روز به بعد ارتباط میان ما شروع شد».

برای گروه روشن شد که جماعت اخوان المسلمین در کرانه باختری منسجم نیست و اگر چه برخی افراد شهرهای مختلف همدیگر را می‌شناختند اما رابطه‌ای رسمی میان برادران در شهرهای کرانه باختری مانند الخلیل و نابلس یا قدس و دیگر شهرها وجود ندارد. جماعت اخوان المسلمین غزه که در زمینه فعالیت‌های سری تشکیلاتی، صاحب تجربه بود چگونگی فعالیت در نوار غزه را به اطلاع آن‌ها رسانید و با تشریح برنامه‌های خود از آنان خواست که خود را سازماندهی کنند. عملاً نیز چنین چیزی شد و مقرر شد که هر ماه یک بار، اخوان نوار غزه و کرانه باختری با هم دیداری داشته باشند و دیدارهایی میان شاخه‌های کرانه باختری و نوار غزه صورت گرفت پس از این دیدارها سازمان یافته شده و اخوان کرانه باختری مکلف شد میان اخوان المسلمین فلسطین (در نوار غزه و کرانه باختری) و اخوان المسلمین اردن رابطه ایجاد کند. عملاً نیز چنین شد تا اینکه انتفاضه آغاز گردید.

اخوان در کرانه باختری به ویژه در سطح افکار مردمی که تحت تاثیر تبلیغات مصر بودند، وضعیت نابسامانی داشت و مانند اخوان در نوار غزه مورد تنفر مردم بودند و مردم همیشه می‌گفتند که ملک حسین، فعالیت سیاسی را تنها برای آن‌ها مجاز دانسته و آن‌ها از دوستان پادشاه هستند، زیرا ملک حسین با آمریکا، انگلیس و رژیم صهیونیستی رابطه داشت.

فعالیت شیخ پس از سال ۱۹۶۷

شیخ آنقدر به کار دعوت پرداخت تا اینکه با روح و روانش عجین شد. و لذا آرزوهای وی برای تقویت آن حد و مرز نمی‌شناخت. کلیه وقت خود را صرف موعظه و سخنرانی و تلاش برای حل مشکلات جماعت اخوان المسلمین و بررسی اولویات می‌کرد، به نحوی که خانه‌اش در تمام ساعات شبانه روز خالی از زائرین نبود. البته این زائران تنها برای وقت گذرانی نیامده بودند، بلکه هرکس در راستای مأموریت و وظیفه‌ای که داشت به دیدار شیخ می‌آمد و شیخ علی رغم وضعیت نابسامان جسمی اش، به امور همه آن‌ها رسیدگی می‌کرد.

کار ایشان تبلیغ دین، نشر دعوت و گسترش آن نه فقط در میان مردم نوار غزه بلکه در خارج از آن بود و دانشجویان خارج را سازماندهی کرده و میان کارکنان کشورهای عربی از اهالی نوار غزه رابط ایجاد می‌کرد و بر همه این کارها نظارت داشت.

به همین خاطر اگر به خانه‌اش در اردوگاه الشاطیء می‌رفت، می‌دید که از همه کشورهای عربی در آنجا حضور دارند. البته این علاوه بر سفرهای تبلیغی ایشان به کرانه باختری بود.

ویژگی بارز این مقطع بنای چهارچوب جنبش اسلامی و پی‌ریزی مبانی توانمندی دعوت بود. استاد احمد بحر می‌گوید که در خانه شیخ «هر روز اجتماع و جلسه بود و به یاد می‌آورم که ما پس از ادای نماز صبح در مسجد شمالی به فراگیری و روخوانی قرآن کریم می‌پرداختیم. در آن زمان که ۱۷ سال عمر داشتم به یاد دارم که دو برنامه برگزار می‌کرد: یکی پس از نماز عصر و دیگر پس از نماز صبح و اگر خودش از عهده آن بر نمی‌آمد، شخصی دیگر را بدان امر می‌گماشت».

جوانان برای طرح سؤال‌های خود و مشورت با ایشان در زمینه‌های دینی، اجتماعی و تبلیغ به خانه ایشان می‌رفتند و شیخ در شادی‌ها و غم‌های آنان شریک بود. در واقع، این حقیقت مهم بود که به شیخ، بعد اجتماعی داد و او را شهره خاص و عام نمود.

شیخ احمد یاسین تمام هم و غم خود را روی جوانان متمرکز کرده بود به همین خاطر رابطه بسیار قوی با جوانان داشت. بیش‌تر برادران ایراد می‌گرفتند که جوانان، عرف و عادات تشکیلاتی را رعایت نمی‌کنند و بخصوص در اوایل دعوت که دعوت‌گران اندک و همه آن‌ها برای شیخ شناخته شده بودند، بدون ملاحظه عرف تشکیلاتی مستقیماً به خود شیخ مراجعه می‌کنند و این امر غالباً سبب بروز اخلال در روند کارها می‌شد. دلیل این مشکل هم این بود که جوانان با شیخ احساس راحتی می‌کردند و لذا بسیار اتفاق می‌افتاد که شیخ در جلسات اداری مشکلاتی را مطرح می‌کرد که مسؤولین مناطق از آن بی‌خبر بودند و تعجب می‌کردند که چگونه شیخ از چنین مشکلاتی با خبر است!؟

شیخ برای جوانان پدری معنوی بود و جوانان خواسته‌های قلبی خود را برای او بیان می‌کردند و آنچه را پیش وی می‌یافتند، نزد دیگران نمی‌یافتند. این امور جانبی تربیت بود که شیخ را از دیگر همفکرانش متمایز ساخته بود و به او کمک کرد که در تمامی فعالیت‌های دعوت‌گری و سازمانی، بیش‌تر از دیگران پیشرفت کند.

در آن دوره، فعالیت حرکت اسلامی تنها در مسجد خلاصه نمی‌شد، بلکه آن را کلیه عرصه‌های قابل استفاده در راستای خدمت به اهداف دعوت و رساندن آن به مردم تسری داده بود. اولین موضوعی که اندکی بعد از سال ۱۹۶۷م. به آن پرداخته شد،

عبارت بود از احیای فعالیت‌های ورزشی، مسافرت‌ها و تشکیل جلسات اجتماعی و برپایی خیمه‌های صحرایی برای اتراق مسافران.

شیخ در صدد احداث ورزشگاهی در نزدیکی مسجد شمالی برآمد که بعدها به ورزشگاه جمعیت اسلامی مشهور شد. در این ورزشگاه به ورزش‌های مختلفی چون فوتبال و بستکبال و رشته‌های بدنسازی پرداخته می‌شد. گردش‌ها به دو بخش تقسیم شد: ۱- گردش‌های داخلی، که بیش‌تر به سوی دریای زیبای غزه صورت می‌گرفت. و گروه‌هایی با تهیه خوراک به صورت دسته جمعی به آنجا می‌رفتند این تصمیم در راستای رشد روحیه تعاون و فعالیت جمعی میان جوانان مسلمان اتخاذ شد.

۲- سفر به داخل فلسطین اشغالی. بدین صورت که حدود ۴۰ یا ۵۰ نفر در یک اتوبوس سوار می‌شدند. اتوبوس در طول روز از کنار روستاها و شهرهای فلسطینی می‌گذشت و سرزمین اشغال شده را که تا دیروز بر فراز بلندی‌های آن پرچم اسلام در اهتزاز بود، در اذهان جاودانه می‌کرد.

مسیر خط اتوبوس از شهر غزه آغاز می‌شد و از شهرهای عسقلان، یافا، حيفا، قدس، الخلیل، وهمه مناطق باستانی و زیبای فلسطین می‌گذشت. زمانی که این اتوبوس از مناطقی که با تاریخ اسلام پیوند داشت، می‌گذشت، راهنمای سفر خلاصه‌ای از تاریخچه و جغرافیای آن مناطق بیان می‌کرد. در این سفرها جلسات اجتماعی، سیاسی و مسابقات دینی برگزار می‌شد. هنگامی که وقت نماز ظهر و یا عصر می‌شد، اتوبوس توقف می‌کرد و مسافران نماز خود را به جماعت می‌خواندند و پس از درس کوتاهی، اتوبوس دوباره حرکت می‌کرد.

در اوقات استراحت و خوردن غذا دور هم حلقه می‌زدند تا بیش‌تر با هم پیوند ایجاد کنند. در صورتی که در روز جمعه به گردش می‌رفتند، برای نماز جمعه به مسجد الاقصی - مسرا و معراج پیامبر بزرگ اسلام ﷺ - می‌رفتند و در مورد تاریخچه و اهمیت قدس و وجوب جهاد برای آزادی آن سخن می‌گفتند. در واقع این سفرها و گردش‌ها بسیار ضروری بود و دستاوردهای بسیاری داشت، از جمله:

۱- پیوند فرد با سرزمین، تاریخ و قداست وطنش.

۲- ایجاد روحیه تعاون و همکاری میان مسافران.

۳- تقویت روحیه اخوت و برادری.

این سفرها در کنار اهداف مذکور، هدف‌های دیگری را نیز دنبال می‌کرد از جمله اینکه اخلال اسلامی مسافرت و حضور در اجتماعات مختلف را به جوانان یاد می‌داد. فایده دیگر، برگزاری جلسات سخنرانی و آموزش شیوه‌های سازماندهی افراد و جماعت‌ها به شرکت کنندگان بود. این سفرها غالباً یک روز و احیاناً چند روز به طول می‌انجامید. در این هنگام مسافران در یکی از روستاهای فلسطین شب را به روز می‌رساندند.

جماعت اخوان المسلمین المسلمین جایگزینی عملی برای سازمان‌های شکست خورده عربی در عرصه‌های فکری و معنوی و اخلاقی، ارائه داد. شکست سال ۱۹۶۷ نقطه تحول مهمی در تاریخ جنبش اسلامی به شمار می‌آید. پس از این شکست، مردم از شدت مصیبت وارده بیدار شدند و در مورد علل و عوامل آن و نقش رژیم‌های عربی (که مردم را سر کار گذاشتند و وعده پوچ به آن‌ها دادند) به پرس و جو پرداختند.

ابو ایمن طه می‌گوید: «دروغ پردازی‌های حکومت مصر و دیگر نهادهای عربی، پس از این شکست به خوبی آشکار شد. این امر مردم را بر آن داشت که به نقطه نظرات دیگر گوش فرا دهند، زیرا اعتمادی را که مردم آن به واسطه شکست از دست داده بودند، دوباره از نو قوت گرفت. این پس، ادعاهای عبدالناصر در مورد اخوان مورد بازبینی و ارزیابی قرار گرفت. این کار به ویژه پس از اینکه دروغ پردازی‌ها و فریب‌کاریهای نهادهای عربی نمایان شد، نمود بیش‌تری یافت. ابو ایمن در ادامه می‌گوید: مردم انتظار داشتند به محض اشغال فلسطین، جوانان جنبش اسلامی با اشغالگران در یک سنگر قرار بگیرند. زیرا در آن زمان اینگونه در اذهان مردم نقش بسته بود که اعضای جنبش اسلامی مزدور هستند اما حقیقت آشکار شد و الحمد لله همگی آن‌ها به طور کلی از اینگونه افتراها به دور بودند».

به همین خاطر مردم به مساجد و اجتماعات و حلقه‌های درس و موعظه اخوان روی آوردند. این حلقه‌ها در همه جا برگزار می‌شد. افراد مخلص و خداجو و مردم خواه تاثیر بسزایی در کشاندن مردم به مساجد داشتند.

فعالیت شیخ بیش‌تر در اردوگاه الشاطی واقع در کنار دریای مدیترانه متمرکز بود. این اردوگاه مرکز فعالیت جنبش اسلامی در نوار غزه بود. ساخت مسجد «العباس» واقع در نزدیکی اردوگاه، در این مقطع تکمیل شد. قبل از جنگ ساخت این مسجد شروع شده بود، و پس از جنگ نیز به اتمام رسید. این مسجد به خطیب نیاز داشت،

چرا که به علت نداشتن خطیب اختصاصی از جمله شیخ احمد یاسین در این مسجد سخنرانی می‌کردند.

خطبه‌های شیخ از خطبه دیگر افراد متمایز بود. ایشان دائماً تلاش می‌کردند از خطبه‌ها برای خدمت به آرمان‌های دینی خود استفاده کند. خطبه‌های شیخ شکل گسترده‌ای به خود گرفت به نحوی که در آن‌ها در مورد زندگی مردم و مشکلات آن‌ها سخن می‌گفت و در قبال رخدادهای سیاسی که اتفاق می‌افتاد، موضع‌گیری می‌کرد و با بیان تاریخ اسلام و سیره نبی اکرم به تفسیر آن‌ها می‌پرداخت. ایشان خیلی به خصوصیات شخصیت‌های عظیم اسلامی اشاره می‌کرد و آن‌ها را با رهبران معاصر مقایسه می‌کرد. در حقیقت مردم از میان خطبا کسی را چون شیخ ندیده بودند که این چنین خطبه بخواند و مسائل مختلف را بیان کند. دیگر خطبا خود را صرفاً در میان مسائل فقهی محصور کرده بودند و به مشکلات مردم نمی‌پرداختند. استاد محمد شمع می‌گوید: مردم زیادی برای استماع خطبه‌های شیخ می‌آمدند زیرا او در خطبه‌هایش روشی جدید را به کار گرفته بود، که در خطبه‌های قدیمی مشایخ سابقه نداشت. شیخ در خطبه‌های خود، مسائل مهم و مورد توجه جوانان را مطرح می‌کرد به عنوان مثال در خطبه‌هایش به مفهوم اسلام انقلابی که جوانان به آن اهتمام خاصی داشتند، می‌پرداخت.

شیخ پس از نماز جمعه در مسجد العباس درس می‌داد و جوانان زیاد گرد او جمع می‌شدند. و در مورد مسائل مختلف از او سؤال می‌کردند. این حلقه‌های درس و بحث جوانان زیادی را به خود جلب می‌کرد. مردم برای دیدن شیخ و استماع سخنان وی از مناطق مختلف به این مسجد می‌آمدند.

شیخ در این حلقه‌ها و مشابه آن‌ها که جوانان حضور می‌یافتند، به دقت اعضای جماعت اخوان المسلمین را انتخاب می‌کرد، این انتخاب شیخ از روی سلیقه نبود بلکه پس از بررسی دقیق اخلاق، پاکی رفتار، نداشتن رابطه با دشمن و امانت‌داری جوانان صورت می‌گرفت. کسانی که می‌خواستند، به جمع جماعت اخوان المسلمین درآیند، می‌بایست اجزای مشخصی از قرآن و احادیث نبوی را در نزد جوانان جنبش حفظ می‌کردند. پس از گذراندن این مرحله نزد شیخ می‌رفتند، او هم پس از در نظر گرفتن همه جوانب کار، آن‌ها را در نهایت به عضویت اخوان در می‌آورد.

شیخ اغلب اوقات درباره پاره‌های افراد سفارش می‌کرد که تحت عنایت و توجه خاص قرار گیرند تا بعداً سازماندهی شوند. یعنی سازماندهی گاه از شیخ شروع می‌شد و گاه با وی پایان می‌یافت!

کتابخانه اسلامی

مساجد فلسطین تا سال ۱۹۶۸م. به کتابخانه نیاز داشتند. کتابی در کتابخانه‌های مساجد وجود نداشت و فقط قرآن‌هایی روی قفسه‌های آن‌ها گذاشته شده بود، بدون اینکه کسی به آن‌ها توجه کند. تا این مقطع کتاب نقشی چندانی در تبلیغ رسالت اسلام نداشت، اما سخنرانی شیخ در مسجد العباس، وی را به توجه به کتابخوانی و کتابخانه واداشت. در نزدیکی این مسجد کتابخانه نور و امل قرار داشت که سازمانی مسیحی بر آن نظارت می‌کرد. تنها جوانان مسلمان به این کتابخانه رفت و آمد می‌کردند، شیخ با درک این موضوع که هدف از احداث این کتابخانه، سیطره بر عقول و قلوب جوانان مسلمان است، مردم را به خرید و مطالعه کتاب‌های اسلامی تشویق می‌کرد. استاد محمد شمعہ ضمن اشاره به اینکه ساخت کتابخانه‌ها به عنوان یکی از برنامه‌های دعوت اسلامی در آمد و شیخ در رأس آن قرار داشت، می‌گوید: به یاد دارم که شیخ در یکی از خطبه‌های خود به مردم گفت: آیا نمی‌بینید که مسیحیان چکار می‌کنند، آن‌ها می‌خواهند جوانان مسلمان را از طریق کتاب‌ها و کتابخانه‌های خود جذب کنند و افکار تبشیری فاسد خود را به بهانه اطلاع رسانی و پژوهش منتشر سازند. شیخ از مردم خواست در این راستا فعالیت کنند و تنها به محکوم کردن کار آن‌ها اکتفا نکنند. از نمازگزاران جمعه خواست که هرکدام قبل از جمعه آینده کتابی برای هدیه به کتابخانه مسجد همراه خود بیاورند. مردم به این ندای شیخ پاسخ چشمگیری دادند و همه بدون استثنا در هفته بعد با خود کتاب آوردند. بدین ترتیب کتابخانه‌ای نمونه با کتاب‌های مختلف ساخته شد. کتابخانه مسجد «العباس» در مدتی کوتاه چنان گسترش یافت که به مرکزی علمی تبدیل شد و جوانان مسلمان به آن آمد و شد می‌کردند. هنگامی که کتابخانه مستقل شد، معلمان در آن به تدریس مجانی درس‌های تقویتی در سطوح مختلف برای مقاطع گوناگون تحصیلی پرداختند.

شیخ با همکاری برادرانش تفسیر قرآن «فی ظلال القرآن» سید قطب را در قالب کتابچه‌های کوچکی به چاپ رساندند و برای آگاهی مردم از اسلام و قرآن کریم آن را

میان نمازگزاران توزیع کردند. برخی از جوانان پس از نماز به خرید و فروش این کتابها در جلو در مساجد روی آوردند. در واقع دسترسی نمازگزاران به این کتابها سبب شد که اندیشه و افکار سازمان یافته اسلامی در میان نوجوانان و جامعه فلسطینی انتشار یابد.

گفته‌ها و کارهای شیخ، الگو و اسوه مردم بود. وی به جوانان مسلمان صبر، سخاوتمندی و بردباری را تعلیم می‌داد، چرا که دریافته بود جوانان بدون داشتن این صفات، قادر به ادامه مسیر خود نخواهند بود و سرانجام با شکست مواجه خواهند شد، زیرا بر سر سفره‌های دروغ کشورهای عربی و فساد و سیاست‌های نابخردانه و تبلیغات مستهجن تربیت شده بودند و به وقت زیادی برای تغییر رفتار و اخلاق خود نیاز داشتند. شیخ به همین خاطر به برادران دینی خود این چنین سفارش می‌کرد: «باید در کارهایمان صبر پیشه کنیم زیرا اسلام در جامعه فراگیر، و بر دشمنان پیروز خواهد شد و اگر بدون صبر و بردباری مردم را به سوی خدا دعوت کردیم، بازده کارمان اندک و ناچیز خواهد بود». وی همچنین می‌گفت: باید از خودت شمع بسازی که نورافشانی کند و در راه هدایت مردم به سوی خدا از بین برود.

شیخ احمد استراتژی دعوت را بر اساس کلمه لا إله إلا الله بنا نهاد، این چنین کلمه توحید در راس برنامه‌های دعوت قرار گرفت و اعتلای آن وظیفه کلیه جوانان بود و می‌بایست در راستای آن فعالیت داشته باشند.

اولین درگیری با دولت غاصب اسرائیل

در این دوره عملیات فدایی در نوار غزه و دیگر سرزمین‌های اشغالی شدید بود. نیروهای اشغالگر به علت بروز مشکلی امنیتی در اردوگاه الشاطی، آن را به مدت یک ماه محاصره کردند و در طول این مدت، وحشیانه‌ترین اقدامات را علیه ساکنان اردوگاه مرتکب شدند. آن‌ها جوانان را ضرب و شتم می‌کردند، مردم را گرسنه نگاه می‌داشتند و آن‌ها را تحقیر می‌کردند. اما با این وجود اهتمام مردم در قبال این قضایا صرفاً در ابراز تأسف نسبت به رفتارهای ناشایستی که علیه برادرانشان به عمل آمده بود، خلاصه می‌شد و عملاً هیچ اقدامی جهت کاهش درد و رنج آن‌ها و بهبودی وضعیتشان انجام نمی‌دادند. در نتیجه شیخ روز جمعه بالای منبر مسجد العباس رفت و خطبه‌ای حماسی برای مردم ایراد کرد. خطبه شیخ جان‌های بیدار را تحریک کرد و به دنبال آن

تظاهراتی در محکومیت اقدامات صهیونیست‌ها در اردوگاه برگزار شد. مردم از مسجد العباس بیرون آمده و به سوی مقر صلیب سرخ به راه افتادند و رفع محاصره اردوگاه الشاطی و پایان دادن به کشتار مردم و ارسال مواد غذایی برای زنان و کودکان را خواستار شدند.

این تظاهرات اثر مستقیمی بر جای نهاد و سه روز از برگزاری آن نگذشته بود که اشغالگران برای جلوگیری از گسترش این تظاهرات و حفظ آرامش به محاصره امنیتی اردوگاه پایان دادند. پس از تظاهرات، نیروهای امنیتی صهیونیست‌ها شیخ را فراخواندند و به او نسبت به برپایی چنین تظاهراتی هشدار دادند. افسر اطلاعاتی اشغالگران از شیخ احمد یاسین در مورد تظاهراتی که از مسجد العباس شروع شد، سؤال کرد که شیخ در پاسخ او گفت: این کاری که انجام داده‌است، واجب و ضروری بود و مردم دیگر تحمل نمی‌کنند که همچنان شاهد محاصره و به تبع آن زندانی شدن برادران دینیشان در اردوگاه الشاطی باشند. افسر صهیونیستی در پاسخ به سخنان شیخ گفت: دوست دارم تو را نصیحت کنم و باید به آن عمل کنی. شیخ سؤال کرد، آن نصیحت چیست؟ افسر به او گفت: «زبان سرخ سر سبز را بر باد می‌دهد». شیخ در پاسخ به این گفته افسر گفت: خودم این را به خوبی می‌دانم.

افسر اطلاعاتی از اداره اوقاف خواست که شیخ را از مسجد العباس اخراج کند، این چنین شیخ از این مسجد اخراج شد و به مسجد الشمالي مکان سابق خود منتقل شد و به جای او شیخ احمد عبدالرزاق گمارده شد.

مسجد قبا

سخنرانی و خطبه شیخ در مسجد العباس سبب شد که وی با چهره‌های جدید و شخصیت‌های دیگری غیر از کسانی که در اردوگاه الشاطی با آنها آشنا شده بود، آشنا شود. مسجد العباس به علت قرار گرفتن در محل سکونت ثروتمندان و افراد صاحب نفوذ جامعه غزه آفاق جدیدی به روی فعالیت‌های شیخ گشود. سبک [جذاب] شیخ در بحث و سخنرانی بسیاری از جوانان را به حضور در مسجد وی علاقه‌مند ساخت. چنان که شیخ احمد دلول در این خصوص می‌گوید: ما از راهی دور برای استماع خطبه می‌آمدیم. سوار ماشین می‌شدیم و به ویژه برای گوش سپردن به خطبه جمعه مسجد «العباس» به آجا می‌رفتیم و در جلسات درس شیخ شرکت می‌کردیم. سپس از نزدیک

با وی آشنا می‌شدیم و خواستیم که شیخ نصیب منطقه ما شود. از این رو در «جوره الشمس» قطعه زمینی از آقای جمیل حسنیه خریداری نمودیم و همچنین از ایشان خواستیم حدود ۱۰۰۰ متر مربع زمین را داوطلبانه جهت احداث مسجدی در همان محل، اهدا کند. من و برادرانم و فرزندان عبدالعال مصطفی و عمر و نمر عهد کردیم به منظور افزایش همسایگان مسلمان زمین‌های این منطقه را صرفاً به خانواده‌های پاک و دیندار بفروشیم و چهارسال نیز عملاً این طرح را پیاده کردیم، چنان که هرگاه شخصی فاقد شرایط مورد نظر ما قصد خرید قطعه‌ای از اراضی نزدیک به ما را داشت، آن قطعه را می‌خریدیم و به اشخاص صالح می‌فروختیم، تا مبادا وی آن را بخرد و در آن ساکن شود. رابطه با شیخ احمد ما را بر آن داشت که از او دعوت کنیم تا به منطقه ما سفر کند. لذا نزد شیخ رفتیم و موضوع را با او در میان نهادیم و گفتیم: مکان، مکان خوب و ارزانی است و قیمت آن ۴۲ هزار لیره «اسرائیلی» است. شیخ پیشنهاد ما را به علت کمبود مالی رد کرد، اما ما وی را تشویق کردیم و گفتیم تو اراده کن و بقیه کار را به خدا واگذار، ما هم همکاری خواهیم کرد. شیخ موافقت کرد، قطعه زمین را برایش خریدیم و با همکاری هم خانه کوچک و ساده‌ای در همان محل بنا کردیم.

برادرش ابونسیم می‌گوید: «ما در منطقه نصر قطعه زمینی داشتیم. آن را فروختیم و شیخ از من دوهزار لیره قرض کرد و این مبلغ، مقدمه پولی بود که بابت زمینی که در جوره الشمس خرید، پرداخت.»

شیخ تقریباً در سال ۱۹۷۳م به خانه تازه‌اش در جوره الشمس نقل مکان کرد؛ در حال یکه وضعیت مالی‌اش چنان تنگ و دشوار بود که باعث شد یکی از همفکرانش مبلغی جهت کمک به بهبودی شرایط تنگ اقتصادی‌اش به وی بپردازد که البته شیخ مخالفت کرد و گفت: «من مستحق دریافت زکات نیستم!».

بعدها وقتی کادش قصد رفتن به حج کرد با وجودی که نزد شیخ احمد زندگی می‌کرد، هزینه‌های حج را برادران شیخ تأمین کردند و همین امر شیخ را بسیار آزار می‌داد. لذا به محض اینکه وضع مالی‌اش اندکی بهتر شد، نزد برادرانش رفت تا سهم خود را به آنان بپردازد. اما برادرانش نپذیرفتند و به وی گفتند: ببین مادرت با اینکه مبلغی دوست داری بپردازی، چه چیزی می‌خواهد بخرد. مادر اعلام کرد که قصد خرید یک «مجیدیه» دارد. مجیدیه قطعه طلایی است که پیرزنان روی کلاه سنتی خود نصب می‌کنند. شیخ هم آن را خرید.

همسر شیخ با درک وضعیت شوهرش و توجه به ناکافی بودن حقوق اندک معلمی با مدرک متوسطه عمومی همواره در تلاش بود با پرورش دام و طیور و فروش فراورده‌های حاصله به تأمین مخارج خانواده به هنگام عدم حضور و یا حتی حضور شیخ، کمک کند.

لذا هرگاه فردی در این مرحله یا مرحله قبل وارد خانه می‌شد مشاهده می‌کرد که مرغ‌ها در حیات منزل آزادانه به این سو و آن سو می‌پرند. شیخ هم به دلیل اینکه می‌دانست این وضعیت گونه‌ای از زندگی فقیرانه است که بخش بزرگی از ساکنان نیازمند محل با آن دست به گریبانند، علی‌رغم مهمانان و مراجعه‌کنندگان فراوانی که داشت، اعتراض و احساس نگرانی نمی‌کرد. یک بار برادرش ابونسیم ضمن اعتراض به وی گفت که باید مقداری از درآمدش را برای مواقع دشوار پس‌انداز کند و زنش هم اندکی دست نگهدارد. شیخ در پاسخ گفت: «برادرم، درآمد اندک است و جایی برای پس‌انداز نیست و دخل به اندازه خورد و خوراک است».

شیخ هزینه‌پذیری از میهمانان و مراجعین را از حساب شخصی‌اش تأمین کرد و وقتی که برادرانش پیشنهاد کردند که به منظور کاستن از فشار اقتصادی وی مبالغی کمک از ایشان بپذیرد، مخالفت کرد و تأکید نمود که مستورالحال است و پاداش خود را فقط از خداوند می‌خواهد.

نحوه اتمام ساختمان مسجد قبا دغدغه شیخ و همفکرانش بود؛ به ویژه که ساختمان مساجد اولیه واقعاً کوچک و ساده بود؛ مسأله‌ای که باعث شد صاحب زمین ضمن بازنگری حساب‌هایش از قول خود دایر بر بخشیدن قطعه زمین وسیع به مسجد پشیمان شود. خبر این مسأله به شیخ احمد دلول رسد و او هم آن را به اطلاع شیخ احمد یاسین رساند و لذا تصمیم گرفتند به دیدار صاحب زمین یعنی جمیل حسنیه بروند و او را تحت فشار قرار دهند تا به قول خود در خصوص مسجد وفادار بماند.

تصمیم عملی شد و هیأتی مرکب از شیخ احمد یاسین، احمد دلول، مصطفی عبدالعال و بزرگان محل راه افتادند. احمد دلول (به نمایندگی هیأت) توضیح داد که سید جمیل حسنیه حدود ۱۰۰۰ متر مربع زمین به مسجد بخشیده است که نشان از سخاوت و جوانمردی اوست و او قصد دارد از این مقدار زمین بکاهد که این کاهش در اصل کاهش پاداش الهی است و دوباره از جناب جمیل حسنیه خواهش کرد که بر وعده قبلی خود باقی بماند. جمیل هم پذیرفت و به قرار قبلی خود بازگشت. حاضران جلسه هم به

منظور بستن راه پشیمانی به روی او، هرکدام مبلغ ۵۰۰ لیره «اسرائیل»ی از مال خود بخشیدند که مجموع آن در آن زمان بودجه اولیه ساخت مسجد را فراهم آورد.

این نخستین اقدام گروهی منظم برای گردآوری کمک‌های مردمی جهت بنای مسجد بود. زیرا تلاش‌های قبلی اقداماتی فردی بود که از سوی احمد دلول، مصطفی عبدالعال، عمر عبدالعال و مرحوم شیخ سلیم شراب صورت گرفته بود که نتیجه کار هم صرفاً ساختمان ساده‌ای بود که پیش از آغاز بنای جدید، ساخته شده بود.

بعداً کمیته ویژه‌ای جهت گردآوری منظم کمک‌ها و هدایای مردمی به مسجد تشکیل و شیخ احمد یاسین به ریاست آن برگزیده شد.

به گفته شیخ احمد دلول اهالی محل در نظر داشتند که این مسجد هسته اولیه یک دانشگاه اسلامی مشابه دانشگاه اسلامی سعودی باشد تا بتواند دین اسلام را دوباره به صحنه آورده و آن را در میان مردم گسترش دهد. اصرار آن‌ها از صاحب زمین مبنی بر عدم کاهش زمین اعطایی هم از همین جا ناشی می‌شد.

منابع فصل سوم

دیدار با ابو ایمن طه. (از رهبران جنبش اسلامی در نوار غزه). همان.

دیدار با استاد ابو خاطر در تاریخ ۱۲/۸/۱۹۹۰م.

حماد الحسنات، دیدار قبلی.

استاد داوود ابو خاطر در دیدار قبلی.

قبلاً اشاره شد که رئیس جماعت در این مرحله، اسماعیل الخالدی بود. اما پیداست که اطلاعات استاد داوود دقیق‌تر است و مسؤولیت جماعت تا سال ۱۹۶۵م با ریاض الزعنون بوده است.

همان.

اوراق استاد حماد الحسنات که قبلاً بدانها اشاره شد.

دیدار با استاد داوود ابو خاطر در تاریخ ۱۳/۸/۱۹۹۰م.

دیدار با استاد احمد بحر که پیشتر از آن سخن رفت.

اوراق ابو خالد حماد الحسنات که قبلاً بدانها اشاره شد.

دیدار با ابو ایمن طه.

-
- دیدار با استاد محمّد شمعہ در تاریخ ۱۹۹۰/۷/۳۰ م.
دیدار قبلی.
دیدار با استاد احمد بحر.
دیدار قبلی.
دیدار قبلی با استاد محمد شمعہ.
مقابله با شیخ احمد دلول در تاریخ ۱۹۹۰/۸/۱۲ م.
دیدار با ابونسیم برادر شیخ احمد یاسین در تاریخ ۱۹۹۰/۷/۲۴ م.
دیدار قبلی.
دیدار قبلی.
دیدار قبلی با شیخ احمد دلول.
همان.

فصل چهارم:

توجه به ایجاد مؤسسات

پس از ۱۹۶۷م گسترش اسلام در میان توده‌های فلسطینی افزایش یافت و روی آوردن مردم به خداوند رو به رشد نهاد و با افزایش مداوم شمار مراجعان، مساجد قبلی با مشکل کمبود فضا مواجه شد. از این رو جنبش، ساخت مساجد وسیع در جای جای شهرها و روستاهای منطقه را به راه افتاد به نحوی که به لطف الهی و با تلاش مخلصانه دعوتگران مسلمان که بیش‌تر شاگردان شیخ بودند، تعداد مساجد به دو برابر افزایش یافت.

با این وجود، تعداد مساجد همچنان در مقابل شمار افرادی که به دامن دین بازگشته بودند، ناکافی و کم بود و لذا حرکت اسلامی با ضرورت تغییر راهکارهای تبلیغی مرسوم و به کارگیری شیوه‌های متناسب با شرایط جدید، روبرو شد، زیرا آنچه قبلاً ممکن بود اکنون دیگر ناممکن شده و آنچه درگذشته امکان اجرا داشت، اجرای آن در شرایط کنونی دشوار گشته بود. ظهور گسترده دعوت اسلامی باعث ظهور تابلوهای بسیاری با عنوان اسلامی در سطح جامعه شد و انواع اسامی اسلامی، مراکز اسلامی و فروشگاه‌های اسلامی پدیدار گشت و روابط دینی در میان مردم نسبت به دوران قبل توسعه فراوانی یافت.

دعوتگران مسلمان هم که بی‌وقفه این جا و آن جا در تلاش بودند می‌بایست اندکی با خود تأمل می‌کردند و فعالیت‌های خود را به نحوی تنظیم می‌کردند که صدایشان در میان جامعه بیش از گذشته بازتاب و تأثیر داشته باشد؛ از این رو ایجاد تشکلهای و چهارچوب‌های تشکیلاتی جدید به مثابه خاستگاه‌ها و نهادهای حمایتی تازه دعوت، ضرورت یافت؛ چرا که چارچوب‌های قدیمی که متناسب با اعضای اندک قبلی بود، دیگر با توسعه فزاینده حرکت اسلامی در سطح جامعه همخوانی نداشت.

از این رو شیخ احمد یاسین در پرتو تلقی اخوان از دین که اسلام را نه صرفاً دین و مصحف بلکه دولت و شمشیر هم می‌دانستند، به فکر پی‌ریزی مؤسسات و انجمن‌هایی افتاد که بتوانند این حجم رو به رشد اعضا را پوشش دهند و آن‌ها را براساس موازین

اخوانی و اسلامی ناب به سمت یک نگرش اسلامی صحیح هدایت کنند. فعالیت تشکیلاتی از زمانی آغاز شد که شیخ در اردوگاه الشاطی شمالی ساکن بود و به فکر افتاد که انجمنی اسلامی به عنوان پیشگام فعالیت منظم در نوار غزه راهاندازی کند. شیخ در راستای عملی کردن این طرح همراه با استاد خلیل القوقا و افرادی دیگر نزد استاد ظافر الشوا، رئیس «انجمن التوحید» رفتند. این انجمن چارچوب سازمانی اخوان پس از انحلال جماعت اخوان المسلمین در سال ۱۹۴۸م. بود و با بررسی وضعیت قانونی جمعیت اسلامی در حال تأسیس آیین نامه انجمن التوحید بودند^۱.

منظور شیخ این بود که انجمنی خصوصی و قانونی تشکیل دهد. تا فعالیت‌های برادران در منطقه با اعتراضات اشغالگران صهیونیست روبرو نشود، زیرا هر نوع اقدام یا اجتماعی بدون پوشش قانونی ناگزیر از سوی اشغالگران مورد بازخواست قرار می‌گرفت. از این رو انجمن اسلامی، پوششی قانونی بود که شیخ آن را برای فعالیت‌های اسلامگرایان تحت امر خویش انتخاب کرده بود.

بسیاری افراد و حتی برخی اعضای برجسته اسلامگرایان، تشکیل انجمن را به لحاظ اینکه مجوز فعالیت را بعد از مجمع دریافت کرده است، پس از تشکیل مجمع اسلامی می‌دانند. حال آنکه تلاش برای تشکیل انجمن پیش از تلاش برای تشکیل مجمع صورت گرفته است.

شیخ به نحوی برنامه‌ریزی کرده بود که انجمن اسلامی به صورت باشگاهی درآمد که جوانان را جذب کند و امکانات رشته‌های مختلف ورزشی را برایشان فراهم کند تا همه آنان را پوشش دهد و از طریق برگزاری رقابت‌ها و سخنرانی‌های هدفمند استعدادهای ورزشی و فکریشان را شکوفا سازد.

انجمن توانست در جذب جوانان موفقیت‌های پی‌درپی کسب کند به حدی که به صورت مرکز برجسته‌ای برای جوانان درآمد و موفق شد شمار زیادی از جوانان اردوگاه الشاطیء و منطقه «النصر» واقع در نزدیکی این اردوگاه را گرد آورد و شاخه‌های انجمن به اردوگاه‌های «النصیرات» و «البریح» و دیگر مناطق رسید. انجمن همچنین توانست تیم‌های ورزشی و گروه‌هایی برای اجرای سرودهای دینی و احیای جشن‌ها و مناسبات اسلامی تشکیل دهد.

اما هجرت شیخ از اردوگاه الشاطیء و ناتوانی وی از اختصاص مقدار زیادی وقت به امور انجمن باعث شد که اداره آن را برعهده استاد خلیل القوقا(ابویاس)، که با شروع انتفاضه انتفاضه اول در سال ۱۹۸۷م. نیروهای اشغالگر وی را به لبنان تبعید کرده بودند، بسپارد. استاد خلیل و همفکرانش در انجمن اسلامی تلاش‌های مؤثر و قابل توجهی به عمل آوردند، چنان‌که بیشتر موفقیت‌های اجتماعی و ورزشی انجمن در زمان ایشان به دست آمد. این موفقیت‌ها به حدی بود که اغلب فعالیت‌های از فعالیت‌های خود مجمع اسلامی بیشتر و گسترده‌تر بود.

مجمع اسلامی

طرح تشکیل مجمع اسلامی طرحی بود برخاسته از علاقه مندی به توسعه تشکل‌های فعال دینی، افزایش فعالیت آشکار سازمان‌های قانونی، گسترش دامنه فعالیت تشکیلاتی اسلامی و محدود نکردن آن در زمینه‌های ورزشی، بازی‌های قدرتی، درس، سخنرانی، جلسات و توسعه آن‌ها جهت ارائه انواع خدمات به جامعه اسلامی در سطح منطقه و پوشش دادن تمامی جنبه‌های ممکن خدماتی اعم از بهداشتی، آموزشی، اجتماعی و دینی.

در ابتدای دهه هفتاد شیخ با همکاری دوستانش اساسنامه مجمع اسلامی را تدوین و آن را به عنوان یک انجمن خصوصی ثبت کرد.

ماده دوم اساسنامه درباره اهداف مجمع:

۱- توجه به نوجوانان و جلوگیری از منحرف شدن آن‌ها با استفاده از تعلیم اصول اسلام و پرکردن اوقات فراغت آن‌ها با ورزش‌های بدنی.

۲- توجه به افراد اجتماع و حمایت از آن‌ها در برابر بیماری‌ها و کمک به بیماران جهت بازیابی سلامتی از طریق پرستاری و ارائه خدمات بهداشتی به قدر توان.

۳- حمایت اجتماعی از افراد و تهیدستان و ادامه کمک به آن‌ها در حد توان.

ماده چهارم اسامی مؤسسان و اعضای شورای اداری را چنین معرفی کرده است:

۱- احمد اسماعیلیاسین رئیس مجمع.

۲- حاج یعقوب مصطفی ابوکو یک نائب رئیس.

۳- عبدالحی احمد عبدالعال رازدار مجمع.

۴- احمد ابراهیم دلول مسؤل صندوق.

۵- شیخ سلیم سالم شراب(رحمه ا) عضو.

۶- حاج اسماعیل حسن ابوالعوف (رحمه ا) عضو.

۷- مصطفی علی عبدالعال عضو.

۸- دکتر ابراهیم فارس الیازوری عضو.

۹- عمر علی عبدالعال عضو.

۱۰- حسن اسعد اسماعیل حسنیه عضو.

۱۱- مصطفی موسی ابو القصمان عضو.

۱۲- شیخ حسین احمد حسن عضو.

۱۳- شیخ لطفی علیان عثمان شبیر عضو.

۱۴- شیخ احمد اسماعیل ابوالکأس عضو.

اعضای شورای اداری به منظور اخذ مجوز فعالیت قانونی در سال ۱۹۷۰م. اساسنامه‌ای به مدیریت داخلی وابسته به حکومت ارائه کردند، اما این اساسنامه بارها از سوی حکومت رد شد و هر بار اعضای شورا درخواست جدیدی ارائه می‌کردند. بالاخره مقامات با مشاهده اصرار این جماعت بر اخذ مجوز دست به یک اقدام ناجوانمردانه زد: ایجاد هم ستیزی میان فلسطینیان و فروافکنندگان برخی از آنان به دست برخی دیگر! در همین راستا افنیری افسر بخش ادیان، موضوع را با شیخ محمد عواد رئیس دادگاه تجدید نظر (متهم به داشتن رابطه با صهیونیست‌ها) در میان گذاشت. حال آنکه قانون یا ضرورتی برای این رایزنی وجود نداشت و می‌توانست بدون نظرخواهی از شیخ عواد شخصاً در باره پذیرش یا عدم پذیرش تقاضای مجمع تصمیم بگیرد. اما عواد نظرش این بود که تشکیل چنین مجمعی هیچ ضرورتی ندارد. چرا که اگر هدف مجمع تربیت حافظان قرآن است که در این زمینه ۲۸ جمعیت نزد شیخ عواد فعالند، اگر هدفش توجه به ورزش است که باشگاه‌ها برای همین کار ایجاد شده‌اند، خدمات بهداشتی و پرستاری هم که متصدیان خاص خود را دارد و بالاخره اگر هدف مجمع، وعظ و ارشاد است که نوار غزه به اندازه کافی واعظ دارد. پس دیگر جایی و نیازی به چیزی تحت عنوان مجمع نخواهد بود. چهره افنیری با شنیدن این اظهارات، سرشار از رضایت و شادمانی شد، چرا که در میان خود عرب‌ها فردی را یافته بود که می‌توانست به رای وی اسناد کند، آن هم کسی در مقام و موقعیت شیخ محمد عواد رئیس آموزشگاه دینی الأزهر، مدیر جمعیت‌های حفظ قرآن، رئیس دادگاه عالی تجدید نظر و ...!

بدین ترتیب موافقت شیخ محمد عواد به یگانه مانع صدور مجوز فعالیت مجمع اسلامی تبدیل شد. لذا اعضای شورای اداری هیأت‌های بسیاری را یکی پس از دیگری جهت جلب موافقت شیخ نزد وی فرستادند، اما هر بار ناکام از دفتر وی بیرون می‌آمدند. زیرا شیخ عواد معتقد بود که این مجمع احتمالاً در فعالیت اسلامی به رقیب مؤسسات تحت امر وی که همواره گزارش ضعف و ناکامی آن‌ها را دریافت می‌کرد، تبدیل خواهد شد و همچنین با پرورش و به کارگیری پاره‌ای رهبران دینی، جایگاه شیخ عواد را که می‌کوشید به امارت مسلمانان در سرزمین‌های اشغالی برسد، تضعیف خواهند کرد. از این رو بر موضع خویش پای می‌فشارد.

اما از آنجا که دنیا روی اصل بده بستان استوار است، شیخ دید که با فشارهای فراوانی در خصوص لزوم اعطای مجوز فعالیت به مجمع مواجه است. ماجرا از این قرار بود که شیخ عادت داشت برای تأمین حقوق مدرسین جمعیت‌های حفظ قرآن و هزینه‌های آموزشگاه الأزهر به جمع‌آوری هدایا و کمک‌های افراد نیکوکار می‌پرداخت. سال ۱۹۷۲م به همین منظور به عربستان سعودی رفته بود و در آنجا از سوی رهبران فلسطینی جماعت اخوان المسلمین مستقیماً تحت فشار قرار گرفته بود که نباید همچون مانعی محکم، سدّ راه مجمع اسلامی شود. پیداست که این فشارها و اعتراض‌ها موضع وی را نرم کرده بود، به ویژه افرادی را که در آنجا با وی ملاقات کرده بودند، نشناخته بود و آنان را نه سران جنبش بلکه صرفاً علمای دین تصوّر کرده بود. به علاوه قول کمک مالی هم به او داده بودند.

پس از بازگشت شیخ عواد به نوار غزه هیأتی مرکب از شیخ احمد یاسین، شیخ سلیم شراب، شیخ احمد دلول، اسماعیل ابوالعوف و جمیل الفالوجی (که هم تبار و همولایتی شیخ عواد بود) نزد وی رفتند و بر تداوم علاقه مندی خویش به کسب مجوز فعالیت برای مجمع تأکید کرده و به وی اطمینان داده بودند که این راه را به هر قیمتی خواهند رفت. این دیدار کار موضوع را یکسره کرد. شیخ عواد موافقت کرد و افسر صهیونیستی بخش ادیان را در جریان گذاشت و بدین ترتیب سال ۱۹۷۳م به مجمع اسلامی مجوز فعالیت داده شد.

عملیات ساختمانی در مسجد آغاز شد و شیخ جوانان اخوان را که در تخصص‌های مختلف فعال بودند به همکاری داوطلبانه و مجانی جهت ادامه ساخت و بنّایی و

سنگفرش و سیمان کاری تشویق می‌کرد و بدینگونه بخش بزرگی از بنای مجمع بر دوش جوانان مسلمان قرار گرفت.

ابو نسیم برادر شیخ احمد یاسین نقل می‌کند که وی شخصاً علی رغم بالابودن سنش در لوله‌کشی مشارکت کرده زیرا پیشه وی در اصل لوله‌کشی بوده است و شیخ از وی خواسته بود که با این همکاری اولاً به عنوان الگویی برای جوانان کم سن و سال تر مطرح شود و سپس از این طرح پرخیر و برکت دور نماند و از سهم قابل توجهی از آن برخوردار گردد.

«اعطای مجوز به مجمع، آغازگر دوران جدیدی در تاریخ دعوت اسلامی و جنبش اسلامی نه فقط در نوار غزه بلکه در کل سرزمین‌های اشغالی بود. چرا که شیخ در نظر داشت که مجمع اسلامی چارچوبی برای فعالیت دینی فراگیر شود و همه مناطق تحت نفوذ مسجد را پوشش دهد. از این رو در کتابچه‌ای که مجمع اسلامی به مناسبت هشتمین سال تأسیس منتشر کرده بود، شیخ نوشت: هدف اولیه تأسیس مجمع اسلامی متمرکز ساختن همه تلاش‌های پویای فرد دیندار حول محور مسجد است تا بدین ترتیب مسجد جایگاه اصلی خود را که سال‌ها به دست دشمنان اسلام متروک مانده است، بازیابد؛ دشمنانی که همواره در تلاش بودند با الهام از شعار کار قیصر را به قیصر و کار خدا را به خدا واگذار»، این دین را از دولت جدا کنند و مسجد را صرفاً به مکانی برای ادای نماز به مفهوم رایج آن تبدیل کنند. آنان کوشش می‌کردند با این کارها امت ما را از نقش حقیقی مسجد که در مسجد پیامبر ﷺ متجلی بود دور سازند، زیرا مسجد پیامبر ﷺ هم مدرسه پرورش جسم و جان بود، هم سالن اجتماعات، هم مرکز فصل خصومات و حلّ امور قضایی و حقوقی، هم فرستادن هیأت‌ها و استقبال از هیأت‌های خارجی، هم مرکز اداره تمامی امور امت و هم مرکزی برای ارائه خدمات اجتماعی و کمک‌های انسان دوستانه و بهداشتی. لذا باید با بازسازی مفاهیم در عرصه گفتار و کردار، نقش مثبت مساجد در تربیت نسل‌ها و جامعه اسلامی را دوباره احیاء کرد و با تمامی امکانات و توانایی‌هایی که ابتدا از خدا و در مرحله بعد از نیروها و حمایت‌های مادی و معنوی برادران مسلمانان دریافت می‌کنیم، کوشش کرد که با ترسیم و اجرای سبک پرورشی و تبلیغی پیامبر محبوبان پیروزی، عزتمندی و حاکمیت دنیوی را برای امتان محقق کرد: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا أُسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ

دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِّنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أُمَّتًا يُعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا ﴿[النور: ۵۵].

در همین کتابچه علاوه بر اهداف قبلی چند هدف دیگر هم برای مجمع برشمرده بود:

- ۱- دعوت و ارشاد دینی.
 - ۲- توجه به کودکان از طریق کودکانها.
 - ۳- توسعه عملی اهداف مذکور (همه اهداف مجمع) به نحوی که شهرها، روستاها و اردوگاه‌های منطقه را در برگیرد و فعالیت مجمع صرفاً به شهر غزه محدود نشود. چرا که مجمع توانایی گسترش فعالیت‌های خود به تمامی شهرها و روستاهای منطقه را پیدا کرده است و بدین ترتیب مجمع آمادگی خود را برای تدارک پوشش قانونی هرگونه کاری که جوانان مسلمان می‌توانند در جهت تحقق اهداف مذکور در هر گوشه‌ای از نوار غزه انجام دهند، اعلام می‌دارد.
- این مرحله شاهد ظهور جنبش اسلامی به عنوان یک نیروی اجتماعی و دینی و ملی در سطح جامعه فلسطین بود و همین باعث شد که برخی به ایجاد موانع بپردازند، به ویژه پس از آنکه عده‌ای پی بردند که انجام دهندگان این فعالیت‌ها امتداد جماعت اخوان المسلمین هستند که رادیوهای عربی و مخصوصاً رادیوی مصر در جهت تشویه سیمای آن فعالیت می‌کردند.
- از همین جا دست‌اندرکاران ساختمان در اثنای عملیات ساخت با دشواری‌ها و دردسرهای فراوانی روبرو شدند. به عنوان نمونه می‌توان به تبلیغ شایعات گمان برانگیز علیه متصدیان مجمع و به ویژه علیه شیخ احمد یاسین و برخی دوستان وی اشاره کرد. یکی از این شایعات این بود که یکی از فلسطینیان خارج از کشور شنیده بود که سیمان لازم برای بنای طبقه چهارم ساختمان شیخ احمد یاسین از سیمان مجمع تأمین شده است. این فرد هم از سر علاقه‌مندی به بررسی موضوع و کسب اطمینان از خانه و عمارت شیخ احمد یاسین سراغ گرفته بود. مردم هم وی را به خانه شیخ برده بودند. او هم طبعاً شیخ را نمی‌شناخت و شیخ در آن لحظه در خانه نبوده و به محض اطلاع از آمدن مهمان فوراً به خانه آمده بود. این فرد با دیدن شیخ شگفت‌زده شده بود چرا که در تصوّر وی شیخ فردی دارای سلامت جسمی بود و از وضعیت وی خبر نداشت. هنگامی که این مرد از خانه احمد یاسین سراغ گرفت و حاضران به وی خبر دادند که همین خانه، خانه شیخ است، فوراً درباره خانه دوم که عمارتی چهارطبقه

بود، سؤال کرد! پاسخ شنید که شیخ غیر از این خانه، خانه دیگری ندارد، مرد از تعجب کف دستانش را به هم می‌زد و می‌گفت: «حسبنا... و نعم الوکیل!».

در مورد سیمان حادثه دیگری هم رخ داد. زیرا در آن هنگام اتاق بازرگانی به علت کمبود شدید سیمان در بازار و گران بودن قیمت آن در بازار سیاه نسبت به قیمت آن در بندر غزه که با حواله دولتی و قیمت کم‌تر عرضه می‌شد، حواله‌هایی بر اساس مساحت بنا و میزان سیمان مورد نیاز، جهت دریافت سیمان صادر می‌کرد. شیخ احمد دلول در این خصوص می‌گوید: نقشه‌های لازم برای احداث ساختمان را تهیه کردیم و مجوز ساخت را هم از شهرداری گرفتیم. سپس حواله سهمیه سیمان مورد نیاز را هم از اتاق بازرگانی گرفتیم. (لازم به یادآوری است که شیخ احمد دلول در آن هنگام مسؤل صندوق مجمع بود) سهمیه سیمان مصوب را برحسب مجوز با تعدادی ماشین از بندر به مقرّ مجمع انتقال دادیم و در آن هنگام من (احمد دلول) و مصطفی عبدالعال از آنجا که عضو کمیته عمران بودیم، نظارت کار را برعهده داشتیم. روز بعد در کمال شگفتی با اتهامی روبرو شدیم مبنی بر اینکه من و مصطفی بحر العال سهمیه سیمان مجمع را در بازار سیاه فروخته‌ایم. مفاد شایعه چنین بود که همان کارگرانی که سیمان را در مجمع خالی کردند، دوباره سیمان‌ها را روی ماشین‌های دیگری بار کردند و دو نفر محموله را شبانه خریدند! پس از بررسی موضوع توسط افرادی که ما آن‌ها را مخفیانه مأمور این کار کرده بودیم راننده‌ها در دیوان آل شحیبر اعتراف کردند که با این کار قصد شوخی با مردم داشته‌اند و این حکایت واقعیت ندارد! اما این اقدام در واقع شوخی نبود بلکه منافقانی که همواره عرصه از وجودشان خالی نیست در این ماجرا دست داشتند.

به علاوه، اتهامات و برجسب‌های فراوانی از سوی پاره‌ای روحانیان نادان و ملاحی درباری که آوازه رو به افزایش شیخ احمد یاسین را به زبان خویش می‌دیدند، علیه شخص شیخ احمد یاسین مطرح شد. از جمله وی را متهم کردند که فردی است کافر و پذیرش رهبری وی در کار دعوت صحیح نیست، زیرا احمد مردی است عامی و آموزش ندیده و مدرکی غیر از گواهی متوسطه عمومی ندارد! البته همفکرانش در پاسخ به این تهمت‌ها به تکاپو افتادند اما خودش همواره مطلقاً آن را رد می‌کرد. درست است که شیخ به علت فقر مالی و ممانعت مقامات مصری برای تحصیل در دانشگاه نتوانست وارد دانشگاه شود اما ایشان با مطالعه کتاب‌های تفسیر، فقه، اندیشه اسلامی جدید و

قدیم و همنشینی با علما و فقها جایگاه علمی ویژه‌ای پیدا کردند. وقتی در جلسات علمی شرکت می‌کرد، نسبت به همه آگاه‌تر و آشناتر به مسائل اسلامی بود. شیخ کتابخانه‌ای پر از کتاب‌های دینی و مرجع در منزل داشت.

چنان‌چه قبلاً اشاره شده گشایش مجمع اسلامی به مثابه شروع دورانی تازه بود. اما اهداف مندرج در اساسنامه مجمع درهای اجرایی متعددی به روی جنبش اسلامی و شیخ احمد گشود که برخی از این درها به سوی جامعه و خدمات اجتماعی گشوده می‌شد. بدین جهت شیخ فرصت تلاش برای گسترش خدمات اعطایی و جستجوی ابزارهای جدید برای ارائه خدمات کافی نیافت.

شیخ در صدد بود مجمع به عنوان ارائه کننده بدیل اسلامی همه کاستی‌ها و کژی‌ها در سطح نوار عمل کند و خدماتی اضافی عرضه نماید، با این دیدگاه که خدمات اعطایی انجمن‌های موازی مانند بانک خون و کودکان‌ها ناکافی است.

بر همین اساس از اداره مجمع اسلامی چندین کمیته تخصصی در حوزه‌های گوناگون سر برآوردند که عبارتند از:

۱- کمیته وعظ و ارشاد.

۲- کمیته زکات.

۳- کمیته آموزش.

۴- کمیته امور اجتماعی.

۵- کمیته پزشکی.

۶- کمیته ورزشی.

هرکدام از این کمیته‌ها بر چندین مؤسسه و طرح که همگی شیفته فعالیت اجتماعی و ارائه خدمات به شیوه اسلامی و اجتماعی بودند، نظارت می‌کردند. تمامی این کمیته‌ها تحت نظارت و رهنمودهای شیخ احمد یاسین فعالیت می‌کردند و بخش عمده‌ای از تلاش‌ها و فعالیت‌هایشان هم با اقدام شخص ایشان که از دیدگاه دینی و پشتوانه تجربه درازمدت فعالیت دینی بهره مند بود، صورت می‌گرفت و در واقع شیخ توجهات مساوی با کار این کمیته‌ها از خود نشان می‌داد.

کمیته نخست: کمیته وعظ و ارشاد

کار این کمیته هسته فعالیت جامعه دعوتگری و فکری را تشکیل می‌داد. چنان که این کمیته، وعظ و ارشاد در مساجد منطقه را در قالب‌های گوناگون خطبه و درس و برگزاری سخنرانی‌ها و همایش‌های دینی برعهده گرفته بود. این کمیته از مناسبت‌های دینی همچون ماه مبارک رمضان، موسم حج و میلاد پیامبر ﷺ برای گسترش و تراکم سازی فعالیت‌های خود بهره می‌گرفت. این کمیته از دانشمندان علوم دینی و کارشناسان شریعت اسلامی تشکیل شده بود و در مناسبت‌های مختلف به ویژه به هنگام حج نشریاتی بصورت غیر ادواری منتشر می‌کرد و در جزوات مربوط به حج چگونگی انجام مناسک مربوطه را توضیح می‌دادند.

این کمیته همچنین خطابت و وعظ در مساجد وابسته به مجمع در جوهره‌الشمس مانند مسجد «الاصلاح» در الشجاعیه و مسجد مجمع در خانیوس را اداره می‌کرد. این کمیته در سال ۱۳۹۶هـ. - ۱۹۷۶م مدرسه‌ای هم برای حفظ قرآن بیناد نهاد. این مدرسه با بهره‌گیری از مربیان فاضل و متخصص در عرصه تربیت، حفظ قرآن، تفسیر، مبادی فقه و حدیث را به نوجوانان و جوانان می‌آموخت.

کمیته دوم: کمیته امور اجتماعی

این کمیته متشکل از مجموعه‌ای از افراد فعال در عرصه اجتماعی بود. اینان خانواده‌های تهیدست را شناسایی و سرشماری می‌کردند و مورد حمایت مادی قرار می‌دادند و لیست خانواده‌های نیازمند را به ثروتمندان منطقه می‌دادند تا خود مستقیماً به آنان کمک نمایند. گه‌گاه هم خود اعضای کمیته این کمک‌ها را به محل، منتقل و توزیع می‌کردند.

این کمیته همچنین به یاری آسیب دیدگان ناشی از حوادث غیر مترقبه می‌پرداخت. چنان‌که وقتی در زمستان سال ۱۴۰۱هـ. - ۱۹۸۱م کولاک و طوفان در منطقه دیرالبلح و اردوگاه‌های میانی به علت عدم استحکام سقف‌های سفالی و پوشیده از اوراق ایرانی، ویرانی و خسارت به بار آورد، جوانان عضو مجمع اسلامی بلافاصله برای امداد رسانی و بازسازی سقف‌های درهم شکسته به محل حادثه شتافتند. مواد لازم برای تعمیرات را نیز مجمع اهداء کرده بود. در پایان نزدیک به هزار خانه تعمیر شد.

این کمیته همواره با جامعه در تماس بود و بخش ویژه‌ای از آن به تبریک، همدردی و مشارکت در مناسبت‌های عمومی اهتمام می‌ورزید و جوانان فعال و

مسلمان در این بخش بنا به عادت خویش در ارائه خدمات اجتماعی، به صورت داوطلبانه به انجام خدمات اجتماعی می‌پرداختند. به عنوان مثال در «هفته نظافت» که هر ساله برای پاک‌سازی خیابان‌ها و سامان دهی بازارها و محله‌های همگانی تعیین می‌شد با شهرداری غزه همکاری کردند. این اقدام از سوی شهرداری مورد تحسین و تقدیر قرار گرفت.

کمیته امور اجتماعی زیر مجموعه دیگری هم داشت به نام کمیته جشن‌های دینی، متشکل از چندین گروه نمایش و سرود با این هدف که جایگزین کنسرت‌ها و برنامه‌های مبتذل و فاسدی شود که خوانندگان با دریافت پول‌های کلان اجرا می‌کردند و در آن منکراتی مانند رقص، میگساری، ترانه خوانی و... رخ می‌داد.

کمیته جشن‌های دینی جایگزینی منطقی بود که شیخ احمد یاسین آن را به جامعه ارائه کرد. گفتنی است که جریان‌های لائیک، کمونیست و اشغالگران صهیونیست و مزدوران آن‌ها عامل اصلی ترویج این بی‌بند و باریها بودند.

شیخ احمد یاسین در کتاب مجمع در این خصوص چنین می‌گوید: به سبب دور بودن مردم از دین اسلام و سنت پیامبر ﷺ، آداب و رسوم جاهلی و مغایر با روح دین و اصول اسلام در زندگی و امورات آنان وارد شده بود. در مراسم‌ها و جشن‌ها رسوم زشتی همچون اختلاط زن و مرد، باده‌گساری ترانه‌های غیراسلامی گروه‌های موسیقی و رقص مختلط رواج یافته بود که با اصول و ارزش‌های متعالی دین اسلام سازگاری نداشتند. چرا که دین اسلام برای ترویج فضایل آمده است و با زشتی‌ها و رذایل مخصوصاً تهییج غرایز جوانان که در نهایت همگان را به سوی خشم و عذاب الهی سوق می‌دهد، شدیداً مخالف است. از این رو مجمع اسلامی به فکر افتاد که با دین‌پسند کردن این جشن‌ها و مراسم‌ها و برگزار کردن آن‌ها در پرتو سنت نبوی و به دور از هرگونه فساد و زشتی، به مبارزه با این آداب برخیزد و برنامه‌ها و نمایش‌هایی در موضوعات اجتماعی و تاریخی و اخلاقی با هدف کاشتن فضایل و حذف رذایل برای مردم تدارک نماید.

بنا به نقل استاد مصطفی ابو القصمان و دیگر افراد مسؤول مجمع این گروه هنری که بعدها توسعه پیدا کرد و به چندین گروه تبدیل شد، زیر نظر استاد احمد یاسین فعالیت می‌کرد او بود که متن نمایشنامه‌ها را می‌نوشت و آن‌ها را کارگردانی می‌کرد، متن سرودها را تهیه می‌کرد و خود شخصاً آهنگ سازی گروه را برعهده می‌گرفت و در

ابتدای کار گروه در مراسم‌ها آن‌ها شرکت می‌کرد تا نحوه اجرا را تعقیب کند و برای حضار سخن بگوید. وی تا پایان برنامه‌ها و نمایش‌هایی که گروه اجرا می‌کرد با آن‌ها می‌ماند، چرا که علاقه مند بود از روند کار مطمئن شود. با کمیابی و رواج یافتن این طرح نمایندگان خود را به مراسم‌ها می‌فرستاد و چنان‌چه صاحبان جشن و اهل محل، حضور خود شیخ را خواستار می‌شدند، به خود فشار می‌آورد و به محل اجرای برنامه می‌رفت. چرا که مردم اعتقاد داشتند که حضور خود شیخ در مراسم، برکتی است که بالاتر از آن وجود ندارد.

این طرح چنان موفق از آب درآمد که گروه‌های هنری فراوانی با عناوین مختلف در میان جوانان دین‌دار و در سطح روستاها و شهرهای کرانه باختری و نوار غزه و حتی در کل سرزمین‌های اشغالی در ۱۹۴۸م با تأسی به آن شکل گرفتند و پا به صحنه اجتماع نهادند.

گروه‌های هنری مجمع هم با آن که به چهار گروه در رشته‌های مختلف افزایش یافتند اما با این وصف بواسطه تراکم درخواست‌های مردم و اشتیاق آن‌ها به دین‌پسند شدن مراسم‌هایشان، پاسخگوی نیازهای جامعه نبودند.

کمیته اجتماعی کانون پرورش دختران را هم اداره می‌کرد. شیخ بر این باور بود که اسلام نه فقط دین مردان بلکه دین زنان نیز هست و جامعه هم یک کل یکپارچه است و مادر نیز نخستین مدرسه‌ای است که نسل‌های جامعه را می‌پرورد، لذاست که باید به نحو اسلامی صحیح پرورش یابد و این جز در تشکلهای و مؤسسات اسلامی [مخصوص دختران و زنان] میسر نخواهد بود. اهتمام شیخ به زنان، چنان چه بعداً خواهد آمد، اهمی و ویژه بود.

به گونه‌ای که سیستم اداری ویژه‌ای را همچون سیستم اداری مردان برای رسیدگی به امور بانوان پی ریخت تا با تدوین برنامه‌ها و دروس دینی مناسب، زنان را جهت تربیت نسل مسلمان با آموزش امور دینی به آنان کمک و آماده نماید.

کانون پرورش دختران دارای کارگاه گلدوزی، بافندگی و خیاطی با الگو بود و دوره‌هایی هم برای توسعه مهارت‌های زنان و دختران مسلمان و آماده ساختن آن‌ها برای زندگی مشترک ترتیب می‌داد. دختران در پایان این آموزش‌ها با کسب مهارت در زمینه امور زندگی و درک وظایف دینی در قبال همسر، فارغ‌التحصیل می‌شد. چرا که در خلال بحث‌های تخصصی گلدوزی و خیاطی، مباحث دینی، تربیتی، اجتماعی و

فرهنگی هم مطرح می‌شود و دختران مسلمان در اثنای شرکت در دوره‌ها به ادای وظایف دینی خود و عدم سهل‌انگاری در انجام آن‌ها عادت می‌کرد.

طول هر دوره در کانون نه ماه بود که از سوی چهار مربی زن متخصص در رشته‌های مورد نیاز کانون اداره می‌شد. در هر دوره تعداد دختران شرکت کننده به صد نفر می‌رسید و تا کنون جمعاً ۹۰۰ کارآموز از این دوره‌ها استفاده کرده‌اند.

از این کانون نمایشگاهی برای عرضه پوشاک اسلامی سربرآورد که مجمعه معمولاً آن را به قصد ارائه پوشاک اسلامی ارزان قیمت و تشویق دختران جوان به استفاده از پوشش متین مورد پسند شریعت اسلامی، برگزار می‌کند.

در این باره، وقتی شیخ قصد خود را مبنی بر اهتمام به امور زنان و دختران مسلمان با مجموعه‌ای از دوستانش در میان نهاد، آنان به علت اعتقاد به صعوبت اجرای این طرح دینی، چندان رغبت نشان دادند. اما شیخ که واقعیت وضع بانوان مسلمان را دریافته بود، بر پیشنهاد خود پای فشرده تا بالاخره همفکرانش را قانع کرد. استاد احمد بحر در این باره نقل می‌کند که «وقتی موضوع آموزش زنان را آغاز کردیم، درس دادن به زنان با نوعی احساس حرج و اکراه همراه بود. در این باره شیخ سخنی به من گفت که هیچگاه آن را از یاد نمی‌برم: (بانوان را به کمونیست‌ها وامی‌گذاری!) این سخن مرا تکان داد و در برابر مسؤلیتی حساس قرار داد و لذا درس‌ها را آغاز کردیم و بدین ترتیب کار پیش‌رفت».

شیخ همواره می‌گفت که وقتی ما از بانوان غفلت کنیم، طرف مقابل که در باره زنان هیچ تعهد اخروی و خدایی احساس نمی‌کند، آنان را جذب می‌کنند و دائماً تأکید می‌کرد که ما بیش از دیگران به آموزش زنان نیازمندیم و بیش از هرکس دیگری در این مورد مسؤلیت داریم.

شیخ غفلت از موضوع زن را جایز نمی‌دانست و در همین راستا روز مشخصی را به دیدار با زنان و دختران اختصاص داده بود که در آن زنان با وی دیدار می‌کردند و ایشان هم آنان را راهنمایی و توجیح می‌کرد. بالاخره کار تا آنجا پیش رفت که فعالیت‌های مربوط به زنان را در سطحی قابل قبول در یک تشکل منظم سامان دهد. این تشکل به ویژه پس از تأسیس دانشگاه اسلامی که اندیشه اسلامی را از طریق نشریات، مجلات، روزنامه دیواری و برگزاری همایش و در مرحله بعدی با کامیابی در

اداره انجمن‌های دانشجویان دختر دانشگاه ترویج و تبلیغ می‌کرد، در نشر تفکرات دینی نقش بسزایی ایفا کرد.

شیخ در جهت تکمیل این نقش انجام دیدارهای برنامه‌ریزی شده از مؤسسات و مراکز مربوط به زنان در نوار غزه، کرانه باختری و سرزمین‌های اشغالی را وجهه همت خویش قرار داد و دختران مسلمان را به عضویت در سازمان‌های زنان توصیه می‌کرد تا گرایش اسلامی نقش برجسته‌ای در این سازمان‌ها پیدا کند. دختران مسلمان هم در اجرای این توصیه‌ها در بسیاری از سازمان به ویژه انجمن دخترانه دانشجویان مسلمان در منطقه مشارکت کردند.

کمیته سوم: کمیته آموزشی

هدف از تشکیل این کمیته ارتقای سطح سواد کودکان و جوانان فلسطینی جهت جبران کاستی‌های آموزشی مدرسه بود که در اثر اقدامات وحشیانه اشغالگران برای تعطیلی مدارس، تمام‌نشدن درس‌ها و یا بسته‌شدن مدارس پیش می‌آمد، امری که باعث شد مدیریت مجمع اسلامی در صدد رفع این نقص آموزشی و جلوگیری از آن برآمده و کلاس‌هایی جهت تدریس مواد مختلف درسی دایر کند. این کلاس‌ها ابتدا برای دانش‌آموزان پایه‌های حساس همچون ششم ابتدایی و راهنمایی و طبعاً در دروس رایگان مختلف پایه، زبان عربی، ریاضی، انگلیسی و علوم تشکیل شد. در نتیجه این طرح صدها نفر از دانش‌آموزان مدارس مختلف از این کلاس‌ها و دوره‌ها که در سالن‌های مجهز و مخصوص برگزار می‌شد، استفاده کردند. مجمع سه دستگاه اتوبوس هم جهت ایاب و ذهاب دانش‌آموزان تدارک دیده بود.

مدیریت مجمع برای تشویق این دانش‌آموزان و دیگر دانش‌آموزان ممتاز هر ساله با برگزاری مراسمی ویژه به نفرات برتر مقاطع ابتدایی، راهنمایی، دبیرستان و دانشسراهای دخترانه و پسرانه چه در رشته‌های تجربی و ریاضی و چه در رشته‌های علوم انسانی نوار غزه جوایزی اهداء می‌کرد.

مدیریت مجمع بامنظور کاربردی کردن اطلاعات علمی و تبدیل دانش به باور عمیق درونی، ایجاد پیوند عملی میان تمامی دانش‌آموزان شرکت کننده در کلاس‌ها - از کودکانی گرفته تا دارندگان بالاترین سطح علمی - و مسجد را مورد عنایت قرار می‌داد و در همین راستا اقدام به برگزاری نماز جماعت در اوقات نماز می‌نمود.

کمیته آموزشی مجمع اسلامی امور زیر را اداره می‌کرد:

الف) کتابخانه. شیخ احمد با درک اهمیت کتابخانه در آموزش باورهای سالم و اخلاق نیکو به نسل‌ها و هویت‌سازی دینی در عصر رواج اندیشه‌های ویرانگر در جامعه اسلامی، دو کتابخانه را یکی در ساختمان خود مجمع و دیگری در ساختمان مسجد «الاصلاح» در محله شجاعیه تأسیس کرد که هر دو سالن مطالعه آزاد بودند تا جوانانی که از فضای مناسب مطالعه و تحقیق در خانه بی‌بهره‌اند بتوانند از این سالن‌ها استفاده کنند. کتابخانه مسجد الاصلاح بیش از ۱۵۰۰ جلد کتاب گوناگون داشت.

ب) کمیته آموزشی علاوه بر اداره کتابخانه‌ها، کودکان‌های وابسته به مجمع اسلامی را هم اداره می‌کرد. شیخ احمد یاسین با درک سیاست مدارس تبشیری که در تلاش بودند طی نقشه‌ای خبیثانه فعالیت‌های خود را روی کودکان متمرکز سازند تا القای افکار ضد اسلامی ذهن نوجوانان آنان را به کنار نهادن اسلام و پذیرش دیگر ادیان و عقاید ویرانگر و الحادی سوق دهند، تصمیم گرفت اهتمام به کودکان را از همان مراحل نخستین زندگی آنان شروع کند به نحوی که کودکان از آفت خیابان‌گردی که باعث ابتلاء به عادات ناپسندی که معمولاً درمان آن‌ها بعداً دشوار خواهد بود، مصون بماند. از این رو در کتابچه‌ای که شیخ احمد به اسم مجمع اسلامی منتشر کرده بود آمده است: «با پیشرفت علم، اهتمام ملت‌های مترقی و توسعه یافته به کودکان نیز افزایش یافت ... نیاز مبرم به کودکان‌ستان در این کشور جهت غرس روح باور اسلامی در کودکانمان، مجمع اسلامی را واداشت تا این خلأ را به قدر توان پرکند و به این شکوفه‌های کوچک که مردان فردای اجتماع هستند، عنایت ورزد».

در همین راستا مجمع، «کودکستان مجمع اسلامی» را در سال ۱۳۹۸هـ - ۱۹۷۹م تأسیس کرد. این کودکان‌ستان بعدها توسعه پیدا کرد، چنان‌که تعداد کودکان آن از ۱۶۰ کودک در ابتدای تأسیس، اکنون به بیش از ۱۰۰۰ کودک در هر سال رسیده است. کودکان‌ستان مجمع به واسطه اتکاء به فرهنگ اسلامی به عنوان مرجع بنیادین در آموزش کودکان، از حیث علوم، آداب و اخلاقی که به کودکان ارائه می‌کند منحصر به فرد به بی‌نظیر است و «مجمع اسلامی تربیت اسلامی راستین و مهربانانه را به عنوان شیوه تربیت کودکان در پیش گرفت تا کودک، دین‌خواه و میهن‌دوست پرورش یابد».

کودکان در کودکان‌ستان‌های مجمع اسلامی، قرآن کریم، مبادی سنت پیامبر گرامی ﷺ و سیره نورانی آن حضرت را می‌آموختند و از این طریق آداب و اخلاق اسلامی در شخصیت‌شان نهادینه می‌شد.

کودکان همچنین در کنار سرودهای اسلامی که فضیلت‌خواهی را در درون آنان برمی‌انگیخت. نحوه صحیح وضو گرفتن و نماز خواندن را هم به صورت ساده در عمل تمرین می‌کردند و مبادی خواندن و ریاضیات را به ویژه در پنج‌سالگی که سنّ آمادگی برای ورود به مقطع ابتدایی است، یاد می‌گرفتند. از سوی دیگر، معلمان باتجربه زن که در این کودکان مشغول فعالیت بودند، مورد تقدیر مسؤولان آموزشی قرار گرفتند. مدیران کودکانستان از جنبه تفریحی برنامه‌ها جهت زدایش کسالت‌ها و خستگی‌های احتمالی هم غافل نبودند و در همین راستا الاکلنگ و دیگر امکانات بازی‌های شورانگیز را در زمین بازی روبروی کلاس‌ها قرار داده بودند که کودکان ساعت پر از شور و هیجان را در آن سپری می‌کردند. و رئیس مجمع و مدیر کودکانستان‌ها پیام‌های تشکر زیادی به واسطه تلاش بزرگی که در جهت تربیت صحیح کودکان به عمل آورده بودند، دریافت می‌کردند. گسترش اعتماد مردم به کودکانستان‌های مجمع باعث شد که شتابان راهی کودکانستان شوند و پیش از فوت فرصت فرزندان خود را ثبت نام نموده و جایشان را مدت‌ها پیش مشخص کنند. این درخواست‌های فزاینده بیش از گنجایش ساختمان کودکانستان بود. لذا شورای مدیریت مجمع کودکانستان اصلاح را در محله الشجاعیه در کنار مسجد الاصلاح تأسیس کرد. این کودکانستان از کودکانستان قبلی مجمع بزرگتر بود. اهالی محل جهت تأمین بخشی از هزینه‌های آموزشی کودکانستان که ۳۲ مربی زن و مرد داشت، شهریه متعادلی پرداخت می‌کردند.

(ج) مدرسه ابتدایی، کمیته آموزشی در سال ۱۹۸۳م طرحی برای برپایی مدرسه‌ای اسلامی تحت نظارت شعبه مجمع در خانیوس ارائه کرد. اما مقامات دولتی که مخالف گسترش فعالیت‌های آموزشی مجمع بودند، ممانعت کردند و در نتیجه، طرح پیشنهادی روشنایی ندید.

کمیته چهارم، کمیته زکات

این کمیته متشکل از برخی اعضای اداری و وظیفه آن صرفاً تلاش دائم برای شناسائی خانواده‌های نیازمند منطقه و کمک به آنها در حدّ توان و به ویژه در مناسبت‌هایی همچون ماه رمضان بود. شمار خانواد‌های نیازمند تحت پوشش، سالانه به بیش از چهارصد خانوار می‌رسید. این کمیته گاه خود مستقیماً ارائه کمک می‌کرد

و گاه اسامی این خانواده‌ها را در اختیار آن دسته از ثروتمندان منطقه که خود به دستگیری از مستمندان می‌پرداختند، قرار می‌داد تا میان پرداخت کننده و دریافت کننده واسطه‌ای قرار نگیرد.

فعالیت‌های این کمیته تأثیر خوبی در میان مردم نهاد و مشکلات بسیاری از مردم را حل کرد. شیخ یاسین هم اهمیت این کمیته را دریافته و آن را مورد توجه خاص قرار داده بود. اما حکومت صهیونیستی در سال ۱۹۸۶م بدون دلیل آن را رسماً توقیف کرد. این اقدام از آن جهت صورت گرفت که رژیم اشغالگر قدس دوست نداشت جوانب درخشان این تشکل بزرگ اجتماعی - دینی نمود پیدا کند و با این سنت اسلامی اصیل در زندگی جامعه و مردم سر ستیز داشت. چرا که این کمیته گونه‌ای از انواع تکافل و تعاون بود که هر قدر هم اهل مصالحه و تساهل باشد در نظر مقامات اشغالگر خوشایند نمی‌افتاد. چرا که هدف نهایی آنان ایجاد شکاف و اختلاف در جامعه است تا بدین وسیله اداره و کنترل امور عمومی و خصوصی آن آسان گردد.

کمیته پنجم، کمیته پزشکی

این کمیته مرکب از پزشکانی بود که اسلام را به عنوان مکتب فکری و عملی خویش برگزیده بودند. شیخ با درک اینکه اسلام نه فقط روزه و نماز و حج بلکه یک مکتب کامل و همه جانبه برای زندگی است. به فکر افتاد که کمیته‌ای پزشکی تأسیس کند. از این رو ارائه خدمات پزشکی بخشی از این طرح را به خود اختصاص داد. کمیته پیش از هر چیز اقدام به تأسیس بانک خون اسلامی کرد. چرا که جمعیت بانک خون نوار غزه گاه از ارائه خدمات مطلوب ناتوان می‌ماند و اغلب اوقات بانک‌های خون وابسته به بیمارستان‌های دولتی نیز فاقد خون مربوط به پاره‌ای گروه‌های خونی نایاب مانند (O) و... بود و بیش‌تر اوقات خون به صورت کالایی تجاری درمی‌آمد و قیمت آن از قدرت خرید و میزان بودجه بیمار و خانواده‌اش فراتر می‌رفت و گاهی اوقات نیز آلوده بود. همین مسأله باعث مرگ وی می‌شد. لذا مجمع لیستی از جوانان دیندار و نیکوکار را با درج نوع گروه خونی هرکدام از آن‌ها تهیه کرد و بانک خون وابسته به مجمع یکی از فعالترین مؤسسات مشابه تبدیل شد. به ویژه که این بانک خون در ازای خدمات خویش پولی دریافت نمی‌کرد. بدینگونه در مدت کم‌تر از یک سال از تأسیس، این بانک خون بیش از صد کیسه خون اعطا کرد. این بانک خود، اصل

را بر اهداء گذاشته بود. چراکه فروش خون در فقه اسلامی حرام است. این بانک در وقایعی که در منطقه اتفاق می افتاد، فعالیت قابل توجهی از خود نشان داد. همچنین کمیته به توصیه شیخ احمد یاسین مطبی در ساختمان مجمع دایر کرد که با توجه به استقبال گسترده مردم از این مطب که قیمت‌هایی نمادین در ازای معاینه و دارو دریافت می کرد. مجمع اسلامی مجبور شد شعبه‌های دیگری از این مطب را در مسجد الاصلاح در محله الشجاعیه و خانپوس دایر کند. مطب‌های مجمع در راستای رعایت موازین شریعت پاک اسلام خدمات خود را جداگانه به مردان و زنان ارائه می کرد. بعدها مطب واقع در مقر اصلی مجمع اسلامی توسعه یافت و یک زایشگاه با کادر پزشکی متشکل از بانوان متخصص هم به آن افزوده شد. این خدمات به ویژه در بخش زنان با استقبال وسیع ساکنان شریعت خواه و دیندار منطقه مواجه شد. چرا که برای بسیاری از مردم بردن زنان نزد پزشکان مرد سخت بود و امکانات مالی لازم برای مراجعه به پزشکان ویژه منطقه را هم نداشتند. اما حکومت اشغالگر درنهایت، هرسه مطب مجمع را بست و با ایجاد تنگنا و مشکلات اداری برای پزشکانی که در این مطب‌ها کار می کردند، آنان را مجبور کردند هرسه مطب را تعطیل کنند. از جمله این پزشکان می توان از این‌ها نام برد: دکتر عبدالعزیز رنتیسی متخصص اطفال، دکتر عمر فروانه که اکنون مدرک دکترایش را هم گرفته است، دکتر موسی زعبوط، دکتر محمد طرشاوی و تعدادی دیگر.

کمیته ششم، کمیته ورزشی

ورزش نخستین فعالیتی بود که شیخ احمد یاسین آن را به عنوان وسیله‌ای برای جذب جوانان به نهادهای دینی و مساجد در اولویت قرار داده بود و واقعاً هم که این ابزار در این زمینه نقش قابل ملاحظه‌ای ایفا کرد. از این رو پایه‌های بنای مسجد اصلی و مؤسسات وابسته به آن در مرکز اصلی مجمع، باشگاه ورزشی هم به صورت دیوار به دیوار با مسجد ساخته شد و این شعارها برای آن انتخاب شد: «عقل سالم در بدن سالم است» و «مؤمن نیرومند از مؤمن ضعیف بهتر و نزد خدا محبوب‌تر است» هرچند که همه [از نگاه کلی] خوبند.

باشگاه وابسته به مجمع بسیار فعال بود و چهار تیم ورزشی در رشته‌های مختلف

تشکیل داد:

الف) تیم فوتبال

ب) تیم والیبال

ج) تیم تنیس روی میز

د) تیم بازی‌های قدرتی

تیم‌های کمیته در مدتی کوتاه موفق شد در مسابقات بزرگ پیروز شود. چنان که تیم تنیس روی میز باشگاه مجمع، مرکب از اکرم عقیلی و سمیر سک یک به مدت سه سال متوالی فاتح رقابت‌های دوره‌ای باشگاه‌های منطقه شدند.

تیم فوتبال مجمع هم به قوی‌ترین تیم‌های کرانه غربی به ویژه تیم انجمن جوانان مسیحی پیروز شد و باز یکنان آن جایگاه‌های برتر مسابقات مختلفی چون مسابقه دوچرخه‌سواران و مسابقات منطقه را به خود اختصاص دادند. مجمع اسلامی همچنین چندین مسابقه برگزار کرد از جمله مسابقه‌ای در سطح منطقه در سال ۱۹۸۰م که ۲۳ باشگاه در آن شرکت کردند.

در همین سال یعنی سال ۱۹۸۰م باشگاه مجمع اسلامی تمامی مدال‌ها و جام‌های طلای جشنواره‌ای ورزشی را که از سوی جمعیت پزشکی در نوار غزه ترتیب داده شده بود، به دست آورد.

کمیته ورزشی تمرین‌های انتخابی مجمع، اردوها و مسافرت‌های مربوط به این فعالیت‌ها را هم اداره می‌کرد.

مسافرت‌هایی که افراد وابسته به مجمع اسلامی کل نواحی منطقه از شمال تا جنوب آن را در برمی‌گرفت. این مسافرت‌ها در ماه مبارک رمضان که شرکت‌کنندگان به منظور گذراندن شب‌های رمضان در مسجدالاقصی به قدس شریف می‌رفتند، به حدّ تراکم می‌رسید. در این مسافرت‌ها مردان، زنان، و کودکان هرکدام در اتوبوس‌های جداگانه شرکت داشتند و مساجد در این زمینه نقش برجسته‌ای بازی می‌کردند چرا که مکان سازماندهی، وعده‌گاه اجتماع، محلّ حرکت و نقطه بازگشت بودند. در ازای این مسافرت‌ها اجرت‌های نمادینی دریافت می‌شد که بیش‌تر اوقات، کفاف هزینه سفر از مبدأ به مقصد را نمی‌داد.

کمیته هفتم، کمیته اصلاح

شیخ احمد یاسین خودش عضو اول و عنصر اصلی این کمیته بود و بدون وجود ایشان این کمیته نقش قابل ذکری ایفا نمی‌کرد. کمیته موفق شد بسیاری از اختلافات بغرنج را که حل آن‌ها بسیار دشوار بود، فیصله دهد. کمیته درصدد بود با بهره‌گیری از احکام اسلامی بدیل مناسبی در غیاب شریعت اسلامی و دادگاه‌های مدنی که قضات آن‌ها بازیچه تمایلات و اهوای شده بودند و رشوه حرف اول را می‌زد، ارائه کند تا جنبه‌ای از جوانب اجتماعی ناسازگار با دین اسلام را اصلاح کند.

این کمیته در حل و فصل بسیاری از منازعات با دیگر کمیته‌های مشهور اصلاحگری در سطح منطقه، کرانه و سرزمین‌های اشغالی شده در سال (۱۹۴۸م) همکاری کرد.

شیخ با تشکیل این کمیته درصدد بود برخلاف رسم معمول در سطح جامعه مبنی بر اینکه حق همواره با اقویا و افرادی است که دارای تبار اصیل، طایفه بزرگ یا دوستانی ذی نفوذ باشند و ضعفا همواره بازنده میدان‌اند، عرف تازه‌ای بنیاد نهد و از حل دعاوی به عنوان مقدمه‌ای برای حل نهایی منازعات اجتماعی استفاده کند و به همین منظور اختلافات را تا آخر پی می‌گرفت و به هیچکدام از طرفین دعوا اجازه نمی‌داد حق دیگری را ضایع کند و در صورت وقوع چنین امری با بهره‌گیری از تمامی ابزارهای ممکن تلاش می‌کرد تا حق را به هر قیمتی که شده به حقدار بازگرداند. این روش به نوعی تضعیف دیگر قضات مدنی شد، چرا که امور را پیگیری نمی‌کردند و در بیشتر اوقات کفیلان از کفالت دیگران شانه خالی می‌کردند و مسوولین حقوق زبردستان خود را رعایت نمی‌کردند، در واقع این همان چیزی بود که حق دیگر افراد را ضایع می‌کرد و مشکلات مانند گذشته حل ناشدنی باقی می‌ماند. تعداد زیاد افراد خانواده یا قبیله به خصوص زمانی که با خانواده‌ای ضعیف مشکلی پیدا می‌کردند، وسیله‌ای برای تضییع حقوق دیگران بود. در ادارات پلیس نوار غزه (هنگامی که مراکز پلیس در آنجا تاسیس شد)، هرکس پارتی و آشنا داشت، مشککش برطرف می‌شد. متهم صاحب نفوذ را بدون اینکه حتی اندک وثیقه مالی به امانت بگذارد، آزاد می‌کردند افراد ناتوان و فقیر را در پشت سلول‌های زندان نگه می‌داشتند.

کمیته اصلاح و تربیت اسلامی به همه این مشکلات سر و سامان می‌داد و همیشه بر این نکته اصرار می‌ورزید که حق به صاحب آن برگردانده شود. شیخ احمد یاسین در این مورد شیوه‌های زیادی را به کار گرفت، که اولین آن‌ها ترساندن از عذاب خدا و

ترغیب به بهشت و آخرین شیوه وی اعمال فشار علیه کسانی بود که قوانین اجتماعی را رعایت نمی‌کردند.

خانه شیخ احمد یاسین به محلی برای رفع خصومت تبدیل شده بود، مردم از نواحی مختلف فلسطین از هر طایفه و قشری به آنجا می‌آمدند. شیخ برای رفع خصومت میان مردم از نوار غزه به کرانه باختری و به داخل سرزمین‌های خط سبز (فلسطین اشغالی ۴۸) سفر می‌کرد. شیخ در کار خود موفقیت بسیاری کسب کرد و مانند دادگاه پیگیر امور مردم بود تا اندازه‌ای که بیش‌تر مردم تصور می‌کردند، شیخ به خاطر قدرت اراده و محبوبیتش در میان مردم، احکام خود را اجرا می‌کند نه قدرت جسمانی. ابو ناصر کجک (پدر شهید ناصر) عضو کمیته اصلاح و تربیت حادثه‌ای عجیب را بازگو می‌کند که روزی یک نفر به خانه شیخ آمد و با عصبانی پرسید، شیخ کجاست، ابو ناصر در جواب او گفت: شیخ استحمام می‌کند، چند لحظه دیگر می‌آید.

ابو ناصر در مورد کار این مرد سؤال می‌کند که او در جواب می‌گوید: از مردم شنیده‌ام که شیخ عضلاتی قوی دارد از او می‌خواهم دشمنم را که نمی‌خواهد، حق من را بدهد، اعدام کند. ابو ناصر از او سؤال کرد که از چه کسی شنیده که شیخ قوی و نیرومند است. این مرد در جواب گفت: یکی از اهالی دهکده العدس (منطقه‌ای مسکونی که در پنج یا هفت کیلومتری شمال رفح قرار دارد) آن را گفته است. چند لحظه بعد شیخ نشسته روی ویلچر خود آمد، این شخص که برای حل مشککش نزد شیخ آمده بود، توجه زیادی به او نکرد، چرا که شیخی که به او معرفی کرده بودند، فردی قوی هیکل و ورزیده بود که به راحتی می‌توانست دشمنش را خوار کند.

زمانی که شیخ وارد شد، کسانی که آنجا بودند گفتند این شیخ است. این شخص از شدت تعجب داشت روی زمین می‌افتاد، فریاد کشید سبحان الله آیا این همان شیخی است که درباره او شنیده‌ام. پس از چند دقیقه مرد نزد شیخ رفت و مساله‌اش را با او در میان نهاد و شیخ حق وی را از ظالم گرفت.

شیخ آرزو می‌کرد که جوانان نقش بزرگی در حل مشکلات جامعه به شیوه‌ای اسلامی داشته باشند، زیرا این کار، بازگرداندن جامعه به سوی راه و شیوه صحیح خود بود.

از جمله مسائل دشواری که شیخ در حل آن مشارکت کرد. مشکلی بود که برای آل مطوق در جبالییا پیش آمده بود. ماجرا از این قرار بود که دو برادر از آل مطوق به نام‌های ابو غازی و اسماعیل با هم درگیر شده بودند و با گسترش نزاع میان آن‌ها

فرزندانشان وارد نزاع شدند، در این هنگام بشیر غازی به دست یکی از پسر عموهایش به قتل رسید. بشیر کمونیست بود اما پدر و پسر عموهایش متدین بودند. وی خواست با کلت کمری آن‌ها را به قتل برساند. همچنین ابو غازی و کلیه فرزندان از افراد دیندار و با صلاحیت جامعه بودند.

این حادثه اهالی جباليا و دیگر مناطق اطراف آن را به زحمت انداخته بود، به این صورت که افراد سرشناس و معروف به میانجی‌گری میان دو طرف پرداختند اما همه این تلاش‌ها نتوانست دیدگاه‌های آن‌ها را به هم نزدیک کند و ابو غازی حاضر نمی‌شد که با برادرش ابو اسماعیل برای حل مشکلشان بنشینند.

روزی شیخ احمد یاسین همراه با اعضای کمیته اصلاح به جباليا رفت، قدم شیخ برای اهالی این منطقه پر از خیر و برکت بود. زیرا ابو غازی موافقت کرد که برای حل مشکلات با برادرش ابو اسماعیل بنشینند. به نظر می‌رسید که ابو غازی شخص شریفی و دارای گرایش‌های خداپرستانه بود و وجه‌ای مطلوب به کمیته بخشید. وی برای حاضر شدن جهت حل مشکل شرط کرد که کمیته در مورد آن شریعت الهی را رعایت کند. اعضای کمیته شرط را پذیرفتند و در مراسم آشتی در جلسه‌ای باشکوه در مسجد فلسطین مشکل آن‌ها حل شد. شیخ به علت اینکه در این دوره دستگیر شد، نتوانست در این مراسم شرکت کند.

شیخ از مصالحه میان مردم حمایت می‌کرد، این کار شیخ دیدگاه‌ها را به هم نزدیک ساخت و جامعه را بر بنیانی صحیح که عوامل متعددی از جمله دوری از شریعت الهی و پیروی از هوا و هوس مردم آن را سست گردانده بود، بازسازی کرد.

مجمع اسلامی بخشی از فعالیت‌ها و برنامه‌های شیخ بود، و به همه کارهای آن سر و سامان می‌داد. زمانی که در جلسات مجمع حضور نداشت، برادران وی در آن کاری را صورت نمی‌دادند تا اینکه نظر شیخ را جویا شوند. مجمع اسلامی در همه مناسبات ملی و اسلامی نیازمند پوشش بودند، شرکت می‌کرد. از جمله این مناسبات برگزاری جشن سالانه برای استقبال از حجاج بود.

مجمع اسلامی در سال (۱۹۸۵) برای آزادی تعدادی از زندانیان را در تبادل اسرا جشنی برگزار کرد. این مجمع در مناسبت‌های مختلف واعظان و مبلغان را به کلیه مناطق فلسطین اشغالی اعزام می‌کرد.

در گذشته مجمع برای کسب بورس دانشجویی از عربستان سعودی و کشورهای دیگر تلاش‌های را از طریق سلیم شراب صورت داده بود.

شهرت و آوازه مجمع اسلامی بدانجا رسید که چارچوب دعوت و جنبش اسلامی نوار غزه و در عین حال رهبری آن را تشکیل داد. نظرات مجمع در میان کلیه محافل محترم شمرده می‌شد شیخ احمد یاسین به یاری پروردگار و مساعدت برادران بزرگوارش توانست دستاوردهای زیادی را در مجمع اسلامی کسب کند.

دعوت در خارج از منطقه

با سروسامان یافتن اوضاع دعوت اسلامی در نوار غزه و استقرار شعبات و [تشکیلات] مناطق و نضج و پویایی جنبش اسلامی، تکالیف شیخ احمد و برخی از همکاران قدیمی وی سبک‌تر شد.

لذا تصمیم گرفتند به مناطق ماورای سیم خاردارهای نوار غزه و به طور دقیق، مناطق اشغالی سال (۱۹۴۸م) بروند. این مناطق به دلیل اختلاف وضعیتی که با کرانه غربی دارند، از زمان اشغال، از فعالیت مؤثر دینی محروم مانده بودند. این تصمیم قبلاً طی دیدارهایی مطرح و بعد از آن دیدارها استمرار یافته بود. اما وضع جدید و چالش عظیم متوجه فرزندان ملت مسلمان فلسطین بود که از سال ۱۹۴۸م در اشغال نیروهای «اسرائیلی» قرار گرفته بود. چنان‌که حزب کمونیست «اسرائیل»ی در غیاب هرگونه احزاب عربی زمینه مناسبی برای خود پیدا کرده بود، زیرا فلسطینی‌ها می‌بایست به عضویت یکی از احزاب موجود «اسرائیلی» در می‌آمدند و تشکیل حزب عربی مستقل، ممنوع بود. زیرا قانونگذاران «اسرائیلی» از آنجا که این امر را زمینه ظهور یک اقلیت عربی نیرومند و یکپارچه می‌دانستند که بر روند سیاست پارلمان تأثیر خواهد نهاد. با آن مخالفت می‌کردند.

در این شرایط، بیش‌تر جوانان فلسطینی ساکن اراضی اشغالی به عضویت حزب کمونیست «راکاح» درآمده بودند، چرا که تنها حزب «اسرائیلی»ی بود که برنامه‌اش صرفاً محدود به یهودیان و صهیونیست‌ها نبود و تنها حزبی بود که در نظر فلسطینی‌ها در غیاب هرگونه نیروی سیاسی خودی از پاره‌ای از حقوقشان دفاع می‌کرد و با وجودی که همواره همچون دیگر احزاب و شاید بیش‌تر از آن‌ها خادم و مخلص حکومت اشغالگر بود، نزدیک‌ترین حزب به دیدگاه‌های جوانان عرب در آن مقطع زمانی بود.

از این رو تهدید جدی‌تر بود چرا که مشکل فقط در دوری عرب‌های اراضی اشغالی (۴۸) از اسلام نبود، بلکه افکاری با فرهنگ عربی به چالش برخاسته بود که در فرم و محتوا باروح اسلام و آموزه‌های اسلامی ناسازگاری داشتند. و لذا انتظار می‌رفت که مبارزه اسلامی در این فضا اولاً با هوسگرایی و ناهنجاری ریشه دوانده در شخصیت نوحاستگان عرب و ثانیاً با نیروهای سیاسی برخوردار از حمایت سیاسی عرب‌ها، مبارزه‌ای سخت و پرهزینه باشد. اما این امر نه تنها باعث تضعیف شیخ احمد یاسین نشد بلکه وی را در گام‌نهادن در این راه با وجود دشواری و مشقتی که داشت، مصمم‌تر کرد و بدین ترتیب ایجاد ارتباط با ساکنان عرب از دو طریق آغاز شد:

- ۱- تماس فردی با برخی شخصیت برجسته جامعه عرب آنجا.
- ۲- تماس گروهی از طریق مسافرت‌های عمومی اندیشمندان و روشنفکران مسلمان به آن منطقه.

اخراج شدن از حرفه معلمی

در این گیرودار در ابتدای دهه هفتاد شیخ به فرصت بیش‌تری جهت پرداختن به فعالیت دعوی نیاز داشت و همفکرانش وی را تحت فشار قرار می‌دادند که از کار تدریس استعفا کرده و صرفاً به فعالیت تبلیغی بپردازد و تأمین مخارج وی را هم تضمین کردند. اما وی قویاً یا این پیشنهاد مخالفت می‌کرد، زیرا می‌دانست که فعالیت وی در عرصه تدریس همان استمرار کار تبلیغ است اما در عرصه‌ای متفاوت، یعنی آموزش پرورش کودکان! او همواره تأکید می‌کرد: مادام که من در پی ادامه فعالیت هستم، جایی برای تحمیل هزینه‌های اضافی بردعوت نمی‌بینیم.

اما تقدیر با دعوت اسلامی بر سر لطف بود. بدین ترتیب که رئیس آموزش و پرورش در نوار غزه به همراه یک افسر صهیونیستی مرتبط به امر آموزش که از سوابق فعالیت اجتماعی، سیاسی و دینی شیخ در مدرسه مطلع بود، با وی دیدار کردن. افسر صهیونیستی شیخ را فاقد صلاحیت تدریس اعلام و او را بازنشسته کرد.

این بازنشستگی دوران پرخیر و برکتی را برای دعوت اسلامی به دنبال آورد چرا که فرصت لازم برای رفتن به تمامی نقاط را در اختیار شیخ نهاد. شیخ هم با اغتنام فرصت به داخل سرزمین‌های اشغالی (۴۸) می‌رفت و در مساجد مختلف آن به ایراد

سخن می‌پرداخت و با همکاری دوستانش مساجد شهرهای «لد»، «الرملة»، «یافا» و «عکا» را که مورد بی‌مهری همسایگانش قرار گرفته بودند دوباره احیا و فعال کرد. وی در مسجد عمره چنان فعالیت‌های برجسته‌ای با همکاری دوستانش به انجام رساند که براساس آن‌ها مسافرت شیخ احمد و همفکرانش به منزله رخدادی مهم برای منطقه مقصد تلقی می‌شد. در طی این سفرها با برخی از شخصیت‌های برجسته اجتماعی در مناطق آشنا شد و در جهت تحقق هدف خویش با آن‌ها ارتباط برقرار کرد.

تماس‌های فردی و گفتگو با کمونیست‌ها

نخستین تماس فردی میان شیخ احمد یاسین و عبدا... نمر درویش، دبیر حزب کمونیست در شهر خود «کفرقاسم» واقع در فلسطین اشغالی سال (۱۹۴۸م) صورت گرفت. شیخ ضمن گفتگویی دوستانه با درویش به موضوعاتی چون عدم حضور اسلام در صحنه و سلطه نظام‌های فاسد بر سرنوشت جهان اشاره کرد و توضیح داد که مارکسیستی - کمونیستی تفکری منحرف و دین ستیزانه و با سنت‌های ارزشمند، ناسازگار است و حزب کمونیست هم با اهداف صهیونیست‌ها هم‌نواست و در ادعای خدمت‌رسانی به عرب‌ها جدی نیست و در آخر هم برای وی تبیین کرد که اسلام در دلیل اینکه یک نظام ربّانی استوار است توان گره‌گشایی از جمیع معضلات را دارد.

این سخنان و مناظران همون قطرات بارانی که بر یک زمین خشک و تشنه فرو می‌بارد و گل و سبزه روحنواز و دلربا می‌رویانند، مؤثر واقع شد و درویش را به پذیرش اسلام رهنمون گشت و از آن پس، «شیخ عبدا.. نمر درویش» نام گرفت.

شیخ درویش سفرهای تبلیغی را با شیخ احمد آغاز کرد و به صورت عنصر فعال و خشت اولیه پربرکت دعوت اسلامی در آن مناطق درآمد. عنصر فعالی که با راهنمایی و تشویق شیخ یاسین نقش آفرینی می‌کرد. اخوان هم جهت ایجاد بستر لازم برای گسترش اسلام بازدیدهایی از مساجد و روستاها ترتیب می‌دادند، چرا که جوانان مسلمان با ارائه الگویی درخشان از فعالیت اجتماعی صادقانه و پویا که نوعی اعتماد عمومی و وجاهت اجتماعی برایشان به همراه آورده بود، موجب افزایش مداوم دین‌پذیری جوانان در سطح این مناطق شده بودند. به حدی که برعکس مرحله قبلی که بی‌توجهی به قوانین غیر دینی، هنجار شکنی محسوب می‌شد. اکنون سرپیچی از سنت‌ها و قوانین اسلامی به منزله ناهنجاری و مبارزه با ارزش‌های جامعه درآمده بود.

تماس‌های گروهی

ارتباطات و سفرهای شیخ و همفکرانش تمامی سرزمین‌های اشغالی را در برمی‌گرفت. این مسافرت‌ها به ویژه در ماه مبارک رمضان که اتوبوس‌های پر از جوانان فهیم و فرهیخته دین پرورده راهی مناطق مختلف فلسطین می‌شدند، تراکم و تمرکز می‌یافت. این دین‌پروردگان جوان با درک شرایط ویژه رمضان که معمولاً مردم بیش‌تر به مساجد و دین روی می‌آورند، و به محض رسیدن به آن مناطق در مساجد پراکنده می‌شدند مثلاً پیش از نماز عصر به منطقه می‌رفتند، نماز عصر را ادا می‌کردند و پس از آن تا قبل از فرارسیدن وقت مغرب به تدریس و تبلیغ می‌پرداختند و پرسش‌های مردم را پاسخ می‌دادند و به هنگام افطار نیز بر سفره یکی از ساکنان محل می‌نشستند و در صورت عدم آمادگی میزبان با مقدار خرمایی که پیشتر با خود می‌بردند، افطار می‌کردند. اغلب اوقات نیز، شب را در همان روستا می‌ماندند و با اجرای برنامه‌های شبانه و بحث‌های جالب، دعوت به سوی خدا را پی می‌گرفتند.

کاروان‌های تبلیغی به تمامی مناطق مسکونی عربی از روستای صحرايي «راهط» در جنوب نقب تا شهر عکا در شمال می‌رفتند. شیخ حماد الحسنات در این باره می‌گوید: ما با هم حرکت می‌کردیم و چند نفری هم از افراد سرشناس عشایر با خود می‌بردیم تا با میزبانان دچار مشکل نشویم، خود شیخ هم با ما می‌آمد. عشایر منطقه «بئر السبع» از آنجا که بیش از دو دهه کامل از اسلام دور شده بودند، واقعاً تشنه‌این دین بودند.

وی می‌افزاید که با ورود مبلغان به میان عشایر خونگرم «به نحوی با آنان برخورد می‌کردند که گویی از آسمان پایین آمده بودند» آنان را قدر می‌نهادند، گرمی می‌داشتند و برای شنیدن سخنانی‌هایشان همگی جمع می‌شدند.

این مسافرت‌ها همان استمرار یافت تا آنکه شیخ موفق شد در هر منطقه‌ای یک هسته اسلام‌گرای فعال متشکل از جوانان دین‌خواه پرشور تشکیل دهد که در غیاب کاروان‌های تبلیغی کار دعوت را دنبال کنند. اینان به لطف الهی توانستند به منزله جریان‌های اسلامی قوی و پیروان این دعوت مبارک عمل کنند به نحوی که شمار افراد دین‌باور به حدّ اکثریت رسید و این اکثریت در جریان انتخابات شهرداری‌های مناطق اشغالی که در آن حرکت اسلامی در بسیاری از مناطق شورای اداری بسیاری از شهرداری‌ها را در دست گرفت، تجلّی پیدا کرد.

اعضای جنبش اسلامی بر عهد الهی خویش با برادرانشان در نوار غزه پایدار ماندند و رشته موذت و همگرایی همواره محکم ماند و تبادل بازدید و همایش و سخنرانی میان طرفین برقرار بود. یعنی درخت اسلام‌گرایی که در نوار غزه رشد کرد، شاخه‌هایش را به تمامی سرزمین‌های عربی دیگر گستراند و شهرها و روستاهای فلسطینی از حیث روابط اجتماعی و اخلاقی در سایه شجره مبارکه اسلام درآمدند.

این دگرگونی اجتماعی موجب نگرانی شدید مقامات اشغالگر «اسرائیل»ی شد به حدی که وزیر کشور رژیم صهیونیستی پس از مشاهده نتایج جنبش اسلامی در انتخابات شوراهای شهرداری‌ها بر صورت خود سیلی زد و از آن روز به عنوان تیره‌ترین روز زندگی خود یاد کرد و جنبش اسلامی از سوی نیروهای «اسرائیل»ی که خطر تشکیل نیروی جدید در محافل فلسطینی و ظهور چالش‌های عظیم را دیده بودند، آماج تحدید و تهدید قرار گرفت.

یکی از علائم کامیابی این جنبش اقدام به برگزاری جشنواره سالیانه هنرهای اسلامی در مناطق اشغال شده قبل از (۱۹۴۸م) بود که معمولاً اینگونه جشنواره‌ها با استقبال ده‌ها هزار جوان دختر و پسر و خانواده مسلمان روبرو می‌شدند. گفتنی است که شیخ رائد صلاح شهردار «ام فحم» مسؤؤل برگزاری این جشن‌ها بود. جشنواره پنجم هنر اسلامی در «بئرالسبع» به مثابه نقطه تحول بزرگی بود که چنان مقامات «اسرائیلی» را نگران ساخت که شهردار «النقب» را واداشت دستگاه‌های امنیتی را به علت عدم اتخاذ تدابیر لازم جهت برگزار نشدن این جشنواره که با شرکت هفتاد هزار نفر روبرو شده بود، مورد اعتراض شدید قرار داد.

حکومت اشغالگر به جهت علاقه به ناچیز نشان دادن جشنواره مزبور، جشنواره‌ای در همان مکان ترتیب داد که جز گروهی افراد کم سن و سال کسی از آن استقبال نکرد و در نتیجه حکومت به ناچار نمایش کم‌دی خویش را برچید و هزینه‌ای بی‌ثمر را هم متحمل شد!

جنبش اسلامی در اراضی اشغالی قبل از سال (۱۹۴۸م). همواره با کامیابی‌های پی‌درپی در خدمت رسانی به برادران عرب و باز آوردن آن‌ها به حوزه وسیع اسلام مواجه شد و ناظران انتخابات اخیر که در روستای کابول و دیگر روستاهای فلسطینی تأکید می‌کنند که این جهش‌های قابل ملاحظه نه صرفاً محصول تلاش‌های دعوت‌گران بلکه نتیجه لطف خداوند است. زیرا این جنبش موفق شد در خلال سالیانی اندک، آن پایگاه

ملی و مقبولیت عمومی را که احزاب کمونیست و احزاب «اسرائیلی» کار و لیکود علی رغم بیش از سی و پنج سال تلاش در دستیابی به آن ناکام مانده‌اند، کسب کند. بذریه‌هایی را که شیخ پاشیده است روز به روز رشد می‌کنند و افق‌های تازه‌ای را به روی دعوت اسلامی در مناطق مختلف سرزمین مقدس می‌گشایند.

دانشگاه اسلامی

دانش‌آموزان نوار غزه پیش و پس از (۱۹۶۷م) برای ادامه تحصیل به مصر می‌رفتند. مصر شمار زیادی از فارغ‌التحصیلان دبیرستان‌های غزه را می‌پذیرفت. اما اندکی پس از ۱۹۶۷م این برنامه قطع گشت، ولی بعداً دوباره پذیرش دانشجویان از سر گرفته شد.

این روند همچنان ادامه یافت تا اینکه در سال (۱۹۷۷م) قرارداد (کمب دیوید) میان مصر و رژیم صهیونیستی امضاء شد. این توافقنامه مورد مخالفت سازمان آزادی‌بخش (ساف) و آحاد ملت فلسطین قرار گرفت و آن را خیانت آمیز توصیف کردند و در نتیجه روابط میان سازمان آزادی‌بخش و جمهوری مصر دستخوش بحران شد.

به هم خوردن روابط دیپلماتیک تقریباً بر تمامی دیگر امور و از جمله پذیرش دانشجویان فلسطینی در مصر اثر نهاد. تأثیر آن بر روابط دانشگاهی در دو اقدام جلوه‌گر شد، نخست: محروم شدن دانشجویان فلسطینی از ورود به رشته‌های مهمی چون پزشکی، مهندسی و داروشناسی. در مرحله بعد قبول فلسطینی‌ها در دانشگاه‌های مصر کلاً ممنوع شد و در نتیجه فارغ‌التحصیلان دبیرستان‌های غزه سرگردان و بلا تکلیف می‌ماندند!

این امر باعث تراکم تعداد فارغ‌التحصیلان دبیرستانی و تاریکی آینده تحصیل شد، البته به استثنای شمار اندکی که فرزندان‌شان را جهت ادامه تحصیل به خارج می‌فرستادند. دانشگاه‌های کرانه غربی هم به علت فقدان گنجایش کافی توان جذب شمار زیاد فارغ‌التحصیلان منطقه را نداشتند. به علاوه خود دانشجویان کرانه باختری هم به علت کاهش سهمیه فلسطین در دانشگاه‌های اردن درگیر مشکل ادامه تحصیل بودند.

این موضوع ساکنان منطقه را با چالشی جدی روبرو کرد و آنان را در اندیشه ضرورت تأسیس یک مرکز آموزش عالی فرو برد. مسلمانان نخستین کسانی بودند که در صدد یافتن راه چاره برآمدند و جلسه نخست در این باره در داروخانه الزهرای استاد

دکتر ابراهیم اليازوری برگزار شد و در آن معضل ادامه تحصیل فارغ‌التحصیلان دبیرستان که موجب رویش و گسترش روحیه یأس در دانش‌آموزان و ضعف علمی در آینده می‌شود، به بحث و بررسی گذاشته شد.

شرکت‌کنندگان جلسه در نهایت پیشنهاد کردند که دانشگاهی در نوار غزه تأسیس شود که به عنوان جایگزین دانشگاه‌های مصر مورد استفاده دانشجویان منطقه قرار گیرد و ساکنان منطقه هم بدین وسیله از پرداخت شهریه فرزندان خود که سالیانه به میلیون‌ها دلار می‌رسید، نجات یابند.

حاضران این طرح را پسندیدند، از جمله دکتر «خیری الآغا» که تابعیت سعودی گرفته و مرد مشهور فعالیت‌های مربوط به فلسطین در عربستان بود. وی پیش از اخذ تابعیت سعودی برای دیدار با خانواده‌اش به «خانینوس» در نوار غزه آمده بود. دکتر خیری الآغا از موضوع تأسیس دانشگاه با شور و حرارت دفاع کرد و در باره امکان تحقق این امر سؤال کرد. حاضران هم جواب مثبت دادند، به ویژه که شیخ محمد عواد قطعه زمین بزرگی مربوط به دانشسرای الازهر در قسمت جنوبی در اختیار داشت و می‌شد در آن دانشگاه به عنوان ادامه دانشسرای ازهری بنا کرد. این موضوع را به شیخ عواد در میان گذاشتند که ایشان هم موافقت کرد.

موافقت شیخ عواد منجر به بروز حالت اضطراری در زندگی گروهی افراد شد. زیرا وظیفه تهیه نقشه ساختمان‌های دانشگاه و نصب علامات این طرح و سرپرستی آن برعهده اینان گذاشته شده بود، کاری که می‌بایست قبل از سفر دکتر خیری آغا که تمامی مصالح لازم برای بنای دانشگاه و نیز ایجاد هماهنگی میان آن و دانشگاه مدینه منوره را برعهده گرفته بود، به پایان برسد.

نقشه‌ها آماده شد و طرح سربرآورد. دانشگاه در آغاز زندگی به دانشسرای الازهر ملحق شد و سخنرانی‌ها در اتاق الازهر صورت می‌گرفت و کتابخانه هم در آنجا برپا شد. بدین ترتیب دانشگاه بخش بزرگی از ساختمان شرقی دانشسرای وابسته به الازهر را اشغال کرد و سالن‌های دانشسرا را به سالن سخنرانی و بحث‌های دانشگاهی تبدیل شد. هیأت مؤسس دانشگاه تشکیل شد، هیأت امنای آن را انتخاب کرد و عنوان «دانشگاه اسلامی غزه» مرکز آموزش عالی تازه تأسیس نهاد.

هیأت امنای این دانشگاه ادامه هیأت امنای دانشسرای وابسته به الازهر بود و شیخ محمد عواد در رأس آن قرار گرفت و اعضای آن هم تقریباً همان اعضای هیأت امنای

دانشسرا بودند که نوعی سهولت فعالیت را در ابتدای امر ایجاد می‌کرد. بالاخره دانشگاه جذب امکانات و دانشجو را آغاز کرد.

دانشگاه در سال‌های آغازین عمر خود توجه چندانی را به خود جلب نمی‌کرد اما بعد از آنکه به امری واقعی تبدیل شد مورد طمع برخی نیروهای سیاسی موجود و بطور دقیق، حزب کمونیست منطقه قرار گرفت. چنان که اینان شیخ عواد را تحت فشار گذاشتند که اسم دانشگاه را به علت اینکه با داشتن صبغه اسلامی در برنامه‌ها و دیگر مظاهر، موجب محروم شدن فرزندان مسیحیان ساکن منطقه از تحصیلات عالی خواهد شد، تغییر دهد. دکتر حیدر عبدالشافی با جدیت تمام در پشت این موضوع قرار گرفته بود. دکتر عبدالشافی از رهبران حزب کمونیست و مسؤول هلال احمر فلسطین در نوار غزه بود.

شیخ عواد تراکم فشارها علیه خود و تأثیر آن را احساس کرد، به ویژه که دکتر عبدالشافی توانسته بود جبهه‌های دیگری به نمایندگی پاره‌ای از شخصیت‌های منطقه را هم با خود همراه کند و ترسید که این امر منجر به عدول وی از مواضع قبلی‌اش شود مخصوصاً که برخی از اعضای هیأت امانا همچون حاج توفیق الیازجی (یکی از تاجران بزرگ) که بواسطه مصالحی مشخص با طرفداران تغییر هم‌نوا شده بود، مواضع خود را تغییر داده بودند.

در این گیر و دار شیخ احمد یاسین ضمن تماسی با شیخ عواد پیشنهاد حمایت از ناحیه‌ای پنهان را با وی در میان نهاد، عواد هم پذیرفت و شیخ احمد روز تشکیل جلسه مقرر الازهر را به عنوان موعد برگزاری تظاهراتی قوی در حمایت از شیخ عواد اعلام کرد، به ویژه که موضوع رفته رفته رنگ و بویی جدید پیدا می‌کرد و قضیه به درخواست تغییر هیأت امانا و جایگزین کردن افرادی جدید هم افزایش یافته بود.

جلسه در دانشسرای وابسته به الازهر تشکیل شد و علاوه بر شیخ محمد عواد و اعضای هیأت امانای دانشگاه، دکتر حیدر عبدالشافی، اسعد الصفاوی (از جنبش فتح) و حاج توفیق الیازجی هم در آن حضور یافته بودند.

در این میان گروه‌هایی از جوانان مسلمان در خارج از دیوارهای دانشسرا اجتماع کرده و خواستار عدم تغییر اسم دانشگاه اسلامی و ابقای اعضای هیأت امانای قبلی شدند.

حاضران با مشاهده تظاهرات حامی موضع شیخ عواد که به مثابه اهرمی جهت فشار بر آنان و تقویت شیخ عواد در برابرشان بود، شگفت‌زده و غافلگیر شدند. بدین

ترتیب دفاع عواد از نام دانشگاه اسلامی نه صرفاً یک نظر شخصی بلکه به نمایندگی از جمع تظاهر کنندگان خارج از جلسه بود که در حقیقت گونه‌ای جنبش مردمی بود که جبهه مقابل با از دست دادن آن تضعیف شد و قضیه به سلامت سپری شد.

اما جمع تظاهر کنندگان در خارج از جلسه دست به راهپیمایی حمایت آمیز زد و در اثنای حرکت، عناصری از دیگر جناح‌های سیاسی خود را قاطی راهپیمایان کردند تا در اجرای توطئه خود با حمله به پاره‌ای مؤسسات مانند هلال احمر به ریاست دکتر حیدر عبدالشافی روابط میان اسلامگرایان و شخصیت‌ها یا جناح‌های حامی این مؤسسات را تیره سازند.

شرکت دکتر حیدر عبدالشافی در قضیه به مثابه فرصتی بود که این جناح‌ها از آن بهره‌برداری کردند آخر حمله به هیچکدام از مؤسسات میهنی و طرح اختصاص در این باره، در برنامه تظاهرات که به هدف خود در گفتگوهای جلسه منعقد در دانشسرای الازهر رسیده بود، در نظر گرفته نشده بود.

این تظاهرات حرکت اخوان و جنبش اسلامی را به عنوان جریان سیاسی مطرح و در عرصه اجتماعی غزه مطرح ساخت.

اوضاع دانشگاه اسلامی استقرار یافت. سپس به طرح جدید که هنوز هم مبنای کار است تحول پیدا کرد و رابطه میان مدیریت دانشگاه و شورای مجمع اسلامی در نوار غزه همچنان دوستانه تداوم یافت. بعدها دکتر ریاض ال‌آغا (از نزدیکان دکتر خیری ال‌آغا) به دانشگاه آمد و ریاست آن را به عهده گرفت و عواد، هیأت امان و جنبش‌های اسلامی خاطر جمع شدند که ریاض کاملاً آماده همکاری با آنان است و جز با نظر خواهی و موافقت تمامی آن‌ها اقدامی نخواهد کرد.

دکتر ریاض ال‌آغا در ابتدای حضورش در دانشگاه سیاستمداران عمل کرد به نحوی که روابط بسیار دوستانه‌اش را با تمامی جناح‌ها و جریانات سیاسی و در رأس آن شیخ احمد یاسین حفظ کرد اما با این وجود معلوم شد که وی با فشارهای فراوانی از سوی دیگر جریان‌ها مواجه شده است، امری که وی را مجبور کرد تسلیم مطالبات آن‌ها یعنی استفاده از کارمندان و اساتید وابسته به آن‌ها شود، به حدی که تا پایان سال (۱۹۸۲م) در کادر موظف دانشگاه فقط سه نفر از هواداران جریان اسلامی عضویت داشتند و بقیه یا از هواداران دیگر جریان‌های ملی گرا بودند و یا موضع مستقل داشتند. شخص دکتر ریاض هم چندان با افکار اسلامی گرایانه هماهنگ نبود و

برخورد دوگانه و منافقانه‌ای داشت، چرا که گذراندن پاره‌ای از زندگی در کشور امریکا نقش مهمی در فاصله گرفتن وی از این افکار بازی می‌کرد و موافقت اولیه او در باب همکاری با اسلامگرایان نیز صرفاً تاکت یکی جهت تحقق مصالح مشترک خود وی و دیگران بود.

وی تازه فارغ التحصیل شده بود و در اختیار داشتن ریاست یک دانشگاه هرچند ابتدایی هم باشد، افتخار بزرگی قلمداد می‌شد. دور شدن ریاض ال‌آغا از اصل توازن در رعایت مصالح و بی‌توجهی به گروه‌هایی معین به سود دیگر گروه‌ها ناخرسندی جناح اسلامگرا را که مورد بی‌مهری قرار گرفته بود، برانگیخت و لذا این جناح فعالیت خود را به سمت برکناری ریاض و تعیین فردی دیگر که توان اعاده روند گذشته را داشته باشد، معطوف ساخت و سرانجام فشار جنبش اسلامی کارساز واقع شد و دکتر ال‌آغا از ریاست دانشگاه اسلامی برکنار گردید.

دانشجویان مسلمان که حالت نوعی عنصر نظارتی مداوم بر نحوه اداره دانشگاه داشتند و در بسیاری اوقات تصمیمات ناسازگار با سلوک و سنت‌های اسلامی را مورد اعتراض قرار می‌دادند، نقش مهمی در پاسداری از اسلامیت دانشگاه ایفا کردند.

توان اثرگذاری قابل ملاحظه اسلامگرایان در دانشگاه از ابتدای تأسیس و حتی در مرحله کنونی همواره مدیون حضور دانشجویان است. زیرا مدیر دانشگاه همیشه به منظور فرار از اتهام برخورد جناحی در صدد حفظ توازن است اما از آنجا که جناح دینی نمایندگانه زیادی در میان اساتید و حتی کارمندان ندارد، همبستگی دانشجویان به منزله عنصری وادار کننده و فعال عمل می‌کند.

به یاد داشته باشیم که موضوع توازن کارمندان تا امروز هم همچنان به زیان مصالح جنبش اسلامی است، به ویژه در عرضه پستهای آکادمیک که از همان ابتدا به افرادی سپرده شده‌اند که دائماً به دور از اسلام و مسلمانان قرار می‌گیرند.

شیخ احمد و مؤسسات دیگر در نوار غزه

شیخ احمد یاسین براین باور است که اسلام نباید در داخل جماعت اخوان المسلمین و پاره‌ای از نهادهای وابسته و یا هواداران آن و یا در محدوده مساجد محصور بماند بلکه باید در میان تمامی مردم چه در ادارات، مدارس، کارگاه‌ها و چه در امور

شغلی و حتی در خانواده‌ها حضور جدی و فعال داشته باشد و بر همین اساس و این اندیشه را با نگاهی فراگیر و گسترده می‌نگرد.

شیخ در نتیجه اعتقاد به چنین باوری بر آن است که اسلام و جوانان دین‌دار باید در تمای عرصه‌هایی که دیگران حضور می‌یابند، حضور پیدا کنند تا میدان برای آنان خالی و اسلام‌گرایان از نشر اندیشه دینی سالم محروم نشوند و در نتیجه رقبا در دفاع از متاع باطل خویش، کامیاب و مسلمانان در دفاع از پیام حق خویش که مورد حمایت خداست، ناکام گردند. همچنین وی با این نظریه در صدد است که فکر دینی به تمامی اماکن و جاهایی که می‌توان برسد، انتقال یابد. آخر اسلام وقتی که پیروانش در خانه‌های خود بنشینند هیچگاه به عنوان فکر و برنامه عمل در میان مردم گسترش نخواهد یافت. شیخ دریافته بود که گسترش دعوت اسلامی در عهد پیامبر ﷺ و دعوتگران برجسته جز از طریق فعالیت و سازماندهی و حضور در میان مردم و فراخواندن آنان به سوی دین‌پذیری و ارائه الگوی مناسب به جامعه صورت نگرفته است.

از این رو وی جوانان مسلمانان را به عضویت در سند یکاها و انجمن‌های مرتبط به علایق یا تخصص خود توصیه کرد. مثلاً وکیل می‌بایست در سند یکاهای ویژه وکلاء، پزشک در سند یکاهای پزشکان و مهندس و مدرس و فارغ‌التحصیل هرکدام در انجمن‌های متناسب با حرفه خود عضو شوند.

شیخ آنان را به عنوان اعضای مبلغ اسلام می‌خواست. راست است که اسلام از دیرباز در صحنه حاضر بوده است، اما در صورت کوتاهی مسلمانان در ادای وظیفه نسبت به دین و سستی ورزیدن در فراخوانی مردم. اسلام نیز کم‌رنگ شده و پس خواهد نشست. شیخ با درک این نکته که مبلغان اسلام سابقاً در جنوب شرق آسیا با تلاش شخصی و تمسک به روح متسامح و دلربای اسلام و بدون ضربات شمشیر و یا شل یک حتی یک گلوله موفقیت‌های بزرگی به دست آوردند، فرزندان اسلام را به تحرک و فعالیت توصیه و تشویق می‌کرد.

شیخ در این خصوص با پاره‌ای رویارویی‌ها مواجه شد مبنی بر این که اسلام گرایان باید سازمان‌های جایگزین و یا موازی برپا کنند اما وی در موضع خویش حکیمانه عمل می‌کرد. مخالفان می‌پرسیدند: چرا ما به آنجا برویم؟ چرا خود ما نباید مؤسساتی اسلامی داشته باشیم و مردم را به سوی آن‌ها دعوت کنیم؟ اما شیخ حقیقتاً در این مورد افق‌های دورتر را در نظر داشت. چرا که مؤسسات موجود تثبیت شده و مقبولیت

یافته و دارای بعدی مردمی بودند و لذا ورود به آن‌ها و ایجاد دگرگونی در آن‌ها موضوعی طبیعی می‌نمود. حال آنکه پی‌ریزی نهادهای جایگزین چه بسا شورشی فراگیر در سطح تشکل‌ها و احزاب تلقی می‌شد که فراتر از ظرفیت جامعه محافظه‌کار غزه بود و احتمالاً به گسترده‌تر شدن شکاف‌ها در سطح اجتماع منجر می‌شد که دوای این زخم‌ها و ترمیم این شکاف‌ها خود بعداً مستلزم تلاش فراوان و صرف انرژی انبوهی خواهد بود که بهتر است همین الآن به خدمت سازندگی درآید.

این توجیهاات در نهایت، جوانان شتابزده و ناشکیبا را قانع کرد و بدین ترتیب شیخ هر جوان مسلمان را به ضرورت التزام به انجمن یا اتحادیه‌ای که به عضویت آن‌ها در می‌آمد، توصیه می‌کرد. عملاً نیز چنین چیزی کم کم در میان جوانان رواج پیدا کرد و با سازمان دهی فعالان و اشخاص ممتاز این مؤسسات آن‌ها را برای دعوت دیگران به عضویت در این سازمان‌ها و روی آوردن به دین سازمان دهی می‌کردند. تلاش‌های این افراد و جنبش اسلامی در بیرون از این سازمان‌ها برای ترویج دین و دعوت مردم به سوی عبادت دو چندان شد. همه این کارها آرام و به خوبی پیش می‌رفت. جنبش‌های اسلامی در مصرف، اروپای شرقی و غربی و کشورهای عربی نقش بسزایی در جذب شمار زیادی از جوانان فلسطینی به اسلام و دینداری و اخلاق حسنه داشتند. این افراد وقتی به فلسطین بازگشتند هسته فعالیت دینی را تشکیل دادند و با برادرانشان در فلسطین این اتحادیه‌ها و مؤسسات را توسعه دادند. اولین اقدام آن‌ها برگزاری انتخابات هلال احمر در اوایل دهه هشتاد بود و دکتر ابراهیم الیازوری و دکتر ابراهیم مقادمه به عنوان اعضای هیأت مدیره انتخاب شدند. در حقیق این یک اقدام متواضعانه و خیرخواهانه بود. این هیأت بسیار فعال بود تا جایی که به علت ترس از ورود چپ‌گراها و تغییر برنامه‌های آن دیگر انتخاباتی برگزار نکردند و این انتخابات را آخرین انتخابات اعلام کردند.

با وجود اینکه این اقدامی ناچیز به شمار می‌رفت اما بعضی از نیروهای سیاسی تنها یک نماینده در این هیأت داشتند علیه اسلام گراها با هم متحد شدند و با اغواگری تلاش کردند که آن‌ها را به استعفا بر این اساس که اقلیت هستند و در اتخاذ تصمیمات تأثیری ندارند، تشویق کنند. عملاً نةیز استاد اسعد الصفاوی استعفا داد و از دو عضو دیگر اسلامی این هیأت مدیره هلال احمر خواست که استعفا دهند.

پس از آن اسلامگراها در انتخابات اتحادیه پزشکان در دهه هشتاد شرکت کردند و نتایج خوبی به دست آوردند. دکتر محمود الزهار نیز به ریاست این اتحادیه برگزیده شد. این چنین شمار اسلامگراها در اتحادیه‌ها و مؤسسات افزایش یافت و جزء گروه‌های تأثیر گذار شدند به نحوی که گروه‌های دیگر در انتخابات نمی‌توانستند، آن‌ها را به حساب نیاورند. در جریان انتفاضه اسلامگراها لیست مشترک در مقابل جریان‌ها و گروه‌های دیگر که تحت فرماندهی مشترک فعالیت می‌کردند، اعلام کردند و توانستند که در انتخابات کلیه اتحادیه‌ها نتایج خوبی به دست آورند. نتایج انتخابات اتحادیه پزشکان خیلی بسیار به هم نزدیک بود اما به علت شیوه انتخاب در قانون این اتحادیه به نفع لیست چپ گراها تمام شد و به این لیست اجازه داد که اعضای خود به جز دو نفر را تغییر دهد. اما وضعیت انتخابات انجمن مهندسان و اتحادیه کارکنان سازمان کمک رسانی بین المللی «آنروا» ثابت کرد که سیاست شیخ عقلانی و منطقی بوده است.

مراجع فصل چهارم

- ۱- مصاحبه با حاج ظافر الشوا.
- ۲- مصاحبه با استاد محمد شمعه.
- ۳- اسناد ابو خالد الحسناات.
- ۴- مصاحبه با استاد داوود ابو خاطر.
- ۵- این مجمع مجوز قانونی کار را در سال ۱۹۷۳م. و مجوز تأسیس انجمن اسلامی در سال ۱۹۷۶م. صادر کرد.
- ۶- آیین نامه مجمع اسلامی غزه. چاپخانه زهیر و محمد غازی مصطفی بسیسو. غزه ۱۹۷۳م. ص ۱.
- ۷- استاد محمد شمعه. مصاحبه مذکور.
- ۸- مصاحبه مذکور شیخ احمد دلول.
- ۹- شیخ محمد عواد در رسانه‌ها خواستار تصدی رهبری مسلمانان در اراضی اشغالی ۴۸ شد.
- ۱۰- مصاحبه مذکور شیخ احمد دلول. استاد داوود ابو خاطر همین اطلاعات را در مصاحبه‌ای که با او داشتیم مطرح کرد.

- ۱۱- مصاحبه با استاد احمد بحر.
- ۱۲- مصاحبه با ابو نسیم.
- ۱۳- هشتمین سالگرد تأسیس مجمع اسلامی، غزه ۱۹۸۱م.، بدون ناشر و یا سال چاپ، ص ۶ - ۷، کتابچه منتشر شده توسط مدیریت این مجمع برای ارائه خلاصه‌ای از تاریخ و دستاوردهایش از زمان تأسیس تا سال ۱۹۸۱م.
- ۱۴- مصاحبه با شیخ احمد دلول ۱۲/۸/۱۹۹۰م.
- ۱۵- مصاحبه قبلی.
- ۱۶- کتابچه مجمع اسلامی. ص ۴۵ - ۴۶.
- ۱۷- مصاحبه با استاد مصطفی ابو القمصان معاون دبیر مجمع اسلامی پس از زندانی شدن شیخ در سال ۱۲/۸/۱۹۹۰م.
- ۱۸- کتابچه مجمع اسلامی، ص ۴۷.
- ۱۹- مصاحبه با استاد مصطفی ابو القمصان.
- ۲۰- مصاحبه قبلی.

فصل پنجم:

ویژگی‌های جسمی و اخلاقی

شخصیت ممتاز هر شخصیتی از ویژگی‌های جسمی و اخلاقی ویژه‌ای برخوردار است که بوسیله آن‌ها می‌توان او را از دیگران باز شناخت. بر همین اساس هر شخصیتی در ذات خود چه از نظر فکری و چه اخلاقی از دیگران به تمام معنا متمایز است. افراد کاریزماتیک و رهبر نیز به صورت ویژه از چنین وجه تمایزاتی برخوردارند که این ویژگی‌ها عوامل مساعد در بنای شخصیت کاریزماتیک آن‌هاست. تیزهوشی، اندیشه خلاق و مبتکر، بردباری همراه با متانت، صبر بر مصائب و ایمان دائمی به اندیشه خود، هشیاری و احتیاطی که در نهایت مشخص می‌شود که برای همه مفید بوده است، پافشاری بر بعضی از آرا آنگاه که به آن‌ها اطمینان کامل یافته باشد با وجود مخالفت دیگران بویژه زمانی که بر شرع متکی باشد و رأفتی که موجب می‌شود روابط با دیگران قطع نشود. «شیخ احمد یاسین» یکی از بهترین نمونه‌هایی است که این ویژگی‌ها در وی کاملاً قابل مشاهده است.

در شخصیت ایشان ویژگی‌های خاصی وجود دارد که می‌تواند همه را به دور خود جمع کند و ضمن قانع کردن دیگران، با اتخاذ مواضع هوشیارانه در زمان مقتضی کارها را به پیش ببرد. کسانی که شیخ را می‌شناسند و در کنار او فعالیت کرده‌اند به برداشت‌های کاملاً همخوانی با وی دست یافته‌اند که احساسات آنان را همگون و هماهنگ کرده است. این مسئله به خودی خود یک پیروزی، یک امتیاز و قدرت خارق العاده است که از ثبات و استحکام ارتباط با دیگران حکایت می‌کند. ما در گذشته به دو نمونه از برداشت‌های دیگران از شخصیت شیخ اشاره داشته‌ایم و در اینجا نیز بیشتر به این امر می‌پردازیم. حماد الحسنات که از دوستان بسیار قدیمی شیخ است درباره او می‌گوید: شیخ احمد یاسین را از اوایل دهه شصت (قرن بیستم میلادی) می‌شناسم. او انسانی بسیار آرام است که به ندرت دچار انفعال می‌شود. اگر از او سؤالی بپرسی، پس از مدتی اندیشیدن به آرامی پاسخ می‌دهد. او از روش بسیار جالبی برای پاسخ‌گویی به پرسش‌های مردم استفاده می‌کند. از زمانی که یک دعوتگر دینی بود او را می‌شناسم،

اما اخیراً با خانواده و بستگانش آشنا شدم، زیرا تمام ارتباط او در برادران دینی‌اش خلاصه می‌شد. در این مدت هیچگاه احساس نکرده‌ام که او ارتباطی خانوادگی و فامیلی را بر ارتباط دینی با برادران دینی‌اش ترجیح دهد. او از آن روابط خویشاوندی که بر جامعه ما سایه افکنده است، کاملاً بریده است و تمام کوشش و اهتمام خود را متوجه این دعوت (دینی) کرده است و به این خاطر از بهترین نمونه‌های دعوتگران دینی به شمار می‌رود (۱).

استاد احمد بحر که یکی از شاگردان شیخ بوده است درباره ایشان می‌گوید: ما به استاد خود یعنی شیخ احمد یاسین افتخار می‌کنیم، زیرا بدون شک او استاد این نسل در فلسطین اشغالی و مردیست که ما او را با تقوا و اخلاصش در راه خداوند سبحان می‌شناسیم (۲).

یکی از نزدیکان شیخ به نام ابوناصر الکجک او را اینگونه توصیف می‌کند: «این مرد امید را در دل ما زنده کرد و به ما اطمینان داد که آینده ان شاء الله از آن صابران و صادقانی خواهد بود که به اسلام گرویده‌اند. او انسانی با عظمت، شگفت‌انگیز، دلپسند، تابناک و فاضل است. او با کوچک و بزرگ رابطه برقرار می‌کند. همه مشتاق دیدار اویند، زیرا او مرهم و شفای همه است و برای هر دردی درمانی دارد و درمان‌هایش عملاً شفابخش بوده‌اند» (۳).

در این باب بسیار می‌توان نوشت، اما به آنچه در پیش گفتیم بسنده می‌کنیم، زیرا افرادی که شیخ را توصیف کردند او را از نزدیک دیده‌اند و با او معاشرت کرده‌اند. هیچکس نیست که شیخ را شناخته باشد ولی با او به تفاهمی فکری با او نرسیده باشد. او مردی است که هیچکس در صلاحیت و تقوایش تردیدی ندارد، زیرا او با آن وضعیت جسمی‌اش بجز خشنودی خداوند سبحان به هیچ پست و مقام و یا منصبی طمع ندارد و این همان ویژگی است که او را از دیگران متمایز ساخته است.

الگو و نمونه

شیخ در تمام زندگی خویش الگوی بسیار نیکویی برای دیگران بوده است، زیرا هر چیزی را که دیگران را به انجام آن فرا می‌خواند، خود پیش از همه به آن عمل می‌کرد، چرا که او می‌داند اگر سخنی بدون اینکه در بوته آزمایش پخته شده باشد بر زبان آید، سخنی بی‌محتوا خواهد بود. علاوه بر آن، شیخ قرآن را تلاوت می‌کند و این آیه را در

آن خوانده است که: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾ [الصف: ۲]. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید چرا به آنچه می‌گویید عمل نمی‌کنید؟ نزد خدا بسیارمنفور است آن گفته تان که خود به آن عمل نمی‌کنید». به همین سبب شیخ خود را از مخاطبان این آیه کریمه می‌دانست. استاد احمد بحر می‌گوید: شیخ با اینکه فلج بود، اما بسیار کم می‌خوابید، او اسوه‌ای تمام عیار در کار و تلاش بود. اگر از خانه خارج می‌شد به سوی کار می‌شتافت. اگر می‌نشست برای کار بود. منزلش همیشه پر از میهمان بود. او نمونه‌ای حقیقی برای بسیاری از جوانان مسلمان و حتی تمام جنبش اسلامی محسوب می‌شود. شیخ احمد یاسین از محل کار به خانه باز می‌گشت تا غذا بخورد و استراحت کند، اما همیشه کسانی برای ملاقات با او منتظر بودند و در بسیاری از اوقات نیز خوردن غذایش را به تأخیر می‌انداخت تا به خواسته‌های مردم رسیدگی کند. با آنکه پزشکان همیشه به او توصیه می‌کردند که به خود فشار نیاورد، اما او به سخنان مردم (به آرامی) گوش می‌داد و مشکلاتشان را رفع می‌کرد و از راحتی جسم و وقت خود برای آنان مایه می‌گذاشت.

«ابو ایمن طه» یکی دیگر از آن کسانی است که از نزدیک با شیخ معاشرت کرده و از شخصیت، فعالیت و حرص او بر انجام هرکاری که از دستش برمی‌آمد، تأثیر پذیرفته است. او می‌گوید: «شیخ مرا وادار کرد که از خودم خجالت بکشم. من با دیدن او احساس حقارت کردم، زیرا احساس کردم که با وجود بیماری و دشوار بودن حرکت با ویلچر (صندلی چرخ دار) بسیار فعال بود. با خود گفتم: از آنجا که خداوند متعال با دادن نعمت سلامتی به ما بر ما منت نهاده است باید بسیار بیشتر از شیخ فعالیت و تحرک داشته باشیم» (۵).

شیخ احمد دلول نیز می‌گوید: «شیخ احمد یاسین به سختی بیمار بود. پزشکی را بر بالینش حاضر کردیم و او تب شیخ را ۴۰/۳۹ درجه اعلام کرد به همین خاطر در حال گذاشتن کیسه‌های یخ بر روی سر شیخ بودم. چند نفر وارد شدند. آنان نسبت به مسأله‌ای تردید داشتند. شیخ خواست با آنان برود. من هم به خاطر توصیه پزشک مانع او از انجام اینکار شدم، اما او اصرار کرد و با آنان سوار ماشین شد. ما تا بازگشت شیخ بسیار نگران بودیم. او خود را بسیار به زحمت می‌انداخت (تا دیگران به آسایش برسند)» (۶).

ابو ایمن طه می‌گوید: به یاد می‌آورم که در دیدارهای بسیاری که با او داشتیم ما همیشه از بیماری و درد ایشان متأثر بودیم و می‌نالیدیم، اما حتی یک بار نیز او را ندیدیم که از وضعیت جسمی خود ابراز ناراحتی کند یا بر خلاف بسیاری از مردم، از خالق به مخلوق شکایت برد. او همیشه تبسم بر لب داشت و احساس می‌کردیم که از قضای الهی خشنود است و کار خویش به خداوند سبحان واگذاشته است. ایشان در بین ما ضرب المثل صبر و تحمل در راه خدا بود. تا آنجا که من می‌دانم تاکنون حتی در یک جلسه از درس و یا ملاقات به بهانه بیماری تأخیر نکرده است. این در حالی است که او در بسیاری از اوقات خسته و رنجور بود و بر درد و بیماری صبر و شکیبایی می‌ورزید (۷).

در یکی از آن روزهایی که شیخ به همراه گروهی از جوانان برای احیای جشن‌های اسلامی جلساتی تشکیل می‌داد به علت درد شدید از یکی از برادران دینی خواست که به جای ایشان در مراسم شرکت کند، اما آن جوان در همان زمان یک کار خصوصی داشت و باید در آنجا حاضر می‌شد به همین خاطر از شیخ عذر خواست. شیخ گفت: شما به خانه برگردید من به جای شما می‌روم. جوان می‌گوید: وقتی این را از شیخ شنیدم، رفتم و قرارهایم را لغو کردم و آن شب با گروه رفتم.

شیخ احمد یاسین در اندیشه نیز الگوست

دکتر عبد العزیز رنتیسی می‌گوید: هنگامی که با شیخ احمد یاسین برخورد می‌کنیم، او را صاحب اندیشه‌ای نافذ و قدرت تحلیل بسیار عالی و استنباط مناسب از وقایع می‌بینیم. او وقتی به پرسشی پاسخ می‌دهد که آن را کاملاً فهمیده باشد. او بدون مقدمه سخن نمی‌گوید. تنها هنگامی که به کنه مطلبی که درباره آن سخن گفته می‌شود، پی برد سخنش را آغاز می‌کند و باطمینان و با دقت بسیار کلماتش را بر زبان جاری می‌کند. دکتر رنتیسی با تأکید می‌گوید: من هر بار نظر او را می‌شنوم، به اشتباهم پی می‌برم. برخورد با شیخ به اطرافیانش احساس قدرت می‌بخشد و آنان نمی‌دانند که این توانایی از کجاست. به گفته دکتر رنتیسی گاهی افراد سست و کسل با او ملاقات می‌کنند اما پس از دیدار با او شاداب و سرزنده می‌شوند. اگر فردی نا امید با او ملاقات کند، هنگام خروج از نزد ایشان، عزم و اراده و قدرت عجیبی پیدا می‌کند (۸).

دکتر رنتیسی در ادامه می‌افزاید، شیخ توانایی بسیاری در تحت تأثیر قرار دادن دیگران دارد. اگر کسی مشکلی داشته باشد که به نظر او لا ینحل است به محض آنکه

با شیخ مشورت می‌کند، متوجه می‌شود که نظرش اشتباه بوده است. شیخ با کمی صحبت با او مشکلش را بسیار آسان جلوه می‌دهد و در این کار فقط از هوش و ذکاوت و تدبیر و آگاهی و حافظه قوی خود استفاده می‌کند. شیخ احمد یاسین خود می‌گوید: من هیچ وقت دچار فراموشی نمی‌شوم و هنگامی که کاری را بر عهده یکی از جوانان می‌گذارم و پس از مدتی درباره آن از او می‌پرسم و او می‌گوید، فراموش کرده است، از اینکه مردم دچار فراموشی می‌شوند تعجب می‌کنم. شیخ احمد یاسین پس از دوره زندانی اخیر خود که در طی آن شکنجه بسیاری را تحمل کرد به دکتر رنتیسی گفت که اکنون حافظه‌اش دیگر مانند سابق نیست و گاهی دچار فراموشی می‌شود.

شیخ همیشه خوشبین است و یقین دارد هرآنچه اتفاق افتاده و خواهد افتاد تقدیر الهی است و هر وقت که خداوند متعال چیزی را مقدر کرد بنده نیز باید از آن فرار نکند، زیرا قدر خدا همیشه خیر است، اما شر به دست خود بشر وجود می‌آید (۹). این یقین و اطمینان به خداوند متعال حتی در بدترین شرایط از غم او بسیار می‌کاهد و او را به تقدیر خداوند مطمئن می‌گرداند و به دنبال آن چنین وضعیتی در همه کسانی که با او معاشرت یا برخورد می‌کنند تأثیر بسیار گذاشته است.

یک همسایه خوب

شیخ احمد یاسین به تنهایی یک جریان کامل سیاسی و اجتماعی است. این وضعیت در جامعه فلسطین - در نوار غزه و کرانه باختری رود اردن - منعکس شده است، زیرا بیداری اسلامی در اراضی اشغالی در حال گسترش در همه جوانب زندگی توده فلسطینیان است.

این حضور در همه جا گسترش یافت و در بخشی از خود در تقویت و تثبیت جامعه فلسطین مؤثر افتاد، زیرا ارزش‌هایی که شیخ احمد یاسین و همراهانش به این ملت هدیه کرده‌اند، بسیاری از رشته‌های پیوند را که از هم گسسته بود، به هم پیوند داد. آن‌هایی را نیز که سست شده بودند، محکم کرد. بویژه که خود این ارزش‌ها سنگ بنای جامعه اسلامی بزرگی را در عهد رسول خدا تشکیل داده بود و پیشرفت آشکاری را در ابعاد مختلف زندگی مردم در قرون بعد به جا گذاشت. جامعه اسلامی به اندازه‌ای پیشرفت کرد که به بزرگترین قدرت تأثیر گذار در میدان سیاست جهان قدیم یعنی خاورمیانه و امتداد آن در آسیا و اروپا تبدیل شد.

موفقیت شیخ احمد یاسین و جنبش اسلامی در فلسطین موجب شد که گروه‌های سیاسی و اجتماعی رقیب به آن حسد ورزند و بویژه اینکه این گروه‌ها و نیروها معتقد بودند که موفقیت جنبش اسلامی به تضعیف این گروه‌ها در میان توده فلسطینیان می‌انجامد. به همین خاطر تمام تلاش خود را با همه وسایل جهت حفظ موقعیت خود به کار بردند و تا آنجا پیش رفتند که گاهی با جنبش اسلامی عملاً درگیر می‌شدند. این گروه‌ها به این نتیجه رسیده بودند که نمی‌توانند دعوت قدرتمند اسلامی را سرکوب کنند. بویژه که حضرت رسول اکرم ﷺ فرموده و واقعیت نیز شاهد درستی گفته ایشان است که: «هیچکس با دین به مبارزه برخاست مگر آنکه دین بر او غلبه کرد». غلبه در اینجا ابعاد مختلفی دارد که غلبه روانی، معنوی و مادی را شامل می‌شود. هیچ‌یک از آن چیزهایی که این گروه‌ها دیگران را به پذیرفتن آن فرا می‌خوانند به اندازه شفافیت و وضوحی که دعوت اسلامی از آن برخوردار است، شفاف و واضح نیستند.

شیخ احمد یاسین از کسانی است که در بوجود آوردن این وضع تأثیر بسیار داشت و طبعاً به نامی آشنا در این عرصه تبدیل شده است. این شهرت او را در بین دو موقعیت ضد و نقیض قرار داده است. گروهی خواهان نزدیک شدن به او هستند و گروهی نیز شهرت ایشان را با وضعیت جسمی و جایگاه اجتماعی‌اش برابر نمی‌بینند. همین گروه دوم چه از همسایگان و چه از گروه‌های دیگر جامعه باشند با شیخ به دشمنی برخاسته‌اند. اما شیخ در برخورد با چنین افرادی بینش اسلامی و قواعد رفتار اجتماعی دین اسلام را به اجرا درآورده است. ایشان حتی این افراد را مستحق‌تر از دیگران به رعایت و دعوت به اسلام می‌بیند، بویژه که اینان به خاطر دوری از دین اسلام و قواعد این دین مبارک از رفتار و بینش مطلوب دور شده‌اند و باید با فراخواندن آنان به سوی نیکی‌ها، آنان را نیز در مسیر تغییری قرار داد که جامعه اسلامی در سایه موفقیت جنبش اسلامی به سوی آن در حرکت است. به همین سبب ارتباط شیخ با آنان به ارتباط پدر با فرزندان بیشتر شباهت دارد تا ارتباط همسایه با همسایه. یکی از همسایگان شیخ به صراحت می‌گوید: هنگامی که کودکان با تشویق بزرگترهایشان و حتی گاهی خود بزرگترها به سوی شیخ سنگ پرتاب می‌کردند او بسیار صبورانه با آنان برخورد می‌کرد و حتی یکبار به سوی ایشان باز نمی‌گشت تا آنان را از این کار باز دارد و یا حتی سبب این اقدامشان را از آنان بپرسد. او هیچکدام از آنان را نیز متهم

نمی‌کرد و فقط می‌گفت، هرکس هرچه دوست دارد انجام دهد و این خداوند است که در نهایت محاسبه می‌کند (۱۰).

طبیعی است که اولاد شیخ با اولاد همسایگان درگیر شوند. این قانون زندگی است و کم اتفاق می‌افتد که در جوامعی که از نظر مکان و مصالح مانند جامعه ما در هم تنیده و پیچیده‌اند و از تربیت‌های مشابهی برخوردارند، همسایگان با یکدیگر اختلاف نداشته باشند. از جمله این اختلافات در میان همسایه‌ها درگیری کودکان دو همسایه است. شاید بهتر باشد بگوییم بیشتر اختلافات همسایگی به علت بازی، مشاجره و درگیری در بین کودکان دو همسایه به وقوع می‌پیوندد.

اما شیخ هیچگاه منفعل نمی‌شود و موضوع را به اختلاف تبدیل نمی‌کند. او همسایگان را به وجدانشان محول می‌کند. یکی از همسایگان شیخ می‌گوید: من با وجودی که همزمان خوب و بد را درباره شیخ می‌شنیدم، اما او را مردی باخدا می‌شناختم و به نظر من چنین کسی حقوق دیگران را پایمال نمی‌کنند، بلکه حریص‌ترین مردم به حفظ حقوق دیگران هستند و به شکر خدا برای من روشن شده است که او مردی خوب و با سعه صدر است. من ۱۵ سال همسایه او بودم و حتی یک بار هم با او اختلاف پیدا نکرده‌ام. او علاوه بر این به مشکلات مردم نیز رسیدگی می‌کند و از مردان نیکوکار است. (۱۱) این همسایه شیخ در ادامه می‌گوید: تاکنون در زندگی خود همسایه‌ای بهتر و گرامی‌تر از شیخ احمد ندیده‌ام. او در همه وقت چه حق با او باشد و یا نه مردی با گذشت و فداکار است.

اقامت شیخ در منطقه «جوره الشمس» خیر و برکت زیادی را برای این منطقه به همراه داشته است، زیرا این منطقه بسیار دور افتاده بود و تعداد ساکنانش بسیار کم بود. اما وجود مجمع (اسلامی) و خود شیخ احمد بسیاری از برادران دینی شیخ را به خرید زمین و منزل در این منطقه و همسایگی او ترغیب کرد. این منطقه در حال حاضر آباد شده است و فعالیت‌ها و تحرکات زیادی در آن صورت می‌گیرد و اگر وجود شیخ احمد نبود هیچگاه چنین وضعیتی در آن بوجود نمی‌آمد، زیرا فعالیت شیخ و زحمات ایشان برای تأسیس مجمع در منطقه آن را به کانون جنبش جوانان مسلمان تبدیل کرد و به این مکان رونق و جنبش و زندگی تازه‌ای بخشید.

شیخ احمد یاسین با همسایگان خود مانند یک همسایه، یک دعوتگر و یک صاحب اندیشه رفتار می‌کند، زیرا معتقد است که این مردم از اولویت بیشتری برای فراخوانده

شدن به سوی خداوند، برخوردارند. او این فرمایش رسول اکرم حضرت محمد ﷺ را خوب درک می‌کند که فرموده است: «جبریل علیه السلام آنقدر مرا به نیکی به همسایه‌ام وصیت نمود که فکر کردم، ممکن است از من ارث ببرد». اگر همسایه در جامعه اسلامی اینگونه ارجمند است، شیخ احمد که در روابط خود با مردم از اخلاق اسلامی و دعوت آن استفاده کند نیز باید اینگونه باشد.

شکیبایی و بردباری

شیخ احمد یاسین در برخورد با مردم و رخداد‌های مختلف الگوی تمام عیار صبر و بردباری است. او زمان را یکی از عناصر مهم در از بین رفتن اختلافات و حل مشکلات و اصلاح درون می‌داند، البته به این شرط که مخرب و تفرقه انداز نباشد.

موفقیت شیخ احمد یاسین در بازسازی پیکره جنبش اسلامی در نوار غزه بعد از ناتوانی رهبران دیگر که در نتیجه تبعید، زندان و شکنجه فرصتی جهت این عمل پیدا نکردند، بهترین دلیل بر صبر و بردباری ایشان است، چون او با وجودی که از سلامت جسمانی مناسبی برخوردار نیست، تلاش بسیار زیادی را مبذول داشت، این ساختمان را سنگ به سنگ بنا نهاد و گام به گام بالا برد.

او دعوت اسلامی را با حکمت و موعظه نیکو آغاز کرد. او در این راه سخت‌گیر و سنگدل نبود، زیرا او می‌دانست که این اخلاق با دعوت اسلامی و اوامر خداوند متعال مغایر است. شیخ احمد یاسین با وجود طولانی بودن مسیر و وجود مشکلات و فراز و نشیب‌های بسیار و همچنین موانعی که بر سر راه او قرار گرفته بود و چاله‌هایی که دشمنان اسلام و کینه توزان بر سر راه او کنده بودند، راه را ادامه داد تا آن را به نتیجه مطلوب برساند.

او هیچگاه تسلیم شکست نشد. هیچگاه خسته نشد. او می‌دانست که هرکس که تلاش کند حتماً در مسیر خود با شکست و پیروزی مواجه خواهد شد. شکست دروازه دستیابی به پیروزی است. البته اگر از شکست درس بگیریم. هیچ مخالفتی او را از ادامه راه باز نداشت، زیرا او می‌دانست که اگر رسول خدا ﷺ در برابر هر مشکلی عقب‌نشینی می‌کرد نمی‌توانست دعوتش را استوار بخشد و اسلام را گسترش دهد. به همین سبب اطمینان داشت که همین راه درست است و غیر آن نادرست. او در فکر و اندیشه و برنامه‌ریزی خود از قرآن و سنتی بهره می‌جست که این دو از طرف خدایند و

هر چیزی که خداوند سبحان آن را نازل کرده و به سوی آن هدایت کرده باشد، قطعاً خطا و اشتباهی در آن راه ندارد.

او در برخورد با مردم با حوصله و بردبار بود. حتی با آنانیکه از با گفته‌های او مخالفت می‌کردند و نیکی‌هایی را که به آنان هدیه می‌داد، انکار می‌کردند. رخدادها در این باره بسیار است و می‌توان آن‌ها را در یک بحث مجزا آورد. اما از آنجا که هدف تشریح سیره و روش زندگی کسی بوده و قصد ستایش در آن نباشد، واقعه‌ها کوتاه‌تر بیان می‌شود و تنها برخی نمونه‌ها که توضیح دهنده و تبیین کننده عنوان باشند ذکر می‌گردد. استاد ابو ایمن طه یک مورد را از یکی از «برادران» نقل می‌کند. ایشان می‌گویند، در اوایل تشکیل جنبش اسلامی یک روز جمعه من با استاد احمد یاسین نشسته بودم که تعدادی از مردم به او مراجعه کرده و از او خواستند که خطبه جمعه را برای آنان بخواند، استاد احمد از آنان به این خاطر که در یک مسجد دیگر خطبه می‌خواند عذر خواهی کرد. در همین وقت یکی از شاگردان شیخ به نام حجازی البربار گفت که یا شیخ خطبه‌ای را برای من بنویس یا بگو تا من جمعه را برای آنان بخوانم. شیخ خطبه‌ای را برای او گفت و حجازی رفت و این خطبه را برای آنان خواند. مدتی گذشت و حجازی با استاد احمد یاسین اختلاف پیدا کرد و به تنهایی به فعالیت اسلامی پرداخت. در همین ایام شیخ احمد در مسجد صلاح الدین یک درس هفتگی منظم دایر کرده بود. حجازی هم به این مسجد می‌آمد و به فعالیت اسلامی می‌پرداخت در یکی از روزها هنگامی که شیخ برای تدریس به مسجد آمد، حجازی البربار در برابر مردم به این کار شیخ اعتراض کرد و گفت که شیخ باید اول مطالبی را که قرار است تدریس کند به او بگوید و اگر او اجازه داد شیخ به تدریس مشغول شود و اگر به او اجازه نداد، شیخ تدریس در مسجد را ترک کند!

این موضوع شیخ را ناراحت کرد، اما برای اینکه به شیطان مجال فتنه‌انگیزی ندهد نکات اصلی درس را برای حجازی تکرار کرد. این شاگرد جدا شده از مکتب شیخ هیچ بهانه‌ای برای ایراد نیافت و مجبور شد که رضایت دهد. همین جریان موجب شد که شیخ ضرب‌المثل سعه صدر و صبر شود، زیرا حجازی در گذشته از شاگردان شیخ در مسجد بود و هنگامی که شیخ برای تدریس به آن مسجد رفت، گروه زیادی از مردم برای استماع سخنان او با ایشان به آنجا رفته بودند و می‌توانستند حجازی را از این کار خود پشیمان کنند! و چه بسا که او را از مسجد بیرون کنند، اما او به چنین اقدامی

دست نزد و از راه نرمخویی وارد شد. او می‌دانست که اختلاف با اسلامگرایان - حال افراط آنان هرچند باشد - برای اسلام خطرناک‌تر از اختلاف با دیگران است، زیرا باعث می‌شود که اسلام به جنگ و درگیری داخلی گرفتار شود و موجب گردد که اسلام از سوی عموم مردمی که ترازویی برای شناسایی و فرق نهادن بین پلیدی و کثافت از یک سو و صحیح و درست از سوی دیگر ندارند مورد انتقاد قرار گیرد. استاد ابو ایمن طه می‌افزاید، خود شاهد مسئله مشابه دیگری بوده است. شیخ احمد با یک نفر اختلاف نظر پیدا کرد. آن مرد به شیخ بد دهنی و توهین کرد. شیخ به او پاسخ نداد. تعدادی از جوانان مسلمان به شدت از دست آن مرد عصبانی شدند و خواستند که به وی پاسخ دهند و او را ادب کنند. شیخ آنان را از این کار باز داشت و تأکید کرد که از هرگونه اقدام علیه آن مرد ناراحت خواهد شد (۱۲).

در ابتدای گسترش و نشر دعوت و هنگامی که فعالیت‌ها از مسجدی به مسجد دیگری منتقل می‌شد، تنها در مسجد وحدت در اردوگاه الشاطی از ورود جوانان مسلمان جلوگیری می‌شد. امام مسجد اجازه نمی‌داد جوانان وارد مسجد شوند و در آنجا سخنرانی کنند. استاد محمد ابوهانی مسئول جلسات بود. حضور چند کمونیست در دور و بر مسجد، کار را با مشکل مواجه ساخته بود، زیرا امام مسجد از آن‌ها تأثیر می‌گرفت. جوانان مسلمان به فکر استفاده از خشونت در برابر امام مسجد و حامیان کمونیست او افتادند. اما شیخ آنان را از این کار منع کرد. به همین خاطر یکی از برادران در این باره با شیخ به گفت و گو پرداخت و نتیجه این شد که از استفاده از خشونت، خودداری شود و هر عملی را که قرار است در مسجد انجام دهند با امام مسجد در میان بگذارند و از او پنهان نکنند. استاد محمد ابوهانی نظر خود را تغییر داد و خود را به امام مسجد نزدیک کرد و با او دوست شد تا اینکه این عمل مؤثر واقع شد و آن مرد به همکاری با جوانان مسلمان ترغیب شد. جوانان مسلمان هم رفت و آمد به مسجد را آغاز و در آن یک کتابخانه دایر کردند و حلقه‌های درس و آموزش در آنجا رواج یافت و نظارت بر جمعیت حافظان قرآن مسجد به جوانان محول شد. آنان سپس فعالیت‌های خود را به دادن افطار دسته جمعی و برگزاری مسابقات ورزشی و اردوهای تفریحی و سپس شکار خرگوش و بعد از آن فعالیت خواهران گسترش دادند (۱۳).

آری شکست مرحله اول موجب نشد که همه اقدامات متوقف شود، بلکه عکس آن اتفاق افتاد و شکست مرحله اول باعث شد که علل شکست بررسی و سپس تغییرات

لازم در فعالیت‌ها داده شود و روش‌های مناسب با وضعیت و اشخاص اتخاذ گردد. این عمل نیازمند زمان و صبر و حکمت در درمان دردها و حل نارسایی‌ها است، تا آنکه عجله، فرصت سلطه بر اندیشه انسان را پیدا نکند.

هوشیاری و آینده‌نگری

هرکس که با شیخ معاشرت کرده باشد یا او را از نزدیک می‌شناسد بر هوشیاری و دور اندیشی او گواهی می‌دهد. شیخ احمد یاسین یکبار به دکتر رنتیسی گفت که هیچ وقت دچار فراموشی نمی‌شود و فراموشی برای او معنا ندارد. این مطلب را همه می‌دانند. چه بسیار کسانی که فقط یک بار با شیخ دیدار و او نام آنان را حفظ کرده است، ولی پس از گذشت مدت زیادی که از ملاقات اول می‌گذشت در ملاقات دیگری شیخ نام آنان را به خوبی به یاد می‌آورد.

شیخ در بسیاری از کارهای خود مورد انتقاد دیگران قرار می‌گرفت، اما او با اعتقاد راسخ به صحتش، آن را ادامه می‌داد. همچنان که در تدریس برای زنان و سازماندهی آنان و سپس تصمیم برای ورود آنان به مؤسسات از طرف ایشان، انجام گرفت. او تصمیم به تأسیس مجتمع اسلامی گرفت. این مجمع اکنون شهرت بسیاری دارد. شیخ هنگام بنای مسجد قبا در جوهره الشمس که بعدها به مسجد مجمع معروف گشت - جوهره الشمس در جنوبی‌ترین نقطه شهر غزه قرار دارد - مورد سرزنش بعضی از برادران قرار گرفت. آنان می‌گفتند: شیخ، چرا این همه مال و تلاش را در این صحرا مصرف می‌کنی. او هم می‌گفت، صبر کنید تا ببینید (۱۴).

مدتی بعد مسجد با وجود اینکه نسبتاً از غزه دور بود به مرکز فعالیت‌های اسلامی و ورزشی در غزه تبدیل شد. سپس آبادانی در آن گسترش یافت و اکنون این منطقه به یک منطقه مسکونی و بسیار آباد تبدیل شده است.

هنگامی که برخی از مشاورانش در مجمع اسلامی پیشنهاد کردند که برای مراسم افتتاح مجمع تعدادی از چهره‌های مشهور دعوت شوند تا آنان با دعوت آشنا شوند و در پروژه مجمع از کمک‌های آنان بهره گرفته شود، شیخ ضمن استقبال از این ایده، گفت که این افراد عادتاً در این جلسه کوچک و ساده که شهرت چندانی ندارد، شرکت نخواهند کرد یا تعداد کمی از آنان شرکت می‌کنند، اما هنگامی که تعداد شما زیاد شد و مؤسسه شما رونق گرفت، خودشان خواهند آمد.

هنگامی که مراسم آغاز شد، هیچکدام از مدعوین مهم نیامدند، اما این مسئله موجب توقف برنامه‌های گروه نشد، آن‌ها بر تلاش خود افزودند و دعوت روز به روز گسترش یافت تا اینکه بسیار فراگیر شد. اکنون هیئت‌های بزرگان هر روز به خانه شیخ رفت و آمد می‌کنند و سیاستمداران و صاحب نظران و افراد معتبر از نقاط مختلف جهان به صورت مداوم با او تماس می‌گیرند.

او بسیار محتاط بود. پس از حوادث مسجد امام شافعی، صهیونیست‌ها شروع به تهدید کردن شیخ کردند. او در دیداری با فرمانده نظامی منطقه قاطعانه گفت: ارتش هیچ حقی در ورود به مساجد و یا دخالت در امور آن ندارد و شما باید سربازان خود را از تجاوز به خانه‌های خدا باز دارید. این مساجد وقف مسلمانان است. مساجد مال خداست و شما هیچ حقی در آن‌ها ندارید (۱۵).

او در بیان آرا و دعوت خود صریح بود و بی‌پرده نظر خود را بیان می‌کرد. محافظه کار، پنهان کار یا فریب کار نبود و به صراحت از جوانان مسلمان می‌خواست که خود را برای تحمل سختی‌های بیشتر آماده کنند و منتظر مشکلات آینده باشند. یک بار گفت: اگر یکی از ما در دعوت خود مخلص و آماده خدمت به آن نباشد بهتر است که خود را خسته نکند و کنار بکشد (۱۶).

شیخ احمد یاسین در ارتباط با برادران نیز هوشیاری و دقت را رعایت می‌کرد. هنگامی که سخنی لازم به نظر می‌رسید، صحبت می‌کرد و هنگام لزوم سخن را کوتاه می‌کرد. با این وضع همیشه مفید و کافی بود. یکی از برادران به یاد می‌آورد که در یکی از جلساتی که شب‌ها برگزار می‌شد، بحث‌های جانبی موجب قطع صحبت‌های گوینده اصلی شده بود، شیخ احمد به کار زیبایی دست زد که باعث بازگشتن جلسه به روال عادی خود شد. به این ترتیب که چراغ را خاموش و لحظه‌ای درنگ کرد. سپس برق را روشن کرد. همه خندیدند و هدف شیخ را از این عمل دریافتند. او بدون گفتن کلمه‌ای همه را به بحث اصلی بازگرداند (۱۷).

در ابتدای کار مردم نسبت به او مشکوک بودند و فکر می‌کردند این مرد نمی‌تواند بدون داشتن عضلاتی قوی، سرعت تحرک و زیرکی و قدرت تغییر دیگران، به جایی برسد. اگر این‌ها نباشد این مردی که از ناحیه دست و پا فلج است چگونه ممکن است بتواند جامعه و مردمی را با تمام گروه‌هایش به حرکت وادار کند؟ به همین سبب هنگامی که اتفاقات سال ۱۹۸۳ م و اختلافاتی که بین جریان اسلامی و جریانات

ملی‌گرا در مورد دانشگاه اسلامی پیش آمد، بسیاری از مردم می‌گفتند که شیخ را می‌دیدند که بر جیب تازه‌ای سوار بود و خود رانندگی می‌کرد و با سرعت به این سو و آن سو می‌رود و مردم را به مقابله با ملی‌گرایان فرا می‌خواند. گفته شد یکی از آنان به سوی شیخ رفت و هنگامی که او را دید چنان شگفت زده شد که قدرت انجام هیچ کاری را پیدا نکرد.

دیدگاه شیخ احمد یاسین درباره وضعیت امت اسلامی در زمان حاضر

شیخ احمد یاسین به دکتر عبدالعزیز رنتیسی گفته است که خداوند مسئولیتی را بر گردن این امت نهاده است و آنچه که اکنون در جریان است عبارت از نشانه‌های آن است. این نشانه‌ها به تشکیل قریب الوقوع خلافت اسلامی می‌انجامد و انتظار می‌رود که اشغالگران صهیونیست از تمام فلسطین اشغالی رخت بر بندند و دولت یهودیان در چهل سال آینده منقرض شود و به دنبال آن انتظار می‌رود که خلافت اسلامی تأسیس شود. این خلافت به زمان نیازمند است تا خود را از نظر علمی و تکنولوژی و نظامی آماده سازد و صفوف خود و حرکت‌های اسلامی را منظم کند. سپس به صورت دسته جمعی به سوی قدس حرکت کنند که به امید خدا اینکار به سهولت انجام می‌گیرد و در آن هنگام، دعوت اسلامی گسترش می‌یابد و وعده خداوند به بندگان مؤمنش محقق می‌شود.

سفر حج

شیخ احمد یاسین تصمیم گرفت که فریضه حج را در سال ۱۹۷۴ میلادی به جا آورد. او برای این کار ثبت نام کرد. چهار نفر از برادران هم که شیخ حماد الحسناات جزو آنان بود برای این سفر ثبت نام کردند. شیخ احمد در آن زمان هنوز قادر بود به آرامی راه برود. او به دو نفر نیاز داشت که مواظب او باشند تا به زمین نیفتد. برادران می‌دانستند که این مسافرت سخت خواهد بود، بویژه با ازدحامی که در موسم حج به وجود می‌آید، زیرا میلیون‌ها نفر در طواف و منی و مزدلفه و غیره از آیین حج شرکت می‌کنند. تحمل چنین وضعیتی حتی برای افراد تندرست نیز مشکل است چه برسد به بیماران امثال شیخ. اما شیخ حماد می‌گوید: آن سال در اوایل موسم حج دولت سعودی تصمیم گرفت که حجاج را از ماندن شب عرفه در منی - آنگونه که سنت است - منع کند و حجاج به جای آن در عرفه بیتوته کنند. نیروهای پلیس برای اجرای این تصمیم وارد محل شده بودند تا مردم را به ادامه راه وادار و آن‌ها را به سوی

منی راهنمایی کنند. هنگامی که اتومبیل ما به آنجا رسید و ما خواستیم که در منی بمانیم ما را از آن منع کردند. شیخ احمد به کمک دو تن از برادران به نزد مأموران رفت تا وضعیت جسمانی خود را برای آنان تشریح کند. مأموران نیز فقط به ماشین او اجازه دادند که در آنجا توقف کند. اگر شیخ با ما نبود ما نمی‌توانستیم شب را در آنجا بمانیم و سنت پیامبر را اجرا کنیم.

هنگامی که به خیمه‌ای که برای ما آماده شده بود، رسیدیم به ما اجازه اقامت داده نشد، زیرا توقف اتومبیل‌ها در آنجا ممنوع بود و ماشین‌ها باید مسیری را که در آن راهنمایی می‌شدند، ادامه می‌دادند. ما به همراه شیخ احمد نزد افسر مسئول رفتیم. او نیز فقط به ما اجازه داد در آنجایی که می‌خواهیم، توقف کنیم. همه ما این توفیق را از برکات وجود شیخ دانستیم (۱۹).

فصل ششم:

فعالیت‌های نظامی در زندگی شیخ احمد یاسین

با آنکه شیخ احمد یاسین از نظر جسمی بسیار ضعیف بودند، اما همیشه از نگاه اسلام به رویدادها و امور می‌نگریستند. وضعیت جسمی، او را از اعلام و تشریح اندیشه‌اش باز نمی‌داشت و اگر جسارت وی در انجام برخی کارها نبود چه بسا که ضعف بنیه جسمی او را از انجام آن‌ها باز می‌داشت، اما ایشان لحظه‌ای از فعالیت برای پیشبرد اهدافش دست بر نمی‌داشت. شیخ جزئی از یک مجموعه بسیار بزرگ بود که اگر خود نمی‌توانست برنامه‌ها و افکار خود را به مرحله اجرا بگذارد، کسانی در آن مجموعه بودند که بتوانند این کار را انجام دهند، بویژه که اندیشه‌ها و برنامه‌های شیخ متعلق به شخص وی نبود، بلکه همه‌اش برای مصلحت اسلام و مسلمانان بود.

شیخ مانند هر مسلمانی این را خوب می‌دانست که ایمان به خدا از فهم عمل و حرکت در راه او و به معنای دقیق‌تر جهاد در راهش جدا نیست. جهاد از نظر شیخ احمد، روح امت (اسلامی) است و اگر جهاد عملاً به صحنه فعالیت مسلمانان وارد نشده باشد، امت زنده و پویا نخواهد بود و اگر این امت از جهاد دست بکشد، روح خود را از دست می‌دهد. اگر جهاد از صحنه فعالیت امت اسلامی خارج شود، این امت به لقمه‌ای تبدیل می‌شود که بلعیدن آن برای دشمنانش آسان خواهد بود. این همان معنایی است که رسول خدا از آن تعبیر کرده‌اند: «زمانی فرا می‌رسد که امت‌های دیگر مانند حمله گرسنگان به غذا به امت شما حمله خواهند کرد ... تا آخر حدیث». به همین سبب اشتیاق شیخ احمد یاسین برای جهاد، طبیعی تلقی می‌شود. به باور او، امت اسلامی از ملل دیگر عقب مانده‌اند. دین اسلام هیچگاه این عقب ماندگی را نمی‌پذیرد. مقدرات مسلمانان در زیر سیطره غیر مسلمانان قرار گرفته است و آنان به صلاح خود قوانین و سازمان‌هایی را بر مسلمانان می‌گمارند که هیچ ارتباطی با اسلام ندارد، به همین سبب، امت اسلامی اکنون به ذلتی گرفتار شده است که از نظر منهج اسلامی پذیرفته نیست.

او همه این‌ها را می‌دید و رنج می‌برد. انگار همه عرب‌ها و مسلمانان در باقی ماندن در چنین وضعی با یکدیگر رقابت می‌کنند. بسیاری از سران و رهبران کشورهای اسلامی نیز چنین وضعی را بهترین فرصت برای دستیابی به مقاصد پلیدشان تلقی می‌کنند. شیخ احمد یاسین جهاد را تنها راه تغییر وضع موجود و از بین بردن فساد و تباهی دل‌ها و قلب‌ها می‌دانند. به نظر ایشان جهاد همه زنگارها را می‌زداید. هرکس که استعداد قربانی کردن جان خود را داشته باشد انفاق مال برای او آسان‌تر خواهد بود. او معتقد است، جهاد مانند آتشی است که طلا را ذوب می‌کند تا با وجود گرمای زیادش، ناخالصی‌هایش را از آن جدا کند.

این فکر از زمانی که شیخ تازه در حال ورود به سن بزرگسالی بود و همان زمانی که سرپرستی فعالیت‌ها به او واگذار شد و دقیق‌تر در دوره‌ای که اشغالگری «اسرائیل» به اوج خود رسیده بود، در وی به وجود آمد. اما منهجی را که او و برادرانش برگزیدند، منهجی دارای ابعاد گوناگون بود. جنبش اخوان المسلمین در فلسطین در این فکر بود که جهاد در فلسطین به فعالیتی مداوم در آن مرحله در آید. این کار ممکن نبود مگر با فراهم کردن بستر ایمانی لازم برای آن. اگر ایمانی در ضمیر و درون انسان وجود نداشته باشد تا پرچم جهاد را برافراشته نگه دارد، این جهاد اندکی پس از آغاز، متوقف می‌شود. شیخ احمد در ادامه راهش با دو مسئله مواجه شد: اول، آغاز عملیات جهادی، دوم، فراهم آوردن زمینه‌های ایمانی لازم برای آن. شیخ همزمان در هردو مسیر گام بر داشت، اما با درجاتی متفاوت تا آنکه حرکت او در این مسیرها با روند دعوت اسلامی که خود رهبری آن را در فلسطین بر عهده داشت، تعارضی نداشته باشد. جهاد معنای گسترده‌ای دارد که فراهم کردن بستر و زمینه ایمانی و روحی و روانی لازمه آن است. پس از آن به فراهم کردن سلاح و آموزش نیاز است. سپس حرکت به سوی عمل. شیخ برای رسیدن به چنین هدفی به تعدادی از اعضای اخوان پیشنهاد کرد که مخفیانه وارد برخی از گروه‌های فلسطینی شوند. هدف شیخ از این کار فراهم کردن فرصت آموزش برای این افراد و آگاهی آنان از شیوه‌های مبارزه مسلحانه بود.

شیخ هنگامی که مشاهده می‌کرد گروه‌های غیر اسلامی به عملیات‌هایی دست می‌زنند و اخوان دست روی دست گذاشته است، اندکی نازاحت می‌شد، اما به خود نهیب می‌زد و می‌گفت که عمل درست باید بر مبنای درستی استوار باشد و جهاد نیز

برای فلسطینیان مسلمان یک وظیفه شرعی و دینی محسوب می‌شود و باید بر ایمان استوار باشد، نه انگیزه‌ها و احساسات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی.

جوانان مسلمانی که به داخل گروه‌های فعال در عرصه فلسطین وارد شده بودند، شیخ را از فعالیت‌های نظامی خود آگاه می‌کردند و ایشان نیز در همه دیدارهای خود با این برادران تحت تأثیر قرار می‌گرفت و دوست داشت که جهاد هر چه سریع‌تر از سوی مجاهدان مسلمان آغاز شود. دیدار با این جوانان او را چنان به هیجان می‌آورد که برادرانش تلاش بسیاری برای کنترل هیجان شیخ مبذول می‌داشتند. یکی از برادران که به همراه او بر فعالیت‌ها نظارت داشت، می‌گوید: «ما هر جلسه درباره ابو محمد سخن می‌گفتیم و او را به سبب عجله‌اش برای جنگ و جهاد ملامت می‌کردیم». نظر دوستان شیخ هم این بود که آن‌ها هنوز به این مرحله نرسیده‌اند و دعوت نیز قادر نیست که جوانان را برای مبارزه مسلحانه تجهیز کند.

تعدادی از این جوانان به همراه گروهی از اعضای سازمان‌هایی که در آن‌ها فعالیت می‌کردند زندانی شدند، اما این مسأله فقط باعث راسختر شدن عزم و اراده شیخ شد. علاوه بر آن، انتقاداتی که غیر مسلمانان به مسلمانان وارد می‌کردند از جمله اینکه آنان عاجز، ترسو و بزدل هستند و اینکه آنان سالخوردگانی سست عنصر بوده و اهل جنگ نیستند و همچنین عقب مانده‌اند، عزم شیخ را بیشتر می‌کرد.

شعارهایی که جریان‌های غیر اسلامی مطرح می‌کردند باعث می‌شد که شیخ و یارانش هر چه بیشتر جوانان را به جهاد تشویق کنند. شیخ احمد یاسین بیشتر از دیگران بر فعالیت‌های دینی برای جذب و تربیت جوانان نظارت می‌کرد. او به روح و اندیشه آنان نزدیک بود و بیشتر از دیگران تحت تأثیر عواطف و احساسات آنان قرار می‌گرفت و به آنچه در وجود آنان می‌گذشت آگاه‌تر بود.

اما آنچه پس از حمله به نیروهای مبارز فلسطینی در لبنان و پراکنده کردن آنان در کشورهای عربی در سال ۱۹۸۲م و فجایع صبرا و شتیلا اتفاق افتاد، تأثیر بسزایی در اتخاذ تصمیم برای آغاز عملیات مسلحانه داشت، زیرا این حوادث موجب شد که اسلامگرایان احساس کنند که نباید بیش از این از عرصه فعالیت دور بمانند. آنان همچنین به این نتیجه رسیدند که زمان آن فرا رسیده است، عملیات مسلحانه را در کنار گروه‌های دیگر آغاز کنند.

شیخ یاسین هیچگاه فعالیت‌های نظامی یا جهادی دیگران را کوچک و کم ارزش نمی‌دانست، اما ایشان معتقد بودند که هر نوع فعالیت نظامی یا سیاسی که از قوانین اسلامی سرچشمه نگیرد و از آن پیروی نکند کامل و توجیه پذیر نیست. همین امر موجب شد که شیخ موضع خود را از سازمان آزادی بخش و گروه‌های مرتبط با آن جدا کند. او بارها به صراحت اعلام کرده است که هیچ اختلافی با سازمان آزادی بخش فلسطین بجز بر سر شیوه فعالیت و مد نظر قرار دادن معیارهای دین اسلام در آن، ندارد. او دوست داشت که سازمان آزادی بخش اسلام را به عنوان باور و ایدئولوژی پذیرد که بر همه جوانب فعالیت‌ها و انگیزه‌های آن حاکم باشد، زیرا او معتقد است که مسأله فلسطین در اصل یک مسأله اسلامی است و با دوری از تعالیم اسلام نمی‌توان آن را به سرانجام پیروزی رساند. از نظر شیخ اسلام و مسلمانان محور صحیحی است که درد فلسطین باید به وسیله آن درمان شود. این کار به مسئله فلسطین یک ویژگی جهانی، سیاسی و انسانی می‌دهد و از همه مهم‌تر به آن وجه الهی می‌بخشد، زیرا تنها خداست که قادر به حمایت و یاری است و خداوند کسی را یاری می‌کند که دین خدا را یاری دهد. این کمک با دوری از فهم اسلامی و بدون حرکت در مسیر جهاد بر اساس مبانی اسلامی محقق نخواهد شد، زیرا هیچ فرقی بین جنگ، مبارزه و مقاومتی که غیر مسلمانان انجام می‌دهند با جهاد مسلمانان وجود ندارد، جز در قرار گرفتن در زیر پرچم الله و منهج و دستور استوار او.

شیخ بر آن بود که حرکت از مفهوم صحیح خود شروع شود، زیرا اگر قرار باشد که کسی را نصیحت کنی ابتدا باید از خود شروع کنی. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿۱۰۰﴾ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿۱۰۱﴾﴾ [الصف: ۲-۳]. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید چرا آنچه را که می‌گویید به آن عمل نمی‌کنید؟ (آیا می‌دانید) عمل نکردن به گفته‌هایتان موجب غضب شدید خداوند می‌شود» (؟) به همین سبب جهاد حتماً باید ادامه یابد تا دیگران نیز به مخالفت خود پایان دهند. این همان درسی است که شیخ در مدت طولانی جهاد خود آن را تجربه کرد و تجارب پیش و پس از انتفاضه صحت و کمال آن را ثابت کرد. حرکت جهادی که جنبش اسلامی آن را پی گرفت، پیروزی‌های چشمگیری به ارمغان آورد که از پیروزی‌های گروه‌های غیر اسلامی نیز چشم‌گیرتر بود و حتی آن‌ها را نیز تحت تأثیر قرار داد و آنان را هر چه بیشتر به تکاپو و تلاش واداشت تا آنجا که امروزه تعداد زیادی از افراد جریان‌های چپگرا (گروه‌های

غیر اسلامی مایل به مارکسیسیم) به مساجد روی آورده‌اند و این امر به خودی خود یک پیروزی بزرگ برای دیدگاه اسلامی که شیخ آن را تبلیغ و دیگران را به منهج اسلامی استوار دعوت کرد، محسوب می‌شود.

آغاز فعالیت‌های نظامی

شیخ احمد خواستار آغاز مبارزات مسلحانه بود، اما افراد جنبش با وجود آگاهی از فعالیت‌ها و تجارب دیگران، هنوز آمادگی لازم را برای این کار نداشتند. تفاوت زیادی میان آگاهی تئوریک از یک مسئله با تطبیق عملی آن وجود دارد. این تفاوت هنگامی بیشتر احساس می‌شود که بدانیم که پیشرفت گسترده‌ای در علوم مختلف پدید آمده است و طرف‌های درگیر در عرصه جهانی از اسالیب مختلف فریب و نیرنگ برای پیشبرد اهداف خود استفاده می‌کنند. علاوه بر آن دست سرویس‌های جاسوسی و نظامی «اسرائیل» برای آگاهی از جدیدترین دستاوردهای علمی و اطلاعاتی و مخابراتی در نقاط مختلف جهان نیز کاملاً باز است.

به همین علت بود که شیخ احمد در نظر داشت که شورا یا کمیته ویژه‌ای تشکیل دهد تا این شورا روش‌هایی را که به وسیله آن می‌توان به سلاح دست یافت و از آن استفاده کرد و نیز آموزش‌های لازم برای این کار را مشخص کند. کمیته‌ای متشکل از آقایان عبدالرحمان تمراز، دکتر ابراهیم المقادمه و دکتر احمد الملح تشکیل شد. کار این سه تن مشخص بود. اینان ابتدا باید اسلحه تهیه می‌کردند. بنا بر آنچه در اسناد بازجویی و اظهارات بعضی از آن‌ها آمده است، آن‌ها برای به دست آوردن سلاح به هر مقدار، بدون برنامه‌ریزی و شناخت کامل هدف و امکانات لازم جهت تحقق هدف، از هر راهی استفاده می‌کردند. به گفته محمد عرب رمضان مهره ملقب به ابو رمضان آنان توافق کرده بودند از هر راهی که ممکن بود سلاحی از آن تهیه شود، استفاده کنند(۱).

عبد الرحمن تمراز به سبب آنکه در زمینه انتقال کپسول‌های گاز در نقاط شمالی (نوار غزه) بیشتر از دوستان دیگر با مردم معاشرت و رفت و آمد و بیشتر از آنان از احوال مردم آگاهی و ارتباط منظم‌تری با جامعه داشت، می‌توانست نقش فعال‌تری در این زمینه ایفا کند.

به همین علت از طرف دوستان به عنوان مسئول فراهم کردن و انبار سلاح انتخاب شد و در این کار دکتر ابراهیم المقادمه و دکتر احمد الملق نیز باید با او همکاری می‌کردند. چنان که از گفته‌های عبدالرحمن تمرز ملقب به ابو ماهر برمی‌آید یک سال قبل از شروع کار، شیخ احمد یاسین به صورت فردی برای چنین کاری برنامه‌ریزی کرده بود و ممکن است که عبدالرحمان تمرز را نیز از این موضوع آگاه کرده باشد. در بیشتر مواقع عبدالرحمن تمرز از افکار شیخ در مراحل مختلف فعالیت اسلامی از مرحله دعوت گرفته تا تکوین و از آنجا تا مرحله جهاد و تجهیز علیه اشغالگران و حامیان آنان، آگاه بود. به همین علت و مانند کارهای گذشته شیخ از ابو ماهر خواست که به عمان برود تا با برخی از رهبران جریان اسلامگرا بویژه استاد یوسف العظم عضو مجلس اردن در این کشور ملاقات کند. ابوماهر در ماه آوریل ۱۹۸۳م به بهانه دیدار با برادر خویش عبدالحلیم به امان مسافرت کرد. شیخ پیش از مسافرت ابوماهر، او را از هدف آگاه کرده بود و کلمه رمزی که باید گفتگو با استاد یوسف العظم را با آن شروع می‌کرد به او گفت. شیخ از ابوماهر خواست که اوضاع نوار غزه بویژه اوضاع برادران را پس از مصائب ۱۹۸۳م و خروج نیروهای مقاومت فلسطین از لبنان برای استاد یوسف تشریح کند و بگوید که با این وصف شیخ پیشنهاد کرده است که در این مرحله اسلامگرایان باید فعالیت بارزی داشته باشند تا شاید خلاء موجود پر شود و اعتماد به نفس مردم فلسطین پس از خروج نیروهای مقاومت از بیروت و طرابلس به آنان باز گردد. چه بسا که شیخ به این نتیجه رسیده بود که اسلامگرایان باید بر ضد دشمن صهیونیستی به میدان جهاد در آیند.

عبدالرحمن به امان مسافرت کرد و با گفتن کلمه رمز همه آنچه را که شیخ از او خواسته بود و نیز تصمیم شیخ برای شروع جهاد و فعالیت نظامی علیه اشغالگران و اینکه اکنون زمان ورود اخوان به عرصه جهاد فرا رسیده است با استاد یوسف العظم در میان نهاد(۲).

ابوماهر از استاد یوسف العظم خواست که در فراهم کردن سلاح برای جهاد در راه خدا آنان را یاری دهد، اما یوسف العظم جواب داد که او قادر به ارسال سلاح برای آنان نیست و فقط می‌تواند مقداری پول برای آنان بفرستد و در همان وقت ۸۰۰ دینار اردنی برای خرید سلاح - همچنان که در اسناد آمده است - به او داد. عبدالرحمن به

غزه بازگشت و با شیخ احمد یاسین دیدار کرد و آنچه را بین او و استاد یوسف العظم گذشته بود به او بازگفت و مبلغ کمک را به شیخ تحویل داد.

ابراهیم المقادمه در یک گفتگو ابراز داشت که در برنامه‌ریزی برای شروع فعالیت‌های نظامی و جهاد در راه خدا در سال‌های ۸۲ و ۸۳م شرکت کرده است و پس از نه ماه چهار نفر (شیخ احمد یاسین، تمراز، ابراهیم المقادمه و احمد الملح) در جلسه‌ای راه‌های دستیابی به سلاح را با هم بررسی کردند(۳).

ابراهیم المقادمه پیشنهاد کرد که سلاح‌های مصری را که بعد از جنگ ۱۹۶۷م در نوار غزه در دست مردم باقی مانده است، خریداری کنند، اما عبدالرحمان تمراز به حاضران گفت که او شخصی را می‌شناسد که می‌تواند برای آنان سلاح تهیه کند. کسان دیگری هم هستند که می‌توانند از داخل اسرائیل سلاح خریداری کنند و پیشنهاد داد که المقادمه و دکتر الملح نیز در انبار کردن سلاح با او همکاری کنند(۴).

نظر عبدالرحمان در مقایسه با برادران دیگر تازه‌تر به نظر می‌رسید. اما دیگران روش‌ها و راه‌ها و حتی اشخاصی را که بتوان با آنان درباره این کار صحبت کرد، نمی‌شناختند. به همین علت خرید سلاح از این طریق به عهده عبدالرحمان گذاشته شد.

شخصی که عبدالرحمان تمراز از او صحبت کرده بود «محمد شهاب» نام داشت. او داروساز بود و در مصر درس خوانده و صاحب داروخانه قدس در شهر جباليا بود و از شواهد بر می‌آید که عبدالرحمان قبل از این جلسه با او دیدار کرده و موضوع خرید سلاح برای آغاز فعالیت‌های جهادی را با او در میان نهاده بود. محمد شهاب مسئول جمعیت اسلامی شهر جباليا بود و بر ضرورت جهاد و فعالیت‌های مسلحانه اسلامگرایان نیز تأکید می‌کرد. او پیشنهاد عبدالرحمان را پذیرفت و گفت که یکی از اقوامش به نام محمد شماره (یکی از اقوام سببی محمد شهاب) برادری دارد که به خاطر داشتن سلاح در زندان به سر می‌برد و ممکن است که او افرادی را بشناسد که یا خود سلاح داشته باشند یا به خرید و فروش آن تمایل دارند (۵). او تأکید کرد که محمد شماره مرد پاک و مورد اعتمادی است و از عبدالرحمان خواست که او را به گروه ملحق کند. عبدالرحمان تمراز نیز برای درخواست پذیرش عضویت محمد شماره در تیم به خدمت شیخ یاسین رفت و ایشان نیز با این کار موافقت کردند. در همان موقع مقداری پول نیز برای خرید سلاح از شیخ درخواست کرد و شیخ مبلغ ۱۰۰۰ دینار به او داد. عبدالرحمان تمراز مبلغ را به محمد شهاب داد تا او کار را انجام دهد، زیرا او ساکن

شهر جباليا بود و از همه بهتر آن شهر و ساکنانش و کسانی را که به خرید و فروش سلاح مشغول بودند، می‌شناخت.

محمد شماره شخصی را به محمد شهاب معرفی کرد که نام او «محمد عرب رمضان عرب مهره» بود. او از ساکنان جباليا و بنا بود. شهاب نیز او را به عضویت و همکاری دعوت کرد. محمد رمضان نیز موافقت کرد و پذیرفت که زمینش را برای پنهان کردن سلاح‌ها در اختیار آنان بگذارد.

محمد عرب مهره تلاش کرد کانالی را پیدا کند که از طریق آن بتواند سلاح بخرد. همزمان محمد شماره در پی راه دیگری برای همین منظور بود. محمد شماره در طی این برنامه با فرد دیگری به نام علی سلیمان سلامه ابو قعیس که همسایه و دوست برادر زندانی او بود، آشنا شد و از او خواست که سلاحی برای او تهیه کند و او هم یک روز بعد یک قبضه کلت برای او آورد. محمد شماره با این کار تشویق شد و همکاری خود را با ابو قعیس ادامه داد. اما عرب مهره راه دیگری که غیر عادی بود برگزید. او بدون آنکه وضعیت را کاملا بسنجد و هدف را به خوبی بشناسد یا از اغراض اشخاصی که با آنان همکاری می‌کرد، آگاهی کافی داشته باشد ارتباط خود را با آنان آغاز کرد. او نمی‌دانست که با گروهی اسلامی همکاری می‌کند که اهدافش بسیار شریف است و اعضای این گروه به هیچ وجه مایل نیستند که با بدی و شرارت ارتباط برقرار کنند. به خاطر این اشتباه، او با یک تاجر سلاح و مواد مخدر به نام نایف حسن غلاوی وارد معامله شد. ظن غالب بر این است که این دست افراد دارای رفتاری عادی نیستند. او در بازجویی اعتراف کرد که مقدار ۷ کیلوگرم حشیش را به مبلغ ۷۴۰ دلار به عوده ابو شدای فروخته است و این یکی از اتهامات او بود (۶).

این فکر که از هر راه ممکن باید سلاح تهیه شود او را وا داشته بود که به این وضعیت وخیم دچار شود، زیرا نایف غلاوی همان کسی بود که باعث کشف بقیه مراحل عملیات شد، زیرا موجب وارد شدن تعداد زیادی به این جریان شد و از فعالیت افراد زیادی آگاه گردید و از اهداف آنان با خبر شد.

سفرها برای خرید سلاح آغاز شد و محمد عرب مهره، نایف غلاوی، محمد شماره، علی ابوقعیس به این کار مبادرت ورزیدند. آن‌ها با ماشین‌هایی از نوع پژو ۴۰۴ و فولکس واگن به بئر السبع و الطیره و منطقه قدس رفتند تا سلاح بخرند. این رفت و آمدها و کارهای نادرست دیگر موجب شد که تعداد زیادی از آن آگاهی یابند. از جمله

این افراد شخصی به نام جمعه از عشایر بئرالسبع بود. یک سرباز یهودی که دنان نامیده می‌شد نیز به جمع پیوست. همچنین عوده ابو شارب، علی الحمیدی، محمد مشراوی، رشاد برعی و یک تاجر سلاح در الطیره به نام ابوعلی از جمله این افراد اضافی بودند.

برای نایف در این فعالیت چیزی جز سود مهم نبود او در بخشی از اعترافات خود (در مورخه ۸۴/۶/۲۵) می‌گوید: «یک کلت از نوع (طومونه طوبی) را به قیمت ۳۶۰ دینار اردنی خریده و آن را به افراد گروه فروختم و ۴۰ دینار سود بردم» سپس در جای دیگر می‌گوید (سطر ۲۰ و ۲۱ برگه اعترافات وی): در مقابل دلالی برای خرید چند کلت مبلغ ۶۰ دینار از نسیمه علی دریافت کرد. باید این را خوب بدانیم که همکاری با تاجران اسلحه مانند قرار دادن خود در بین دندانهای یک حیوان درنده و گرسنه است.

در اثنای انتشار خبر و آگاهی افراد زیادی از آن، نیروهای امنیتی صهیونیستها نیز از موضوع با خبر شدند و آن را فرصتی برای آگاهی از هر نوع فعالیت نظامی دانستند. ابتدا افرادی را جهت وارد کردن سلاح و معامله با تاجر سلاحی که با محمد شماره و محمد عرب مهره و علی ابو قعیس ارتباط داشتند به کار گماردند و سپس شماره سلاح‌های معامله شده را دقیقاً ثبت کردند.

از کارهای عجیب و خطاهای فاحش این بود که محمد شماره سلاح‌هایی از تاجر سلاح و مواد مخدر خرید در حالی که او کاملاً به کارهای آنان آگاه بود و نیز از کسانی که آن‌ها را نمی‌شناخت، سلاح خرید و نیز با اصرار شخصی به نام محمد بداوی از یک سرباز اسرائیلی سلاحی را خرید. در یک مورد دیگر نیز که نایف غلاوی با محمد مهره و محمد شماره برای دیدار با یک نفر در بئر السبع رفته بودند، در نزدیکی خانه او پیاده شده و هنگامی که صاحب خانه را از دور دیدند، نایف با صدای بلند از او پرسید: «سلاحی برای فروش نداری؟» انگار آن‌ها برای خرید گوسفند یا بز بدون هیچ مشکلی به آنجا رفته‌اند! (۷).

اما جالب این است که قیمت همه سلاح‌هایی که به مجموعه وارد می‌شد به صورت کامل پرداخت گردید و مبلغ آن به حدود ۱۳ هزار دینار بالغ شد. پخش کردن سلاح‌ها براساس توافق جمعی در منزل شیخ احمد یاسین در بین عبدالرحمن تمرز، ابراهیم المقادمه و احمد الملاح انجام شد تا شیخ احمد یاسین از موضوع دور نگه داشته شود. به همین سبب وقتی که سلاحی به دست عبدالرحمن تمرز می‌رسید او با دوستان

دیگر تماس می‌گرفت و سلاح‌ها را در بین یکدیگر توزیع می‌کردند. بخشی از سلاح‌ها هم به اعتراف عرب مهره نزد او و محمد صابر ابو عوده پنهان می‌شد و این فرد مذکور در اعترافات خود در برابر بازپرس حاییم بوطبول در روز ۸۴/۷/۱م در زندان غزه گفته است که او را فریب داده‌اند.

این وضع مدت زیادی دوام نداشت، زیرا نیروهای امنیتی اوضاع را زیر نظر داشتند و هنگامی که به این نتیجه رسیدند که این عملیات باید متوقف شود در یک عملیات غافلگیرانه عرب مهره و علی ابو قعیس را به دام انداخته و تحقیقات مقدماتی را با اطلاعاتی که در اختیار داشتند از آنان آغاز کردند و به وسیله شکنجه و آزار و ضرب و شتم به اطلاعات دیگری در این زمینه دست یافتند.

از تاریخ دستگیری آنان یعنی ۸۴/۲/۱۵م تا اوایل ژوئن یعنی ۸۴/۷/۱م که شکنجه این افراد به وسیله مأموران سازمان‌های اطلاعاتی صهیونیست‌ها ادامه داشت و به شکسته شدن دست و پای برخی از دستگیر شدگان انجامید و این افراد بیشتر مورد اذیت قرار می‌گرفتند، اعتراف زیادی از آنان گرفته شد. در این برهه شیخ یاسین نیز به همراه پنج نفر متهم و چهار صفحه اتهام علیه او تنظیم گردید. دکتر احمد الملح به محض آگاهی از دستگیری‌ها موفق شد به خارج از فلسطین برود.

اتهامات وارده به شیخ احمد یاسین

یک: عضویت در سازمانی غیر قانونی که مخالف قوانین سازمان‌های دفاعی در مواقع اضطراری مصوبه سال ۱۹۴۵ م است ۱/۸۵(أ).

براساس این اتهام شیخ احمد یاسین یک سازمان تندروی اسلامی تأسیس کرده که هدفش را نابودی اسرائیل با استفاده از زور و خشونت قرار داده بود تا به جای آن یک حکومت دینی اسلامی به وجود آورد.

دو: برنامه‌ریزی برای ارتکاب جرم که مخالف ماده شماره ۲۲ درباره ارکان مسؤولیت از قوانین نوار غزه و شمال سیناء شماره ۱۶۲ مصوبه سال ۱۹۶۸م و ماده ۵۳ (أ) درباره آیین نامه امنیتی مصوبه سال ۱۹۷۰م است.

در شرح اتهام آمده بود، متهم مذکور به همراه چند تن دیگر در تاریخ‌های نامشخصی در سال ۱۹۸۳ م اقدام به توطئه چینی برای ارتکاب جرم به منظور دست

یابی به سلاح و تجهیزات جنگی کرده است و هدف متهم از این کار استفاده از سلاح به منظور تحقق اهدافی که در بالا ذکر شده، بوده است.

سه: جمع‌آوری اسلحه که مخالف ماده ۵۳ (أ) آیین نامه امنیتی مصوبه سال ۱۹۷۰م است (۱).

متهم در آغاز سال ۱۹۸۳م اقدام به جمع‌آوری سلاح بدون مجوز و بدون آگاهی مسؤول نظامی منطقه کرده است.

متهمان

در یک سازمان تندروی دینی به هدف براندازی دولت اسرائیل و حمله به یهودیان عضو شده‌اند.

در صورت دستیابی به اسلحه فوراً قصد خود را عملی می‌ساختند.

متهم (شیخ احمد یاسین) با یوسف العظم عضو پارلمان اردن ارتباط داشته و از او کمک مالی دریافت کرده است.

متهم افرادی را جهت ارتباط بین خود و یوسف العظم تعیین کرد که عبدالرحمن از جمله آنان بود. وی از عبدالرحمان خواسته است که برای خرید سلاح اموالی را جمع‌آوری کند.

متهم در دفعات مختلف مبلغی در حدود ۱۲ هزار دینار اردنی را در اختیار عبدالرحمن تمر از قرار داده است.

سلاح‌هایی که خریداری شده بود به دستور شیخ احمد یاسین رئیس سازمان در بین اعضای سازمان توزیع گردیده است.

از افراد سازمان اشیای زیر کشف شد:

الف. ۲۰ قبضه کلت از انواع مختلف.

ب. ۱۱ قبضه سلاح ام ۱۶.

ج. سه قبضه کلاشینکف.

د. یک قبضه تفنگ جلیل (سلاحی مصری).

ه. تیربارکارل گوستاو.

و. جعبه‌های مهمات برای همه نوع سلاح.

ز. نارنجک‌های دستی غیر قابل استفاده.

ع. مسلسل بازو کا غیر قابل استفاده.

ی. ۵ قبضه مسلسل عوزی (۸).

تشکیل دادگاه و تصمیمات آن

شیخ احمد یاسین به دادگاه نظامی مرکزی صهیونیست‌ها در نوار غزه که در خیابان «الجلاء» شهر غزه قرار داشت انتقال داده شد و در برابر دادگاهی متشکل از سه قاضی محاکمه شد. در جلسه اول طبق معمول موارد اتهام علیه شیخ خوانده شد و رئیس دادگاه به نام ذکریا کسفی (۹) آن را در مقابل حاضران قرائت کرد.

وکلا مدافع شیخ احمد یاسین و دیگر متهمان عبارت بودند از: آقایان استاد نظامی (ناظم) عویضه، أحمد أبوورده، صبحی شهاب، فؤاد شنیوره و محمد فرج الغول. إسحاق بروفمان نیز به عنوان دادستان نظامی صهیونیست‌ها در دادگاه حضور داشت.

شیخ احمد یاسین ابتدا به ماهیت دادگاه و صلاحیتش در محاکمه وی و دیگران اعتراض کرد و آن را غیر قانونی دانست، زیرا تشکیل دادگاه غیر قانونی بود و اشغال (سرزمین دیگران) غیر قانونی بود، اما دادگاه اعتراض شیخ را وارد ندانست.

برای اینکه دادگاه اتهامات وارده را بزرگ جلوه دهد، سلاح‌ها را به داخل سالن آورده و در یک نمایشگاه نظامی به نمایش گذاشته بودند که این کار پیش از آن سابقه نداشته است.

استاد ناظم عویضه از وکلای مدافع شیخ ابتدا خواستار متوقف‌شدن مبالغه در بندهای اتهامات شد و گفت: چگونه ممکن است یک انسان فلج که مدت زیادی را در زیر اشغال به سر برده است، برای نابودی دولت اسرائیلی که ۲۲ دولت عربی قادر به از بین بردن آن نبودند، برنامه‌ریزی کند. حکومت چگونه از مردی که حتی از تندرستی نیز برخوردار نیست، می‌ترسد؟ (۱۰).

اما جواب قاضی بسیار تند بود. او در رد سخنان ناظم عویضه گفت: «شما تاریخ خوانده‌اید اما من دوباره آن را به یاد شما می‌آورم. نزدیک‌ترین تجربه ما، تجربه (امام) خمینی است. (امام) خمینی ابتدا کار فکری را شروع کرد و این فکر راه عمل را نشان داد و من بعید نمی‌دانم که هر انسانی که دارای چنین فکری باشد، آنچه را که (امام) خمینی آن را محقق ساخت، محقق سازد، بویژه اینکه عقل و زبانش (مقصودش شیخ احمد یاسین بود) هنوز کار می‌کنند» (۱۱).

در جلسات بعدی وکلای مدافع دکتر محمد سلامه پزشک معالج شیخ احمد یاسین را حاضر کردند. ایشان رئیس کمیسیون پزشکی نوار غزه نیز بود. پزشک مذکور وضعیت سلامت جسمی شیخ احمد یاسین را توضیح داد تا شاید در تخفیف حکم شیخ مؤثر باشد. او برای دادگاه توضیح داد که شیخ احمد بدون پرستار قادر به زندگی نیست و ۲۴ ساعته به خدمت نیاز دارد. او نمی‌تواند به تنهایی بخوابد. وکلای مدافع سپس به مسائل مهمتری از وضعیت سلامت شیخ اشاره کردند و گفتند که مسجد الأقصى با سلاح‌هایی به مراتب قویتر و اثر گذارتر از اسلحه این مجموعه ویران و تخریب شد. اما دادگاه اسرائیل آنان را به هفت سال محکوم کرد و امثال این حکم باید مورد تأمل واقع شود، زیرا هیچ متهمی بیشتر از این مدت زندانی نشده است.

اما دادگاه همه این‌ها را به کناری نهاد و شیخ احمد یاسین را به ۱۳ سال حبس محکوم کرد. استاد ناظم وکلای مدافع را مورد انتقاد قرار داده و گفت که آنان در آن موقع منسجم و هماهنگ نبودند. استاد فایز ابورحمت وس سایر وکلای مدافع برجسته از دفاع صحیح از شیخ احمد یاسین بازداشته شدند و آنان نیز تصمیم گرفته بودند که به سبب تبلیغاتی که صهیونیست‌ها همزمان با اتهام جمع آوری سلاح به ایشان نسبت داده بودند، از دفاع خودداری کنند (۱۲). اما عویضه می‌گوید که اگر وکلای مدافع از بهترین‌های جهان هم می‌بودند نتیجه هیچ تغییری نمی‌کرد زیرا مهمترین هدف این حکم ظالمانه این بود که دیگر کسی حتی به فکر آنچه که شیخ احمد یاسین انجام داده بود هم نیفتد (۱۳).

در جلسه پایانی پیش از صدور حکم، خلاصه‌ای از کیفرخواست خوانده شد و دادگاه برای صدور حکم به شور رفت و بعد از مدتی جلسه دادگاه دوباره برگزار شد و قاضی رئیس دادگاه حکم صادره را خواند که در آن این چنین آمده بود: «ما به صورت مفصل درباره آینده عواقب اقدامات، انگیزه‌ها و شرایط سازمان تأمل کردیم و دریافتیم که این سازمان یک سازمان عادی که جوانان یک منطقه آن را تأسیس کرده باشند و گاهی نیز به دادگاه‌های نظامی فراخوانده می‌شوند، نیست.

ما در برابر مردان راسخی قرار داریم که از بنیان محکمی برخوردارند. آنان با فرهنگ هستند و تجارب ارزنده‌ای در این زمینه دارند. آنان به دستور رهبر خویش در صدد تحقق اهداف سیاسی و سیطره دین اسلام بر منطقه ما هستند که در ضمن آن نابودی دولت (اسرائیل) را نیز خواهانند.

حقیقت این است که این مردان دارای زیربنای محکم فرهنگی هستند و این امر به خودی خود شرایط دشواری برای ما ایجاد نمی‌کند، اما جدیت آنان و خطراتی که در پی تحقق مقاصد آنان وجود دارد، بسیار مهم است. مسئله اساسی این است که این گروه کار خویش را از نیت خارج کرده و به عمل در آورده‌اند و مقدار بسیار زیادی اسلحه خریداری کرده و مواجه‌شدن با این مقدار اسلحه تصادفی نیست. این سلاح‌ها از نوع گرم هستند و خرید تعداد ۴۰ قبضه سلاح در این مدت کوتاه و قبل از شروع آموزش روشن می‌کند که اگر این توطئه کشف نمی‌شد چه اتفاقی می‌افتاد.

واقعیت این است که این گروه با پیش زمینه‌های دینی به این کار دست زده‌اند و اهدافی سیاسی را دنبال می‌کنند که نه تنها برای خود متهمان خطرناک است! بلکه به افزایش مقدار مجازات آنان نیز منجر می‌گردد. آنچه را که باید بسیار مورد توجه قرار دهیم این است که این مجموعه در نظر داشت که در مدتی طولانی دولت (اسرائیل) را نابود کند و دولتی اسلامی را به جای آن بر سر کار آورد و ما نمی‌توانیم بگوییم که این فقط یک رویاست که در فکر متهمان و دیگر گروه‌های مشابه آنان و نیز آنانی که در برنامه‌ریزی به مانند آنان عمل می‌کنند، خطور کرده است.

اگر نیروهای (اسرائیلی) توانسته‌اند که این توطئه‌ها را خنثی کنند و نیروهای امنیتی در این کار موفق عمل کرده‌اند و موفقیت این مجموعه در رسیدن به اهدافشان ناچیز بوده - بر اساس نظرات مطرح شده! - این عوامل نمی‌تواند دلیلی بر تخفیف مجازات طراحان توطئه‌هایی این چنینی باشد». در ادامه این چنین آمده است: دادگاه‌هایی که مجموعه‌های تروریستی را که اهداف سیاسی یا غیر آن را دنبال می‌کنند، محاکمه می‌کنند باید متوجه باشند که هنگام صدور رأی بهتر است بر مجازات شدید تأکید کنند و بازدارندگی ایجاد کنند. همه شهروندان در همه جا باید بدانند که اگر در یک مجموعه غیر قانونی با اهداف خطرناک سازماندهی شوند و از قدرت برای اجرای مقاصد خود استفاده کنند یا علاقه مند به استفاده از آن باشند (بویژه که برنامه‌ریزی خود را از نیت به فعل در آورند) حکمشان، حبس طولانی مدت خواهد بود.

عویض که از وکلای با تجربه و پیشکسوت است سلسله‌ای از احکام صادره در دادگاه‌های اسرائیل را برای ما شاهد آورد که تعدادی از متهمین اسرائیلی در آن به ارتکاب اعمال مشابه آنچه متهمان پیش روی ما به آن محکوم شده‌اند، دست زده بودند، اما مجازات‌هایی کمتر برای آنان در نظر گرفته شده است، اما ما هیچ دلیلی

براینکه متهمان حاضر در این دادگاه اعمالی را که مرتکب شده‌اند از اقدامات متهمان گذشته کمتر باشد، نیافته‌ایم تا اینکه به تخفیف مجازاتی که وکیل مدافع از ما خواسته است، تن دهیم. بلکه برعکس، در اینجا اقدامی از جانب یک مجموعه که دارای یک رهبر است که خود آغازگر راه و مجری آن است، صورت گرفته است و از این جهت اقدامات این متهمان خطرناکتر از اقدامات کسانی است که وکیل مدافع آن را مورد اقتباس قرار داده است.

همه این مجازاتی که تک تک این افراد مستحق آن بوده و در قیاس با عملکرد همه آنان به آنان تعلق گرفته نتیجه اعمال و درجه فعالیت آنان است.

* براساس محکومیت در نظر گرفته شده برای متهمان، تخفیفی که لازم است در حق متهمان روا داشته شود فقط مشمول متهم ردیف ۴ (محمد احمد خلیل شماره متولد ۱۹۵۴م از شهر جباليا) می‌شود. ما برای متهم ردیف چهارم ۹ سال زندان از تاریخ بازداشت در نظر گرفته‌ایم (۱).

* متهمان ردیف ۳ و ۵ به نام‌های محمد عبدالهادی عبد الرحمن محمد شهاب متولد سال ۱۹۵۶م از جباليا و محمد عرب رمضان عرب مهره متولد ۱۹۵۴م شهر جباليا با اینکه از مسؤولان مجموعه بود، اما چون از مسؤولان اصلی آن چه از لحاظ درجه فعالیت و نوع آن و چه از لحاظ شخصیت فردی نبوده‌اند، هرکدام به ده سال زندان از آغاز زمان بازداشت به خاطر حمل و استفاده از سلاح محکوم می‌گردند.

چنانچه پیداست، متهم ردیف دوم به نام عبدالرحمن عبدالرحیم عبدالرحمن تمرز مسؤول مالی فعالیت مجموعه بوده است، اما با آنکه حضور بارز و مشارکت فعال در رهبری مجموعه خود داشته، فعالیت مسلحانه انجام نداده است، ما او را به حبس تعزیری به مدت ۱۲ سال از تاریخ بازداشت محکوم می‌کنیم.

* متهم ردیف اول شیخ احمد اسماعیل حسن یاسین متولد ۱۹۳۶م در غزه الزیتون، مسؤول اصلی تأسیس سازمان و کسی است که به صورت مستمر بر آن نظارت داشته است. ما با تأمل در شخصیت او، وی را مسؤول اصلی فعالیت مجموعه به صورت عملی تشخیص دادیم و به اعتبار اینکه او دچار خطا شده و دیگران را نیز به خطا رهنمون گشته و با بررسی وضعیت جسمانی وی و عواقب ناشی از آن و از جهت دیگر موافقت اولیه با گفته‌های دادستان مبنی بر اینکه نباید این شرایط را در نظر گرفت به این خاطر که روشن است که متهم علی رغم معلولیت از فعالیت در زمینه‌های

غیرقانونی خودداری نکرده است با این وصف دادگاه نمی‌تواند شرایطی مانند این مرد را در نظر نگیرد، بر همین اساس تصمیم گرفتیم ضمن مد نظر قرار دادن وضعیت سلامتی وی، حکمی را صادر کنیم که در صورت نبود چنین وضعیتی اشد مجازاتی را که دادستان در اظهارات خود برای متهم خواسته بود، در نظر می‌گرفتیم.

مضافاً اینکه مجازات متهم ردیف یک باید به مقدار مسؤولیتی که بیشتر از سایر متهمان در این قضیه بوده است، باشد. ما متهم ردیف شماره یک را به زندان تعزیری به مدت ۱۳ سال از زمان بازداشت محکوم می‌کنیم (۱۴).

شیخ یاسین مدت ۱۱ ماه از محکومیت خود را در زندان‌های «المجدل» «غزه» «بئرالسبع» و غیره گذراند سپس در تبادل اسیرانی که در سال ۱۹۸۵ م بین جبهه خلق به رهبری احمد جبریل و نیروهای اسرائیلی صورت گرفت آزاد گردید (۱۵).

ایشان در غزه به گرمی مورد استقبال مردم و برادرانی که دیدار غیر مترقبه، تلخی دشواری‌های گذشته را از یاد آنان برده بودند قرار گرفت. شیخ بازگشت تا با درایت و آگاهی خود امور را نظم و ترتیب دهد و آنچه را که از آغاز به فکر انجام آن بود تکمیل نماید، زیرا در این مرحله منطقه با توفیق خداوند سبحان شاهد فعالیت گسترده دعوت بود. اقبال مردم به اسلام نیز افزایش یافته بود.

در این مرحله شیخ به این نتیجه رسید که زمان آغاز عملیات جهادی فرا رسیده است به همین سبب برنامه ریزی مجدد و انتقال به مرحله عمل را آغاز کرد. ایشان شروع به برگزیدن افراد مناسب برای این کار کرد بدون آنکه آنان را از هدف خود آگاه کند. او از گذشته درس گرفته بود. او در گذشته به کسانی که از آگاهی کافی در این زمینه برخوردار نبودند، اعتماد کرده بود. این مسئله موجب شده بود که او و جنبش اسلامی در دام سختی که باعث زندانی شدن آنها گردیده بود و هنوز نیز تعدادی از دوستانش در آن باقی بودند، گرفتار آیند. این کار ما را به یاد جنبش شیخ عزالدین قسام انداخت. او نیز در ابتدا دعوت خود را آشکار کرد. این امر موجب شد که وی در احراش درگیر شود و در این درگیری‌ها خود و دو تن از برادرانش به شهادت برسند. این در حالی است که او از آگاهی مناسب و زمان کافی برای تأسیس سازمانی کامل برخوردار بود.

ولی وضع کنونی بهتر از گذشته بود زیرا شیخ احمد یاسین خود باقی ماند و تقدیر الهی

بر این بود که به مکان اولیه خویش بازگردد تا کار خود را از سر گیرد و اندیشه جهاد در راه خدا در جایگاه مناسب خویش در عرصه فعالیت‌های اسلامی قرار گیرد.

شیخ احمد یاسین برای ورود مستقیم در کار تأمل نکرد. او به سرعت وارد عمل شد و در همان سالی که از زندان خارج شده بود بازسازی شاخه نظامی را آغاز کرد. یحیی ابراهیم السنوار در اظهارات خود در ۱۹۸۹/۵/۲۳م آنچه را که در اسناد بازجویی‌های رسمی که وکلای مدافع امکان دسترسی به آن را داشته‌اند موجود است، گفته است: «شیخ احمد یاسین در توافق بین سازمان احمد جبریل با اسرائیل برای تبادل اسرا آزاد شد. من و خالد الهندی به دیدار شیخ احمد یاسین رفته و ما سه تن مشغول بررسی اوضاع شده و در بین همین موضوعات از حوادث منطقه نوار غزه و وضعیت امنیتی موجود و امور مخالف تعالیم اسلامی که در جریان بود و نیز جاسوسان نیروهای اسرائیل سخن به میان آوردیم و تصمیم گرفتیم که هرکدام از ما به کمک تعدادی از مردم اطلاعاتی از همکاری کنندگان با اسرائیل و عاملان پخش مواد مخدر و به اختصار هر چه که مخالف تعالیم اسلام است، جمع‌آوری کنیم» (۱۶).

سپس یحیی السنوار «روحي مشتہی» را به شیخ معرفی کرد زیرا فکر می‌کرد که شیخ به تنهایی قادر به این کار نیست و به نظر او روحی مشتہی شرایط لازم را داراست «و می‌توان به او اعتماد کرد زیرا او جوان امینی است».

در این اثنا روحی مشتہی مانند دیگر جوانان مسلمان که در مدرسه اسلام پرورش یافته بودند به منزل شیخ رفت و آمد می‌کردند و شیخ بعد از اینکه یحیی السنوار روحی را به شیخ معرفی کرد ابتدا به بررسی ابعاد شخصیتی او پرداخت. خود روحی جمال مشتہی چگونگی ورود به مجموعه را اینگونه بازگو می‌کند: «در نیمه‌های سال ۱۹۸۶م برای دیدار با شیخ احمد یاسین که در محله الزیتون غزه سکونت داشت به آنجا رفتم، تعداد زیادی از مردم نزد شیخ بودند و در همین دیدار شیخ از من خواست که برای بار دیگر با او دیدار کنم و در آن دیدار تنها باشم. این دیدار چند هفته بعد انجام گرفت و شیخ از من خواست که با او به یک شاخه امنیتی ملحق شوم و تشریح کرد که برنامه اصلی این گروه جمع‌آوری اطلاعاتی از کسانی است که بر ضد اسلام فعالیت می‌کنند. محله‌های خرید و فروش نوارهای مستهجن ویدئویی و محله‌هایی که به اعمال خلاف اختصاص دارند، از جمله اماکنی بود که من باید اطلاعاتی از آنها جمع‌آوری می‌کردم. من نیز با آن موافقت کردم. او از من خواست که دیدار دیگری با

او داشته باشم. در دیدار بعدی دانستم که وظیفه من و تعداد دیگری جمع‌آوری اطلاعاتی از فروشندگان مواد مخدر است» (۱۸).

در جلسات بعدی، گروه تصمیم گرفت که شیخ احمد یاسین مسئول گروه باشد و روحی مشتهدی و یحیی السنوار تحت امر مستقیم شیخ باشند. آنان توافق کردند که نوار غزه به دو منطقه شمالی و جنوبی تقسیم شود و هر منطقه به تناسب محل سکونت این دو تن زیر نظر او باشد.

یحیی السنوار می‌گوید که او حسن المقادمه از اردوگاه «الوسطی» و هاشم غراب و سعید النمروطی از منطقه خانیونس و صبحی رضوان و ناصر برهوم را از منطقه رفح برای این کار بسیج کرد. در منطقه شمالی نیز روحی مشتهدی، فتحی حماد را از جبالییا، اسماعیل هنیه از اردوگاه الشاطیء، نبیل صوالحه از شیخ رضوان، سمعار عطاء الله از محله الدرج، علی الخبار از شجاعیه، حسن الصیفی از الزیتون، ابراهیم الزاغه از شهر جبالییا و صبحی رشید را از بیت حانون برای فعالیت در زمینه اهداف گروه بسیج کرد (۱۹).

اینگونه بود که نمایندگان اولیه سازمان جدید تقریباً از همه شهرها و روستاهای نوار غزه برگزیده شدند، و هرکدام از نامبرداران نیز برای تأسیس شاخه‌های مستحکم سازمان در منطقه خود به آنجا اعزام گشتند. اما نمایندگان اصلی سازمان که تحت سرپرستی شیخ عمل می‌کردند به صورت غیر منظم و بر حسب نیاز با شیخ دیدار داشتند تا کسی متوجه فعالیت‌های آنان نشود. روحی مشتهدی می‌گوید: ما گاهی یکبار در هفته و گاهی یکبار در ماه برای جلسه دور هم جمع می‌شدیم و آن هم زمانی بود که نیازی احساس می‌گشت و اگر نیازی در بین نبود دیداری هم صورت نمی‌گرفت.

مسئولان پس از مشورت تصمیم گرفتند نام سازمان جدید را سازمان «الجهاد والدعوة» بگذارند. کلمه «مجد» به عنوان نام اختصاری آن برگزیده شد. اهداف اساسی سازمان جدید احیای جهاد در راه خدا و نیز مقابله با فساد که رژیم اشغالگر آن را در جامعه گسترش می‌داد و دعوت به سوی خداوند بود.

سپس سازمان بر اساس رغبت عمومی این عمل جدید را در بین آنان گسترش داد و سازمان را از این طریق تقویت کردند و به این ترتیب به طور مثال افرادی در جنوب مانند محمد ابوشقییر، زکی ماضی، افتیح خلف الله، ناصر البغدادی، جمال الهندی و توفیق ابونعیم به آن پیوستند و اطلاعات زیاد و مهم و جدیدی در بین اعضای سازمان درباره محلات فساد بویژه محله‌های خرید و فروش نوارهای ویدئویی فیلم‌های

مستهجن به دست آوردند. آنان تصمیم گرفتند که این مکان‌ها را بسوزانند و به این ترتیب تعدادی از اماکن فحشا در نوار غزه را به آتش کشیدند (۲۰). در همین زمان اطلاعات بدست آمده درباره همکاری کنندگان با رژیم اسرائیل در منطقه نیز بسیار زیاد شده بود و این اطلاعات شبهه‌آلود را درباره افراد زیادی در منطقه بوجود آورده بود. مسئولان مجد تصمیم گرفتند که از این افراد بازجویی شود. مجاهدان تعدادی از آنان را ربوده و از آنان بازجویی کرده و گروهی از آن‌ها را که همکاری آنان با نیروهای اشغالگر ثابت شده بود به قتل رساندند. شایعاتی منتشر شد که بر اساس آن، شیخ احمد یاسین با اعتراف خود این مزدوران و با تأمل بسیار به قتل آنان فتوا می‌داد و گاهی اوقات نیز شیخ از طرف تعدادی از جوانان پرشور که خواهان از میان برداشته شدن این مزدوران بودند تحت فشار قرار می‌گرفت. یکی از مسؤولان سازمان در اظهارات خود در تاریخ ۱۹۸۹/۵/۲۲ م می‌گوید: در اثنای بازجویی از یکی از مزدوران ما از ماسک استفاده نکردیم. من به نزد شیخ رفتم و موضوع را با او در میان گذاشتم و گفتم که فرد مذکور در بازجویی ما را شناسایی کرده و ما صدای او را ضبط کرده‌ایم و او به اعمال خود اعتراف کرد. ما همچنین صحبت‌های او را در دفتر مخصوصی که به شیخ دادم، نوشتیم. من به شیخ گفتم که ممکن نیست که بعد از اینکه او ما را شناخت بتوانیم او را آزاد کنیم (۲۱).

سازمان جدید چندین عملیات نظامی را برضد اهداف نظامی اسرائیل انجام داد. از جمله این عملیات‌ها پرتاب نارنجک به داخل پایگاه‌های صهیونیست‌ها و گشتی‌های آنان بود. سازمان گسترش پیدا کرد و رهبری آن به شیخ صلاح مصطفی شحاده که از ساکنان بیت حانون و یک پژوهشگر اجتماعی بود، سپرده شد. او کارمند مرکز تحقیقات اجتماعی بود و بعد از آن در دانشگاه اسلامی به کار مشغول شد و به عنوان مسؤول امور دانشجویی آن منصوب گشت و نیز خطیب مساجد «العجمی» و «عمرین عبدالعزیز» بود. او شیخی زیرک، با استقامت و صبور بود که توانست به موفقیت‌های چشمگیری در عرصه دعوت اسلامی نه تنها در بیت حانون که در همه نوارغزه به صورت عام دست یابد. این موفقیت‌ها و نیز هوش سرشار و قدرت فراگیری سریع ایشان در تمام زمینه‌ها بویژه در زمینه نظامی او را شایسته رهبری حتی بالاتر از کسانی که از او زودتر به سازمان پیوسته بودند ساخته بود. او توانست به خاطر شخصیت منحصر به فرد و جذاب خود برادران دیگر را نیز قانع سازد و برادران دیگر نیز نام «عبد رب

الرسول سیاف» یکی از فرماندهان گروه‌های جهادی افغانستان را به عنوان تبرک بر او نهاده بودند. شیخ صلاح توانست فعالیت‌های سازمان را گسترش دهد و آن را به نحو خوبی اداره کند و افراد جدیدی را به آن ملحق سازد و در عملیات‌های مختلف شرکت دهد که از مهم‌ترین آن‌ها محمد یوسف الشراتحه یکی از اعراب بدوی از ساکنان جبالیا و از نگهبانان دانشگاه اسلامی بود. محمد الشراتحه در اظهاراتی در تاریخ ۵/۲۱/۱۹۸۹م می‌گوید: شیخ صلاح شحاده (که در زندان با او آشنا شده بودم «محمد الشراتحه به خاطر کشف تعدادی گلوله در ماشین وی توسط نیروهای امنیتی رژیم اشغالگر به سه سال زندان محکوم شده بود که آن را در سال‌های ۱۹۸۴/۱۹۸۷م گذراند»). نزد من آمد و از من خواست که به یک سازمان به نام مجد بپیوندم و من نیز با او موافقت کردم.

شیخ صلاح شحاده ارتباطات سازمان را بر اسلویی سری و قدرتمند بنا نهاد و برای تماس اعضا با رهبران رمزا و شماره‌های سری و کدهای ویژه‌ای انتخاب کرد. او نقاط کور زیادی را تعیین کرد که شاخه‌های مختلف بدون اینکه یکدیگر را بشناسند و مشخصات افراد سازمان لو برود با یکدیگر تماس بگیرند.

محمد الشراتحه درباره چگونگی پیوستن خود به سازمان می‌گوید: «شیخ صلاح شحاده به من خبر داد که بعد از مدتی چند نفر به دیدن تو خواهند آمد و نام‌های به تو خواهند داد که در آن چیزهایی از تو خواسته شده است. حدوداً سی روز بعد در صبح یکی از روزها مردی نقابدار به نزد من آمد و نام‌های به من داد و بعد از رفتن او نامه را گشود که در آن چنین آمده بود: ما یک سازمان اسلامی مسلح هستیم و شما را به عنوان یک جوان پاک می‌شناسیم و اگر به کار با ما علاقه مند باشی بر روی تابلوی ایست نزدیک خانه‌ات علامت ضربدر بگذار، اگر ما این علامت را مشاهده کنیم، پی خواهیم برد که تو به همکاری با ما مایلی و بعد از آن نام‌های را در زیر سنگی که بر روی آن شماره ۴۶ حک شده است، می‌گذاریم. روز بعد من رمز مربوطه را در محل معین نوشتم و غروب همان روز وقتی از آنجا می‌گذشتم آن علامت پاک شده بود و به جای آن یک خط کشیده شده بود که فهمیدم برای برداشتن نامه باید به محل شماره (۴۶) بروم و فهمیدم که این نقطه به عنوان نقطه کور من به شمار می‌رود و در نزدیکی یک تیرک عمودی کوچک قطعه‌ای یافته که رقم ۴۶ بر روی آن نوشته شده بود و زیر

آن یک سنگ بوده و یک نامه در زیر آن قرار داشت. نامه را باز کردم که در آن نوشته شده بود که: آن‌ها مرا در سازمان خویش پذیرفته‌اند (۲۲).

شیوه پذیرش هر فرد در این مجموعه به گونه‌ای بسیار پیچیده بود و به مدت زمان طولانی نیاز داشت و مشروط بر این بود که فرد دیگران را نشناسد. سازمان در زمان شیخ صلاح شحاده به چندین عملیات نظامی از جمله تیراندازی مبادرت ورزید که در اثنای یکی از آن‌ها یکی از کارگران حفاری یهودی در منطقه شیخ رضوان کشته شد که این عملیات را محمد الشراتحه با همکاری نفری دیگر از افراد سازمان که نامش عبد ربه ابوخوصه ۲۹ ساله از ساکنان جباليا بود، انجام داد. در عملیات دیگری محمد الشراتحه به کمک همین مرد با یک مسلسل به ماشین جی‌ام سی اسرائیلی تیراندازی کرد. همین سازمان به انجام چند عملیات انفجار نیز دست زد (۲۳).

بعد از بازداشت شیخ صلاح شحاده با تعدادی دیگر در سال ۱۹۸۸م شیخ احمد یاسین مسئولیت رهبری سازمان مجد را به آقای نزار محمد محمود عوض الله متولد سال ۱۹۵۷م از ساکنان محله الصبره شهر غزه و یک مهندس بود، سپرد. نزار می‌گوید: اواخر ماه دسامبر ۱۹۸۸م به دیدار شیخ احمد یاسین رفتم. در گفتگوی بین من و شیخ احمد یاسین، او از من خواست که به حماس ملحق شوم و مسئولیت سازمان نظامی آن را بر عهده بگیرم، زیرا مسئول نظامی آن یعنی شیخ صلاح شحاده در زندان به سر می‌برد. من با اینکار موافقت کردم. شیخ در همان زمان از من خواست با چهار تن از اعضا برای تأسیس تیم‌های نظامی در مناطقی که تماس بگیرم.

شیخ یاسین در مرحله‌ای که شاخه نظامی هدف حمله قرار گرفت در بیرون از زندان به سر می‌برد. او سازمان را دوباره تحت سرپرستی مهندس نزار عوض الله بازسازی کرد و پس از آماده کردن چند تیم در نوار غزه آن را گسترش داد. بنا به گفته آقای نزار عوض الله شیخ احمد یاسین به کمک صفوت النونو شروع به جمع‌آوری کمک‌هایی برای سازمان کرد و تجهیزات باقی مانده از سازمان را پس از حمله به آن بازسازی کرد و از من خواست که من حسن الصیفی را بفرستم تا با شماره (۱۰۱) که رمز محمد الشراتحه بود تماس بگیرد زیرا حسن و محمد بعضی از افراد قبلی سازمان را که دستگیر نشده بودند می‌شناختند.

شاخه نظامی دوباره فعال شد و توانست گام‌هایی هم‌تراز سازمان اول و به سوی پیشرفت بردارد. در این مرحله سازمان موفق به ربودن دو سرباز اسرائیلی گردید. در

سخنان نزار عوض الله که در تاریخ ۲۵/۵/۱۹۸۹م ۹/أص ۴ اینگونه آمده است: دو ماه پیش حسن الصیفی پیامی برایم ارسال کرد که در آن آمده بود، تیم زیر نظر ۱۰۱ مرکب از دو نفر، یک سرباز ارتش اسرائیل را ربوده‌اند. آن‌ها پس از تیراندازی به سوی او سلاح و وسایلش را از او گرفته‌اند.

در این مرحله مردم از ربوده شدن یک سرباز اسرائیلی با خبر شدند و سازمان نیز خواست که او را با تعدادی از زندانیان مبادله کند. نزار عوض الله نیز با اینکار موافقت کرد، اما شیخ از او خواست که پیامی به حسن بفرستد و او از تیم جبالیا بخواهد که اقدامی جهت برقراری تماس با نیروهای اشغالگر انجام ندهد، زیرا شیخ موافق این کار نبود (۲۴).

نزار عوض الله در همان جا می‌افزاید، سه هفته پیش از دستگیری‌اش در اوایل ماه می ۱۹۸۹م «پیام دیگری از حسن الصیفی دریافت کردم که در آن آمده بود: تیم جبالیا (تیم محمد شراتحه) یک سرباز دیگر صهیونیست (ایلان سعدون) را ربود و او را در نزدیکی تل آویو به قتل رساند و تیم به نوار غزه بازگشته است» (۲۵).

در همین اثناء شیخ نیز دستگیر شد و به صورت رسمی از مسائل بی‌خبر ماند.

شیخ احمد یاسین تکیه‌گاه جنبش و مرکز ثقل آن بود و بیشتر مسائل به او باز می‌گشت. مثلاً زمانی که روحی مشتبهی و یحیی السنوار در اوایل سال ۱۹۸۹م به فکر فرار از زندان افتادند تنها کسی که می‌توانست به آنان کمک کند، شیخ احمد یاسین بود. به همین دلیل بوسیله پیامی برای او فرستاده و به او اطلاع دادند که به فکر فرار هستند. شیخ نیز نام‌های برای نزار عوض الله فرستاد و از او خواست که در شب فرار آن‌ها دو اتومبیل را در ساعت سه صبح در نزدیکی زندان آماده کند، اما این کار بر طبق حکایت‌های پرونده‌ها به عللی که ذکر نشده عملی نشد (۲۶).

شیخ احمد یاسین کسی بود که برای اولین بار دایره فعالیت‌های جنبش مقاومت اسلامی را به کرانه باختری گسترش داد و به اتفاق جمیل حمامی «ابو حمزه» به آن سرو سامان بخشید. ابو حمزه بعدها مسئول جنبش اسلامی در کرانه باختری گردید. در اعترافات جمیل عبدالرحیم عبدالکریم حمامی در تاریخ ۲۰/۹/۱۹۸۸م آمده است، او برای دیدار با شیخ سعید بلال به خانه ایشان در نابلس رفته بود، زیرا او کارمند اوقاف بود. در زمان ملاقات که همزمان با عمل جراحی بر روی انگشت پای او صورت گرفت، ایشان گفتند که شیخ احمد یاسین از وی خواسته است که تو را ببیند. من از شیخ سعید بلال پرسیدم که شیخ احمد یاسین چرا خواهان ملاقات با اوست، او گفت

که از موضوع اطلاع ندارد. پس از چهار روز برای دیدار شیخ یاسین به غزه رفتم زیرا او را از چهار، پنج سال قبل زمانی که به مسجد الأقصی می‌آمد می‌شناختم و با او در خانه‌اش ملاقات می‌کردم. در خانه شیخ من و ایشان در یک اتاق تنها با یکدیگر نشستیم و هنگامی که شیخ از من درباره آمادگی‌ام درباره دریافت و فتوکپی و توزیع منشورات حماس در قدس پرسید، پس از اندکی فکر با آن موافقت کردم. در اوایل سال ۸۸م شخصی به نام فایز به مسجد الأقصی آمد و به من گفت که شیخ احمد یاسین از غزه او را فرستاده است. او بیانیه‌های حماس را به من داد و خود بازگشت. پس از آن هر وقت که بیانیه‌ای از طرف حماس در غزه صادر می‌شد شخصی آن را برایم می‌آورد و می‌گفت که از طرف شیخ آمده است (۲۷).

منابع فصل ششم

- ۱- این اظهارات در گفته‌های محمد عرب مهره در برابر بازجو در اوایل ماه ژوئیه سال ۱۹۸۴ آمده است و باید مد نظر داشت که این استراتژی در آن زمان خطرناک و نادرست بود زیرا عرصه سیاسی که اشغالگران بر آن مسلط بودند و آنان کاملاً از وضعیت امنیتی آگاه بودند و تمام تلاش خود را جهت شناسایی نیات مخالفان به کار می‌بردند. به همین سبب پیشبرد هدف بدون مشخص کردن وسایل به شیوه مناسب وضعیت امنیتی کار را با مشکل جدی مواجه می‌ساخت.
- ۲- اعتراف عبدالرحمن تمرز که در تاریخ ۱۹۸۴/۶/۲۸م در زندان مجدل از او گرفته شد.
- ۳- اظهارات دکتر ابراهیم المقادیه دندانپزشک که در بیمارستان الشفا و النصر کار می‌کرد.
- ۴- مصدر سابق
- ۵- ادامه اظهارات عبد الرحمن تمرز که در گذشته ذکر شد.
- ۶- پرونده اتهامات صادره در تاریخ ۱۹۸۴/۸/۵ از طرف دادستان نظامی علیه متهم، شماره پرونده ۸۴/۱۳۲۷.
- ۷- اظهارات متهمین با اندکی تلخیص.

اطلاعات و بندهای اتهام و تفصیل مربوط به سلاح‌ها از لائحه اتهامات علیه شیخ احمد یاسین که در تاریخ ۸۴/۸/۱۵ م صادر شد گرفته شده است که شماره پرونده آن ۸۴/۱۳۲۷ می‌باشد.

دادگاه به ریاست زکریا کسفی به عنوان رئیس و جلعام جبریل و افرایم ایلان به عنوان اعضاء بر گزار شد.

گفتگو با استاد ناظم عویضه وکیل مدافع در تاریخ ۱۹۸۴/۵/۱۵ م. گفتگوی سابق.

در آن زمان گفته شد که اسلامگرایان این سلاح‌ها را برای انتقام از سران ملی‌گرایان جمع‌آوری کرده بودند که باعث ایجاد حساسیت‌های علیه شیخ احمد یاسین گردید، اما تحقیقات ثابت کرد که این مسأله کاملاً نادرست است، اما مدت زمان طولانی نیاز بود تا این خبر که نیروهای امنیتی اسرائیل آن را به هدف ایجاد شکاف در جبهه ملی شایع کرده بودند، از یاد برود. گفتگوی سابق استاد ناظم عویضه.

حکم دادگاه در روز ۱۹۸۵/۱۲/۶ م با حضور متهمان، وکلای مدافع، دادستان نظامی و تعدادی از خانواده‌ها صادر شد.

شیخ در تاریخ ۱۹۸۵/۵/۲۰ م در اوایل ماه رمضان از زندان آزاد شد.

یحیی ابراهیم حسن السنوار متولد سال ۱۹۶۲ م از ساکنان اردوگاه خان یونس دانشجوی دانشگاه اسلامی و یکی از اعضای شورای دانشجویی در آن زمان یکی از فعالترین دانشجویان دانشگاه بود که بعدها یکی از فعالترین کادرهای فعالیت‌های مسلحانه گردید.

روحی عبد الغنی مشتهی مهندس کشاورزی متولد سال ۱۹۵۹ م که در محله شجاعیه شهر غزه ساکن بود.

ملاحظه می‌شود که نظامیان اشغالگر پس از آنکه شایع کردند که شیخ احمد یاسین را تبعید کردند، موفق شدند از متهمان اعتراف بگیرند. متهمان در آن زمان در زندان و تحت شکنجه بودند و نمی‌توانستند حقایق را بفهمند و معتقد بودند که این کار صحیح است به همین سبب چیزهای زیادی را به شیخ نسبت دادند تا از شکنجه‌های خود بکاهند، اما بعداً برای آنان آشکار شد که نیروهای امنیتی دشمن آنان را فریب داده و

شیخ را نیز به زندان انداخته‌اند. اعترافات مذکور در تاریخ ۱۹۸۹/۵/۲۲ از یحیی السنوار گرفته شده است.

افراد مذکور ابتدا بازجویی شده و سپس محاکمه گردیدند و بعضی از آنان آزاد شدند و گروهی نیز همچنان در زندان به سر می‌برند.

این اطلاعات از اعترافات روحی مشتهدی و یحیی السنوار در ماه می سال ۱۹۸۹م در زندان مرکزی غزه در اثنای شکنجه و بازجویی آمده است.

اعترافات یحیی السنوار در ۱۱ صفحه در تاریخ ۱۹۸۹/۵/۲۳ م.

اعترافات محمد الشراحه شماره ۹ ص ۱ در تاریخ ۱۹۸۹/۵/۲۱ م.

این اطلاعات از منابع بازجویی‌ها گرفته شده که همه آن‌ها می‌تواند فقط فرضیه بوده و درست نباشد.

اعترافات نزار عوض الله در تاریخ ۱۹۸۹/۵/۲۵ در زندان مرکزی غزه.

اظهارات سابق.

همان منبع.

اظهارات جمیل عبدالرحیم حمامی ملقب به ابو حمزه در تاریخ ۱۹۸۹/۹/۲۰ م در

زندان غزه ص ۱.

فصل هفتم:

تصمیم انتفاضه

انتفاضه مردمی که در دسامبر سال ۱۹۸۷م به وقوع پیوست از ثمرات فکری شیخ احمد یاسین بود. ایشان از تصمیم گیرندگان و حامیان اصلی این حرکت بود. این تصمیم در تاریخ ۱۹۸۷/۱۲/۹ یعنی روز انتفاضه اتخاذ شد و پس از آن با ارائه راهکارهای اسلامی برای ادامه، تداوم یافت. جنبش حماس بعد نظامی انتفاضه را گسترش داد. سازمانی که شیخ یاسین وجودش را در تاریخ ۱۹۸۷/۱۲/۹ علنی ساخت در روز ۱۹۸۷/۱۲/۱۴ با صدور بیانیه‌ای تشکیل آن را به اطلاع عموم رساند.

در شب ۱۹۸۷/۱۲/۹ یعنی همان شبی که حادثه وحشتناکی در جاده منطقه صنعتی ایرز (نقطه اتصالی بین غزه و منطقه سبز) اتفاق افتاد شیخ احمد یاسین و تعدادی از دوستان ایشان از جمله عبدالعزیز رنتیسی (گوینده روایت مذکور) و صلاح شحاده و دیگران که در این تجمع شرکت داشتند، قیام عمومی را اعلام کردند.

این تجمع به دو گروه موافق و مخالف تقسیم شد، مخالفان اظهار داشتند که نیروهایی که در عرصه فعالیت هستند همان‌هایی هستند که مواضع ضد اسلامی دارند و انواع فشارها را بر مسلمانان روا می‌دارند، اینان از انتفاضه سود خواهند برد و در نتیجه پیوستن افرادی از توده مردم به آنان شخصیت خود را که به سبب عدم اقناع مردم نسبت به افکار و روش آنان به سستی گراییده بود باز یافته و رقیب طبیعی جنبش مقاومت اسلامی خواهد بود.

دلیل دیگر مخالفان این بود که انتفاضه ممکن است که تشکیلات اسرائیل را از نوار غزه و کرانه باختری بیرون رانده و این امر منجر به پیوستن این مناطق به اردن شود. اما شیخ و همراهانش تصمیم گرفتند که انتفاضه را آغاز کنند. شیخ گفت: چرا این گروه‌ها را وا نگذاریم. ما نباید در فکر این باشیم که این گروه‌ها سود خواهند برد یا نه. ما فقط باید عمل کنیم. ایشان افزودند، هر نظام عربی هر چه هم سنگدل باشد هزار مرتبه بهتر از موجودیت اسرائیلی است که هدفش فقط به چنگ آوردن جوانان ما و هتک حرمت نوامیس و دختران ماست. قطعاً هیچ نظام عربی این عمل را انجام نخواهد داد.

دکتر رنتیسی می‌گوید: در هنگام اتخاذ این تصمیم ما مطمئن بودیم که کار ما مفید خواهد بود و در آینده ثمرات خود را نشان خواهد داد. جنبش اسلامی به تجارب گذشته خود اعتماد کرد. دو ماه پیش از آن تصمیم به برپایی اعتصابات در نوارغزه گرفته بودند، زیرا که گشتی‌های ارتش و پلیس فشارهایی علیه جوانان پسر و دختر روا داشته بودند از جمله آنان را مجبور به رفتارهایی می‌کردند که دور از شئون عمومی و سنت‌های اسلامی و اجتماعی بود مانند اجبار جوانان به رقص در خیابان‌ها و بوسیدن پسران و دختران و وادار کردن تعدادی به تف کردن به روی دیگران همچنین به اقدامات دیگری از جمله تعیین مالیات‌های مختلف، ممنوعیت مسافرت، بازداشت‌های بی حساب و کتاب، آزار بی‌گناهان، تشویق خانه‌های فحشا و فساد، اشاعه مواد مخدر و مصرف مواد الکلی کشنده و غیره دست زدند.

اعتصاب موفقیت‌آمیز بود و از حمایت گسترده‌ای در نوار غزه برخوردار گشت که این امر منجر به فروکش کردن تجاوزات نیروهای ارتشی و پلیس گردید و وضعیت اندکی بهبود یافت. پس از آن جنبش اسلامی، اداره اعتصابات عمومی از سال ۱۹۸۲ را که در پاسخگویی به درخواست جمعیت پزشکان (که در آن زمان از جانب جریان اسلامی رهبری می‌شد) به راه افتاده بود در دست داشت و در اثنای این اعتصابات درگیری‌ها شروع شد و اماکن تجاری بسته شدند و شهرداری‌ها و مؤسسات عمومی نیز به آن پاسخ دادند و کرانه باختری نیز تا حدود زیادی از این کار متأثر شد. درگیری‌ها بین مردم و نیروهای اشغالگر به مدت سه هفته ادامه یافت که در خلال آن صدها تن از جوانان زخمی شدند.

دکتر رنتیسی می‌گوید: این تجارب موفق اعتماد ما را بیشتر کرد چرا که در آن زمان بسیار ضعیفتر از عصر روز انتفاضه بودیم.

جنبش اسلامی انتظار نداشت که انتفاضه منجر به آزادسازی فلسطین گردد چرا که این کار به تلاشی بیشتر از انتفاضه نیاز داشت ولی اقداماتی که شرح آن در پیش گذشت با پیامدهای آن از جمله سقوط جمعی شهرها و روستاهایی که نیروهای امنیتی خواستار تسلط بر آن‌ها بودند علت اتخاذ چنین تصمیمی از جانب جنبش بود. (آنگونه که دکتر رنتیسی می‌گوید) او می‌افزاید، تصمیم جنبش این بود که مردم را از حالتی که در آن به سر می‌بردند به در آورد و عزم و اراده آنان را تقویت کند و رغبت به زندگی آزادانه را در وجودشان پپروراند و جهاد عملی را به ایشان تعلیم دهد، زیرا

بسیاری از مردم به ذلت اشغال خو گرفته بودند و حتی افسران عالی‌رتبه مسئول در شهر و همکاران یهودی آنان را به جشن‌ها و خانه‌های خود دعوت می‌کردند و این اعمال بسیار خطرناک بود، اما انتفاضه تمام این مسائل را تغییر داد و تا حدود زیادی اصول جهاد و مبارزه مشترک را به آنان آموخت.

نامگذاری جنبش مقاومت اسلامی «حماس»

تصمیم برای آغاز انتفاضه همزمان با تشکیل حرکت مقاومت اسلامی که در ابتدای کار علامت اختصاری منشوراتش به (ح . م . س) معروف بود، گرفته شد. مدتی پس از آغاز فعالیت‌های اسلامگرایان عضو جنبش مقاومت اسلامی تصمیم گرفته شد که حرف الف به سه حرف اضافه گردد تا مدلول این کلمه با اهداف جنبش سازگار باشد. به این ترتیب کلمه «حماس» برگزیده شد. برخی از مسئولان مهم در جنبش نیز ابتدا به این کار رضایت نداشتند که از جمله ایشان صلاح شحاده مسئول شاخه نظامی جنبش بود، اما پس از آنکه این نام مقبولیت عمومی یافت ایشان نیز به آن رضایت دادند. دکتر رنتیسی می‌گوید: من در آن زمان در زندان بودم و مدتی بعد یعنی در تاریخ ۳/۴/۱۹۸۸ آزاد شدم. در همین زمان بود که بیانیه‌ای به نام مسئولان انتفاضه منتشر شد.

شیخ احمد یاسین و انتفاضه

آنگاه که انتفاضه در شب هشتم دسامبر ۱۹۸۷ پس از حادثه بیت حانون نزدیک منطقه صنعتی واقع در جاده ارتباطی غزه و سرزمین‌های اشغالی ۴۸م اتفاق افتاد (یک اتوبوس اسرائیلی به اتومبیل‌های فلسطینیان تیراندازی کرد که بر اثر آن ۴ کارگر فلسطینی شهید شدند)، هیچکس از مردم و حتی رهبران نیز فکر نمی‌کردند که انتفاضه برای مدتی طولانی تداوم یابد. همه بر این باور بودند که این قیام نیز مانند دیگر قیام‌های مردمی اندکی بعد فرو می‌نشیند و نظرشان این بود که حوادثی که باعث همگانی شدن آن گردیده، آن را طولانی کرده است و شدیدتر نیز خواهد شد و دلیل دیگر، اقدامات سنگدلان اشغالگر بود که خشم عمومی را برمی‌انگیخت. انتفاضه همه محاسبات را برهم زد، زیرا هر روز بر دامنه آن افزوده می‌شد. انتفاضه یک تفاوت اساسی دیگر نیز با قیام‌های دیگر داشت و آن سیمای کاملاً اسلامی آن بود. با نگاه به شعارهایی که سرداده می‌شد و ارتباط قیام با مساجد و رهبران جوان اسلامگرا که هدایت قیام را بر عهده داشتند، می‌توان به عمق آن پی برد.

رهبران مسلمان در نوار غزه احساس کردند که در مقابل وضع جدیدی قرار گرفته‌اند و ناچار باید برای کنترل و ساماندهی فعالیت‌ها چاره‌ای اندیشند و عدم چاره جویی و استفاده مناسب از این موقعیت به معنای آن است که آنان آمادگی لازم برای پیشبرد آن را ندارند. لذا اندکی پس از آغاز انتفاضه، گروهی از شخصیت‌های دست اندر کار فعالیت‌های اسلامی از جمله شیخ یاسین و شیخ صلاح شحاده و دکتر عبدالعزیز رنتیسی و غیره در منزل شیخ احمد یاسین جمع شدند و وضعیت را ارزیابی کردند و به توافق رسیدند که این تظاهرات‌ها را به صورت عمومی برگزار کنند و تصمیم گرفته شد که انتفاضه را با پررنگ‌تر کردن فعالیت‌های جنبش اسلامی ادامه دهند، زیرا این عمل فرصت مناسبی بود برای ابراز وجود جریان اسلامی و جهادی و احیای عملیات‌های جهادی. در جلسه‌ای که در منزل شیخ احمد یاسین و با حضور مهندس عیسی النشار و شیخ صلاح شحاده و دکتر رنتیسی برگزار گردید توافق شد که جنبش «حماس» بیانیه‌هایی صادر کند و شیخ احمد یاسین آن را به نقاط مختلف غزه بفرستد. در این جلسه همچنین مقرر شد که انتفاضه به فعالیت خود ادامه دهد و بوسیله بیانیه‌های صادر شده در نقاط دیگر نیز گسترش یابد.

مهندس عیسی النشار می‌گوید: تصمیم گرفته شد که انتفاضه بوسیله ارسال بیانیه‌ها به سایر نقاط نیز گسترش داده و در آن‌ها به مردم گفته شود که در چه روزهایی چه کارهایی انجام دهند. یعنی اعتصابات لازم است و انتفاضه با تمام توان مانند اعتصابات و تظاهرات‌ها ادامه یابد تا موانع به هر وسیله ممکن برداشته شود و نیز در مساجد مردم جهت مشارکت در این کار تشویق شوند(۴).

عیسی النشار می‌افزاید، در همه دیدارها شیخ یاسین می‌گفت که باید انتفاضه را ادامه دهیم تا آنکه یهود نوار غزه و کرانه باختری را ترک کنند(۵).

شیخ صلاح مصطفی شحاده نیز در اطلاعیه‌ای استراتژی جنبش اسلامی را در انتفاضه اینگونه تشریح می‌کند:

جریان انتفاضه با حداکثر توان با استفاده از ابزارهای زیر فعال شود:

أ. تظاهرات‌ها و راهپیمایی‌های گسترده.

ب: اعتراضاتی که با اعتصاب در روزهای معینی تشدید شود.

۱- زیان نرساندن به اموال عمومی و خصوصی.

۲- پرهیز از تخریب امنیت مردم.

۳- آسیب نرساندن به شهروندان یهودی جهت حفظ وجهه اسلامی انتفاضه. وی می‌افزاید، جنبش حماس در هنگام آغاز کار به صورت فردی و گروهی با شیخ یاسین در تماس بود. در آن هنگام مسئولیت تهیه منشور به سبب تجربیاتی که ایشان داشتند به خودشان واگذار شده بود و اگر یکی از برادران نظری در هر مسئله دینی یا ملی داشت پیش از آماده شدن نشریه به شیخ یاسین اطلاع می‌داد و منشور به عنوان ثمره تلاش گروهی انتشار می‌یافت (۶).

روشن است که سازمان‌هایی که پیش و پس از شعله‌ور شدن انتفاضه تأسیس شده بودند مانند «سازمان جهاد و دعوت» و «سازمان مجاهدین فلسطینی» در حرکت جدید که مسئول امور انتفاضه بود، ادغام شدند. سازمان «مجدد» (سازمان جهاد و دعوت) به عنوان شاخه امنیتی و «سازمان مجاهدین فلسطینی» به عنوان شاخه نظامی آن برگزیده شدند.

شیخ احمد یاسین در جنبش حرکت مقاومت اسلامی حماس همچنان که در گفته‌های شیخ صلاح مصطفی شحاده آمده است، سخنگوی رسمی حماس در مجامع عمومی، منتشر کردن بیانیه‌ها، برقراری تماس با امان و ناظر امور مالی بود (۷). شیخ احمد یاسین خزانه داری را با کمک خالد حبیب و سپس موسی ابو حسین از ساکنان منطقه شیخ رضوان، بر عهده داشت (آنگونه که در گزارش آقایان خالد حبیب و موسی ابو حسین آمده است) (۸).

در گزارش یکی از کارشناسان برجسته «اسرائیل» که فوق لیسانس در رشته تاریخ خاورمیانه است و ۸ سال در اداره کل اطلاعات و امنیت «اسرائیل» فعالیت داشته است درباره جنبش مقاومت اسلامی آمده است که، کلمه «حماس» مخفف کلمه عربی سازمان حرکت مقاومت اسلامی است که علاوه بر آن به معنای شجاعت و شهامت نیز هست. این سازمان با پیدایش انتفاضه کار خود را بویژه در نوار غزه آغاز کرد. سپس به کرانه باختری گسترش یافت. این جنبش آغاز انتفاضه را به خود منسوب می‌داند و سازمان بر این باور است که جداسازی دو مسأله تولد جنبش و شروع انتفاضه دشوار است. همچنین سازمان حماس افتخار می‌کند که صدور اولین منشورش انتفاضه را شعله‌ور کرد و در تداوم آن نقش بسزایی داشت. این جنبش فعالیت‌های نظامی خود را آشکار کرد و نشان داد که یک جنبش اسلامی است که با سرزمین فلسطین رابطه تنگاتنگی دارد و با اتخاذ مواضع تندروانه به اقداماتی تخریبی می‌انجامد (!)

این کارشناس اسرائیلی می‌افزاید: حماس دامنه فعالیت‌های خود را گسترش داده است تا افراد تندروی اسلامگرا را جذب کند و منازعه با اسرائیل را بر مبنای اصول اسلامی استوار سازد. وی می‌گوید: ایدئولوژی حماس بر اساس تفکر اخوان المسلمین بنا شده است و جهاد بر مبنای قواعد دین اسلام را به عنوان تنها راه آزادسازی فلسطین می‌داند که بر همه شخصیت‌های دینی و عموم مردم مسلمان واجب است و هر نظام سیاسی را که از قسمتی از فلسطین چشم‌پوشد غیر مشروع می‌شمارد و آن را به مثابه نادیده‌گرفتن دین می‌داند. این صهیونیست هدف حماس را اینگونه بر می‌شمارد «هدف اصلی حماس برپایی دولت فلسطین در تمام فلسطین است که به جهادی همه‌جانبه از سوی مسلمانان نیاز دارد» (۱۰).

در گزارش یک صهیونیست دیگر در کمیته مشاورین نظامی در تشریح عملکرد جنبش مقاومت اسلامی چنین آمده است: افراد این سازمان به انجام ۶۶ عملیات اعتراف کرده‌اند. در سال ۱۹۸۸م ۱۰ عملیات، سال ۱۹۸۹ تعداد ۳۲ عملیات، سال ۱۹۹۰م ۲۴ عملیات. عملیات‌های دیگری به وسیله نیروهای مسلح سازمان انجام شده است که هنوز کشف نشده‌اند. در این درگیری‌ها ۶ یهودی کشته شده‌اند که ۴ نفر غیر نظامی و دو تن دیگر سرباز بوده‌اند و ۱۹ نفر زخمی شده‌اند. این کارشناس تلفات عملیات‌هایی را که توسط حماس انجام گرفته، اینگونه شرح داده است:

۱۹۸۸/۳/۱۷م عملیات در شیخ رضوان به کشته شدن یک پیمانکار شرکت حفاری یهودی (عادی صباری) در تیراندازی به وی انجامید.

۱۹۸۸/۸/۱م در منطقه جباليا تیراندازی به سوی یک اتومبیل اسرائیلی که تلفاتی در بر نداشت.

۱۹۸۸/۱۰/۱۱م در منطقه الون موریه یک مین بر سر راه موشاف کشف شد.

۱۹۸۹/۲/۱۶م در جنوب نوار غزه، سرباز آفی ساسپورتس ربوده و کشته شد.

۱۹۸۹ / ۵/۳م در جنوب نوار غزه، یک سرباز به نام ایلی سعدون ربوده و کشته شد.

۱۹۸۹/۷/۹م مین‌گذاری و پرتاب پنج بمب دست‌ساز به سوی آمبولانس نظامی بر سر دو راهی بیت‌عاوا در الخلیل که یکی از بمب‌ها در داخل ماشین منفجر شد و یک سرباز جراحت مختصری برداشت.

۱۹۸۹/۱۰/۱۱م دو بمب دست‌ساز در الخلیل به سوی یک جیب‌نیروهای دفاعی

ارتش اسرائیل پرتاب شد.

۱۹۹۰/۶/۲ م انفجار مین بر سر راه عبور یک اتوبوس در مقابل حرم ابراهیمی در الخلیل که تلفاتی در بر نداشت.

۱۹۹۰/۷/۲۸ م انفجار یک مین در ساحل تل آویو که به کشته شدن یک دختر یهودی کانادایی و زخمی شدن ۱۴ نفر منجر شد.

۱۹۹۰/۹/۹ م یک یهودی هدف قرار گرفت و اتومبیل او پس از فرار وی آتش گرفت.

۱۹۹۰/۱۰/۱۰ م دو بمب در مزارع پنبه منطقه سورناتان کشف شد. این مزارع از

آن یکی از شهرک نشینان صهیونیست بود.

۱۹۹۰/۱۰/۱۲ م یک بمب دست ساز آتشنا در مزرعه پنبه متعلق به یک شهرک

نشین صهیونیست کشف شد.

۱۹۹۰/۱۰/۱۳ م دو بمب که برای سوزاندن مزرعه پنبه پنهان شده بود در جفعات

هشلوشاه کشف گردید.

۱۹۹۰/۱۰/۱۸ م در منطقه رمات هکوفیتش چهار بمب آتشنا در مزارع پنبه متعلق

به روستای تعاونی آن بود به دست آمد.

۱۹۹۰/۱۰/۳۰ م در شهر نابلس یک یهودی سوار بر یک وانت بار هدف حمله قرار

گرفت.

۱۹۹۰/۱۱/۲۸ م در رفح یک سرباز با چاقو هدف حمله قرار گرفت.

۱۹۹۰/۱۲/۱۴ م در کارخانه آلومینیوم شهر یافا ۳ یهودی به هلاکت رسیدند.

این کارشناس همچنین می افزاید علاوه بر حملاتی که ذکر شد باید ۱۵ حمله به

وسیله بمب نیز اضافه شود که در منطقه یهودا و السامره (کرانه باختری) و نوار غزه

صورت گرفته است.

پس از بازداشت اعضای جنبش مقاومت اسلامی در سال ۱۹۸۸ م به دست نیروهای

اسرائیلی شیخ احمد یاسین نزد فردی به نام اسماعیل ابوشنب که یک مهندس ۴۰

ساله از اهالی روستای شیخ رضوان است رفت و از او خواست که در بازسازی

شاخه های سیاسی و امنیتی جنبش به او کمک کند، زیرا تشکیلات جنبش پس از

دستگیری مسئولانش از هم پاشیده بود. او برنامه فعالیتها و اسلوب تحقق اهداف را

برای او تشریح کرد، سپس از اسماعیل ابوشنب خواست که از تعدادی از افراد که

مشخص کرده بود بخواهد که در این کار او را یاری دهند.

اسماعیل با این پیشنهاد موافقت کرد و وعده داد که با این افراد تماس بگیرد و رابطه سازمانی با این افراد برقرار کند. در ابتدای سال ۱۹۸۹م شیخ احمد یاسین به همراه نزار عوض الله به خانه اسماعیل ابوشنب در شیخ رضوان رفت و کسانی را که قرار بود از قبل در آنجا باشند، ملاقات کرد. این افراد سلامه الصفدی، عونی ابوسیف و ابراهیم ابومر بودند.

در نشست درباره وضعیت نوار غزه و ضرباتی که به جنبش وارد شده بود، صحبت و توافق شد که کار مانند پیش از حملات علیه جنبش، پی گیری شود و همچنین هریک از آن‌ها مسئول منطقه خود و مناطق مجاور خود باشد. به این صورت که تقسیم‌های مناطق رعایت گردد و در کار مسئولان اختلاط پیش نیاید. به همین دلیل افراد به شرح ذیل مسئولیت‌های مناطق مختلف را بر عهده گرفتند. سلامه الصفدی در غزه، عونی ابو سیف منطقه خان یونس و اردوگاه پناهندگان این شهر، ابراهیم ابو مر منطقه رفح، حسن المزمین اردوگاه‌های مرکزی خضر محجز منطقه جبالییا، اسماعیل ابو شنب معاون شیخ احمد یاسین در همه مناطق، شیخ احمد یاسین مسئول همه مناطق.

شیخ به علت نگرانی همگان از بازداشت به همین اقدام بسنده کرد، زیرا تبعات دستگیری رهبران جنبش هنوز باقی بود. شیخ همچنین اسماعیل ابو شنب را برای دریافت موجودی صندوق جنبش به سوی مسئول آن گسیل داشت.

شیخ احمد یاسین در زندان

شیخ در تاریخ ۱۵/۶/۱۹۸۹ م به همراه پسرش بازداشت شد تا برای فشار آوردن به ایشان در اعتراف به اتهاماتی که به او وارد کرده بودند، از فرزندش استفاده کنند. شیخ به شدت تحت شکنجه قرار گرفت و اشغالگران حتی به معلولیت جسمی او نیز توجهی نکردند. او را از خواب محروم و از انواع شکنجه‌ها در بازجویی از او استفاده کردند.

پس از پایان بازجویی‌ها او را به زندان الرمله منتقل کرده و به دور از زندانی‌های دیگر حبس کردند، زیرا از تأثیر ایشان بر زندانیان واهمه داشتند. صهیونیست‌ها او را از مردم جدا کرده و افرادی را با او همراه ساختند که در مواضع ایدئولوژیک بسیار با او فاصله داشتند. دو عضو جبهه ملی که افکار مارکسیستی داشتند و به شدت با دین مخالف بودند، هم بند ایشان بودند و برای شیخ احمد یاسین پرونده‌ای قطور از اتهام ایشان تشکیل دادند.

بند اول: عضویت در تشکیلات

توضیح: متهم (احمد اسمائیل حسن یاسین) از اوایل سال ۱۹۸۲ م در یک سازمان غیر قانونی فعالیت داشته است:

ا. در سال ۱۹۸۷ م به عضویت سازمان مجد درآمد که اهداف ذیل را دنبال می‌کرد: جمع‌آوری اطلاعات امنیتی و اعدام مزدوران و دست نشانندگان صهیونیست‌ها و حمله و تصاحب دارایی آنان.

آسیب رساندن به افراد مذکور.

توزیع بیانیه (نشریه سازمان).

اعضای سازمان مانند عضو مذکور به گردآوری اطلاعات مشغول بوده‌اند و همه این اطلاعات در نزد مسئولان سازمان به صورت مکتوب در نقاط مختلف و مساجد گوناگون در نوار غزه جمع‌آوری می‌شد و مغازه‌های افراد فوق الذکر (مزدوران و دست نشانندگان) به آتش کشیده می‌شد و خود افراد نیز به گروگان گرفته می‌شدند و سپس به قتل می‌رسیدند.

ب. از سال ۱۹۸۲ م عضو سازمان مجاهدین فلسطینی (شاخه نظامی) بوده است که هدف آن سازماندهی تیم‌های عملیاتی، به دست‌آوردن اطلاعات و انجام تمرینات نظامی به قصد حمله به نیروهای ارتشی و مقابله با نیروهای نظامی اسرائیلی و پلیس بوده است. اعضای این سازمان تمرینات نظامی زیادی را انجام داده و چند عملیات را به وسیله شاخه نظامی خود علیه نیروهای امنیتی انجام داده‌اند.

ج. از ماه دسامبر سال ۱۹۸۷ عضو جنبش مقاومت اسلامی بوده است که اهداف این جنبش به شرح ذیل است:

آزاد سازی سرزمین اشغال شده و بازگرداندن آن به آغوش اسلام.

مبارزه علیه دشمن صهیونیستی.

مخالفت تام و کامل با صلح.

وجوب جهاد مقدس.

به نظر این سازمان، نیروهایش در خدمت همه اهداف اسلام هستند.

شرکت در فعالیت‌های انتفاضه.

جنبش بواسطه مساجد در تمام نوار غزه و نامه‌های سری و نقاط کور ارتباط

مستمری را با اعضای خود برقرار کرد. این جنبش در سه نوع فعالیت دست داشت:

ا. امنیتی: گرد آوری اطلاعات درباره حوادث انتفاضه - برضد جاسوسان و مزدوران - و حمله به آنان و تصاحب اموال آنان و هماهنگ کردن گروه‌های مختلف و انتشار و توزیع بیانیه‌ها و نوشتن شعارهای ضد رژیم صهیونیستی.

ب. شاخه نظامی: این بخش ادامه‌دهنده راه مجاهدان فلسطین بود و به صورت مستقل عمل می‌کرد و هدف آن آموزش سلاح‌های سرد و گرم به فلسطینیان و عملیات بر ضد ارتش و نیروهای امنیتی بود.

ج. شاخه‌ای که به امور انتفاضه می‌پرداخت و فعالیت‌هایی از جمله، اخلال، ایجاد راه‌بندان، پرتاب سنگ، شعار نویسی و ممانعت از کار کارگران داشته است.

بند دوم: رهبری

توضیح: متهم مذکور (شیخ احمد یاسین) در سال ۱۹۸۶م یا نزدیک به آن به کمک چند نفر دیگر یک سازمان مخالف را بنیان نهاد. او به همراهی یحیی السنوار و خالد الهندی سازمان «المجد» را پایه‌گذاری و اهدافی برای آن مشخص کرد. متهم مذکور یحیی السنوار را به عنوان فرمانده بخش جنوبی سازمان و خالد را فرمانده شمالی نوار غزه برگزید.

متهم از اوایل سال ۱۹۸۲م یا نزدیک به آن همکاری‌هایی برای تشکیل سازمان ممنوعه «مجاهدان فلسطینی» ارائه داده است و در سال ۱۹۸۷م به کمک افرادی مانند صلاح شحاده آن را بازسازی کرد.

در دسامبر سال ۱۹۸۷م یا نزدیک به آن همکاری‌هایی جهت پایه ریزی سازمانی غیر قانونی داشته است که در ماه دسامبر تصمیم به ایجاد جنبش حماس گرفته شد تا بر ضد اشغال «اسرائیلی» اقداماتی انجام دهد و راهپیمایی‌هایی را برگزار کند. متهم مذکور علاوه بر این اقدامات شش تن را به خانه خود دعوت کرد. در این نشست سازمان حماس را بنیان نهاد تا در انتفاضه شرکت و مردم را به سوی خود جذب کند. در این نشست متهم شش نفر را به سازمان جذب کرد و هرکدام را به عنوان مسئول یکی از مناطق برگزید و از ایشان خواست که دیگران را برای این کار آماده کنند.

بندهای ۷ و ۸ و ۹، دست داشتن در قتل عمدی تعدادی از مزدوران به سبب آمریت و موافقت با آن و همچنین اتهام به کشتن یک نفر دیگر.

بند دهم: نگهداری سلاح

توضیحات: متهم مذکور در سال ۱۹۸۷م در نگهداری اسلحه دست داشته است.

بند یازدهم: اخلاگری

توضیحات: متهم از تاریخ غیر مشخصی با همکاری چند تن دیگر اقدام به مختل کردن امنیت عمومی کرد که اهم فعالیتش به شرح ذیل است:

متهم در ماه دسامبر سال ۱۹۸۷م به همکاری دیگر اعضای کادر حماس منشوراتی را در بین مردم توزیع کرد که در آن‌ها تاریخ حملات و ایجاد موانع و فعالیت علیه نیروهای نظامی ذکر شد و شامل پرتاب سنگ و منع کارگران از کارکردن برای صهیونیست‌ها بود تا مردم را به فعالیت در انتفاضه وا دارد. متهم به اعضای سازمان دستور داد که شعارهای مخالف رژیم صهیونیستی را که در بیانیه‌ها موجود بود در اماکن مختلف بنویسند و اعضا نیز به این دستورات عمل کرده‌اند.

متهم مسئولیت بیانات منتشر شده از حیث متن، کتابت و توزیع را به گردن گرفت و برای توزیع‌کنندگان نامه‌هایی فرستاد که در آن‌ها زمان ارسال بیانیه‌ها را به آن‌ها یادآوری کرده است بدون آنکه خود با آن‌ها دیدار کرده باشد.

متهم در ژانویه ۱۹۸۸م با جمیل حمامی ملقب به ابوحمزه دیدار کرد و از او خواست که در توزیع منشورات حماس در کرانه باختری با او همکاری کند و نیز از او خواست که نسخه‌هایی از آن را به وسیله فاکس برای اخوان المسلمین اردن بفرستد.

بند دوازدهم: آموزش نظامی

توضیحات: متهم مذکور از سپتامبر ۱۹۸۸م یا نزدیک به آن در آموزش‌های نظامی ممنوعه دست داشته است. نامبرده ابتدا حسن الصیفی را وارد صفوف مجاهدان کرد تا با یهودیان بجنگد، سپس به او گفت که محمد الشراحه سلاح دارد و او می‌تواند بوسیله آن به دیگران آموزش دهد و همچنین به او گفت که کد رمز شراحه ۱۰۱ است. سپس حسن و سه تن از دوستان او با شراحه تماس گرفته و در زمان‌های متفاوت از شراحه آموزش نظامی آموخته‌اند.

بند سیزدهم: توطئه

توضیحات: نامبرده در زمان‌های مختلف به کمک دیگران به توطئه چینی مشغول بود که به سبب آن به بیش از سه سال زندان محکوم شده است که موارد زیر از آن جمله است:

- أ. نامبرده محمد علیان را در خدمت مجاهدان قرار داد و دریافت که او در ساختن بمب مهارت دارد، لذا به عزالدین المصری اطلاع داد و آن‌ها را به یکدیگر مرتبط ساخت.
- ب. صلاح شحاده به متهم اطلاع داد که محمد شراحه سلاح دارد (کلت و

کلاشنیکوف) و قصد دارد به ارتش ضربه بزند و به همین منظور احتیاج به مقداری پول دارد و نامبرده (شیخ احمد یاسین) نیز با پرداخت پول به او موافقت کرد. ج. صلاح شحاده بار دیگر در ماه ژوئن ۱۹۸۸م با متهم تماس گرفت و گفت که شراتحه برای او پیغام فرستاد که برای خرید تعدادی (۵۰ عدد) نارنجک دستی به مقداری پول نیاز دارد که متهم نیز مبلغ ۵۰۰ دینار برای خرید نارنجک‌ها به او داد. د. در مارس ۱۹۸۹ م یا نزدیک به آن پیغامی از طرف یحیی السنوار و روحی مشتھی که در زندان غزه بودند به متهم رسید که در آن از او خواسته بودند در فرار آن‌ها از زندان به آن‌ها کمک کند. متهم (شیخ احمد یاسین) نیز به واسطه منیر المعصوبی نام‌های برای نزار عوض الله فرستاد که در آن از او خواسته بود که به آن دو نفر کمک کند که او نیز دو اتومبیل را برای حمایت از آن‌ها ساعت سه صبح در نزدیکی بازداشتگاه آماده کرد.

بند چهاردهم: لطمه‌زدن به امنیت منطقه (که بسیار مفصل است!).

بند پانزدهم: دسیسه چینی

توضیحات: متهم در ماه مه ۱۹۸۹ م برای مخالفت با محکومیت بیشتر از سه سال خود با نفراتی دیگر به توطئه چینی دست زده است. در تاریخ ۱۹۸۹/۵/۱۸ م حسن الصیفی به او گفت که محمد نزار از تیم محمد شراتحه به وسیله نیروهای امنیتی به سبب قتل دو سرباز به نام‌های آفی ساسبورتاس و ایلان سعدون تحت تعقیب قرار گرفته است. متهم مذکور نیز به حسن گفته است که تا جای ممکن به این فرد تحت تعقیب کمک شود. (۱۲).

فصل هشتم:

محاكمات

رژیم تل آویو به علت ترس از وخیم‌تر شدن اوضاع در مناطق مختلف و خشونت‌ها آنگونه که رژیم ادعا می‌کرد در محاکمه شیخ احمد یاسین تردید داشت، زیرا که بنا به گفته آنان شیخ احمد یاسینی که در دفعه گذشته در برابر دادگاه‌های غزه در منطقه الجلاء محاکمه شد، غیر از آنی است که اینک محاکمه می‌شود، زیرا او اینک به عنوان رهبر جنبش مقاومت اسلامی برای خود و جنبشش محبوبیتی گسترده کسب کرده است.

دلیل دیگر ترس رژیم نیز این بود که مبادا افراد شیخ به یک قیام دست زنند و با آزادکردن وی ضربه محکمی به اعتبار نیروهای امنیتی رژیم وارد آورند. این‌ها دلایلی است که رژیم به هیچ وجه موافق رخ دادن آن‌ها نیست و چه بسا که محاکمه وی در یک منطقه دیگر غیر از غزه حضور معمول عموم مردم در محاکمات امثال شیخ و تبعات امنیتی پیرو آن را کاهش دهد.

به همین سبب رژیم صهیونیستی محاکمه شیخ را به نزدیکی منطقه صنعتی ایرز انتقال داد. این منطقه در نزدیکی مرزهای «اسرائیل» (فلسطین اشغالی ۴۸ میلادی) قرار داشت که نزدیک به محل استقرار نیروهای نظامی رژیم صهیونیستی در شهرک‌های اشغالی «نیسانیت» و «ید مردخای» و خود منطقه ایرز هم مملو از نیروهای نظامی است، زیرا این منطقه گذرگاه شمالی منطقه غزه به داخل سرزمین‌های اشغالی ۴۸م بوده و از غزه بسیار دور است و ممکن نیست که تعداد زیادی از مردم در آنجا جمع شوند. همچنین می‌توان منطقه را بوسیله تانک‌هایی که در شمال و جنوب مستقر هستند، محاصره کرد. در غرب نیز شهرک نیسانیت قرار دارد که هیچ راه عبوری از آن متصور نیست.

در چنین وضعیتی، ایرز بهترین منطقه‌ای بود که برای محاکمه شیخ احمد یاسین که اشغالگران او را مسبب انتفاضه و پدر روحی آن و جنبش نظامی آن در نوار غزه و کرانه باختری می‌شناخت در نظر گرفته بود.

به همین سبب در ۲ ژانویه ۱۹۹۰ روز محاکمه شیخ احمد یاسین رژیم، منطقه

صنعتی را تعطیل و از ورود کارگران فلسطینی به آن جلوگیری کرد. همزمان واحد ویژه‌ای را نیز در مراکز درمانی به حال آماده باش در آوردند.

این اقدامات به خودی خود اهداف رژیم را از دور کردن محل محاکمه شیخ برای فلسطینیان روشن ساخت و موجب خشم مردم از این اقدام اشغال‌گران شد، اما هیچ چیز را تغییر نداد.

در ساعت نه صبح روز چهارشنبه نیروهای زیادی به همراه اتومبیل‌های جیب نظامی اتومبیلی را در محاصره داشتند که به یک تک سلولی قفس مانند شبیه بود و شیخ احمد یاسین در آن قرار داشت. این کاروان نظامی از زندان نظامی الرمله حرکت کرد و به منطقه‌ای که پر از نیروهای نظامی و پلیس و ارتش بود، وارد شد. تعداد زیادی از خبرنگاران با دوربین‌هایشان و تجهیزات تلویزیونی و تعدادی از اعضای خانواده شیخ و وکیلان مدافع وی و همچنین بعضی از افراد خانواده‌های سربازان آفی ساسبورتان و ایلان سعدون که بنا به گفته مأموران تحقیق، ربوده و سپس کشته شده بودند نیز در این محل جمع شده بودند.

دو پلیس صندلی چرخدار شیخ را به داخل سالنی که دادگاه به ریاست کلنل ایلی زخرمان رئیس دادگاه نظامی نوار غزه و با حضور بانیر رایینو فیتس و موشیه جیل و دادستان‌های نظامی لیئو لیفیه و آفی لیفی، در آن تشکیل می‌شد، هدایت کردند. وکلای مدافع هم یکی فایز ابو رحمة نماینده سابق وکلای غزه و عادل خلیفه دبیر کانون وکلای غزه در آن زمان، عبدالملک دهامشه و ناظم عویضه و ابراهیم ابو دقه و عمر البرس و عبدالکریم شبیر بودند که در جایگاه اختصاصی خود، قرار گرفتند.

هنگامی که دادگاه تصمیم گرفت لایحه اتهامات را بخواند، عبدالمالک دهامشه که به نیابت از موکل خود و دیگر همکارانش سخن می‌گفت دادگاه را سرزنش کرد و گفت که تا آن لحظه، هیچ برگی از پرونده اتهامات را در اختیار او و همکارانش قرار نداده‌اند. شیخ نیز دادگاه را فاقد صلاحیت شرعی و قانونی برای محاکمه خود دانست و گفت: این دادگاه به سبب آنکه به اشغالگران اعتبار شرعی و قانونی ندارد.

شیخ افزود: یکی از قضات سخنان او را سه بار قطع کرده است و این کار او بر روند محاکمه تأثیر گذار خواهد بود، زیرا او را به یک مناقشه سیاسی وادار کرده است. قضات دادگاه اعتراضات وکلا و شیخ را مردود دانستند و دادستان ادعا کرد که این دادگاه قانونی است و هنگامی که وکلای مدافع سؤالی را مبنی بر اینکه آیا قانونی بودن

این دادگاه بر اساس توافقات ژنو است؟ جواب داده شد که صلاحیت این دادگاه را فرماندهی نظامی نوار غزه تأیید می‌کند. وکلای مدافع ابراز داشتند که فرمانده نظامی منطقه، اشغال (سرزمین دیگران) را قانونی می‌داند.

رئیس هیأت قضات خواندن دادخواست اتهام علیه شیخ احمد یاسین را آغاز کرد که شامل پانزده بند بود. در نهایت دادگاه تصمیم گرفت که ادامه دادگاه به جلسه دیگری موکول شود، بدون آنکه تاریخ و علنی و غیر علنی بودن آن را مشخص کند. این جلسه به مدت سه ساعت طول کشید و وکلای مدافع به خواندن دفاعیات علیه بندهای اتهامی پرداختند در اثنای جلسه مناقشه‌ای بین شیخ احمد یاسین و هیئت دادگاه درگرفت که در آن شیخ فعالیت‌های خود را در تأسیس سازمان‌ها و مقاومت علیه اشغالگری واجب دانست و آن را از حقوق قانونی خود شمرد و تأسیس حماس را افتخار دانست و تأکید کرد که این سازمان، یک انجمن سیاسی است که تنها هدفش تضمین حقوق ملت فلسطین است تا از حق زندگی در امنیت و آرامش در سرزمین خود برخوردار باشد. در اینجا یکی از قضات سخن شیخ را قطع کرد و گفت که آیا می‌توانید مرزهای این سرزمین را مشخص کنید که جواب داده شد: در حال حاضر و در اینجا نمی‌توان مرزها را مشخص کرد و بحث ما نیز اینک مشخص کردن دولت فلسطین و اسرائیل نیست و تاکنون نیز مرزهای آن معین نشده است، پس چگونه از یک سازمان که در حال مبارزه برای مشخص کردن مرزهای خود است می‌توان توقع داشت که آن را معین شده بداند. رئیس دادگاه دخالت کرد و گفت: ما در حال حاضر درباره حل مسأله فلسطین بحث نمی‌کنیم. گفتگو در همین جا پایان پذیرفت.

وکلای مدافع در خلال پاسخ به اتهامات گفتند که متهم و سازمانش مدافع صلح بوده و از آن استقبال می‌کنند اما نه آن صلحی که از طرف دولت اشغالگر و مزدوران آن‌ها تحمیل شود. آنان افزودند، حماس اساساً یک سازمان سیاسی است اما هنگامی که راهی سیاسی فرا روی خویش ندید از راه‌های دیگر اقدام کرد، زیرا هیچ راه حل مسالمت‌آمیزی نیافت. در اینجا بین دادستان و وکلای مدافع و با تأیید دادگاه توافق شد که دادخواست به طور کامل خوانده نشود و در عین حال دادستان بقیه موارد اتهام را جهت بررسی به وکلا بدهد تا ادامه دفاعیات به بعد موکول شود و پس از آنکه وکلای مدافع از مفاد اتهامات آگاه شده و موضع خود را مشخص کردند بدون تعیین زمان به دادگاه اعلام کنند.

وکلای مدافع همچینین به شکنجه شیخ احمد یاسین به دست بازجویان شاپاک اعتراض و در خواست کردند که نام‌های بازجویان برای دعوت از سوی دادستانی به آنان داده شود. روزنامه «صوت الحق» می‌نویسد که شیخ یاسین در روز محاکمه به یکی از خبرنگاران این روزنامه گفت، که «ما خواهان صلح هستیم چرا که دین اسلام بر حفظ انسان و حیات آن تأکید دارد. ما صلحی را خواهانیم که حقوق، سرزمین، آزادی و حیات ما را در سرزمینمان تضمین کند، اما مادامی که دشمنان صلح ما را از رسیدن به آن محروم می‌کنند، هیچ راهی در برابر ما باقی نمی‌ماند مگر آنکه به هر وسیله‌ای که در دست داریم برای رسیدن به این صلح تلاش کنیم.

شیخ افزودند، حق فطری و طبیعی ماست که در مقابل اشغالگری از خود دفاع کنیم و بر هر کسی که ادعای حمایت از حق را می‌کند و خود را الگوی عدالت می‌خواند به جای آنکه از مدافعان از حق بخواهد که به مبارزه خود پایان دهند به هر وسیله‌ای که در دست خود دارد از نیروهای اشغالگر بخواهد که از سرزمین فلسطین عقب نشینی کنند و نیز محاکمی که ادعای دفاع از حقیقت را دارند سربازان اشغالگران را محاکمه کنند و اول از همه آنانی را که هر روز کودکان و سالخوردگان و زنان را در فلسطین اشغالی قتل عام می‌کنند و همه می‌دانند که صدها و هزاران نفر به دست آنان شهید شده‌اند، به مجازات اعمال خود برسانند. همه باید بدانند که ما تا به امروز حتی یک کودک یا پیر و یا حتی یک زن را نکشته‌ایم.

ما مقاومت خود را از راه‌های قانونی ادامه خواهیم داد و نیز از اسلام راستینی که به انسان‌ها قوانین جنگ و صلح و احترام به حقوق انسان و حفظ کرامت را آموخته است، کمک می‌گیریم و از کسانی که حق دفاع از خود و حقوقمان را انکار می‌کند می‌پرسیم که آیا خودتان زندگی در زیر سیطره اشغالگران را می‌پذیرد؟

دین اسلام اساس عدالت را بنا نهاده و زندگی عادلانه و شرافتمندانه را برای همه ملت‌هایی که سایه خود را بر سر آنان داشته، محقق ساخته است. یهودیان نیز در سایه اسلام و دولت‌های اسلامی پناهگاهی مطمئن یافته‌اند و اسلام آنان را از حق و عدالت و معاملات آزاد حتی در زمان‌هایی که دولت‌های دیگر نیز آنان را تحت فشار قرار می‌دادند، محروم نساخته است، اما همین یهود راه حل عادلانه را نپذیرفتند و ملت فلسطین را آواره کردند و طی ده‌ها سال بدترین شکنجه‌ها را به آنانچشانند. ای یهودان، اگر شما این را انکار می‌کنید پس چرا اجازه نمی‌دهید که این ملت به وطن

خویش بازگردد؟ آیا یهودیان روسیه و اتیوپی نسبت به فلسطینیان از بازگشت به وطن خویش و زندگی در آن مستحق‌ترند؟

یهودیان از پراکندگی در جهان رنج بسیار برده‌اند اما وقتی که فرصتی دست داد گمان بردند که راه حلی پیدا شده است و آن هم به حساب ملت فلسطین. آنان با وصف اینکه برای ملت فلسطین مشکلی ایجاد کرده‌اند و دردسرهای فراوانی برای آنان آفریده و رنج‌های بسیار بر آنان وارد ساخته‌اند، اما مشکل آنان هنوز حل نشده باقی مانده است و حل نخواهد شد مگر زمانی که مشکل فلسطینیان حل شود و به حقوق عادلانه خویش در سرزمین خود دست یابند. یهودیان نباید فجایی را که علیه ملت فلسطین مرتکب شده‌اند، تکرار کنند» (۳).

در ادامه این محاکمه و پس از پایان جلسه اول آن استاد فایز ابو رحمت نماینده سابق کانون وکلای مدافع در نوار غزه گفت: محاکمه عادی بود اما به آشکارا شکل سیاسی به خود گرفت و ناظران بر این باورند که شکل سیاسی این محاکمه از سوی رژیم اسرائیل به این بهانه صورت گرفته است که سازمان حماس را با محاکمه رهبر آن یعنی شیخ احمد یاسین محاکمه کند (۴).

وکلای مدافع سپس برای رد دادخواست اتهام علیه شیخ به رایزنی با او پرداختند تا دفاعیه آماده شود و به دادستانی نظامی در غزه تحویل گردد. در دفاعیه چنین آمده است:

۱- متهم سازمان حماس را در حالی بنا نهاد که این کار نه تنها حق طبیعی او بوده است بلکه به عنوان یک واجب اساسی انسانی، اسلامی و فلسطینی است، زیرا ده‌ها سال است که سرزمین فلسطین و گروه‌های بی‌شماری از مردمش مانند متهم زیر سیطره اشغالگران قرار دارند.

۲- متهم همچنین می‌افزاید که جنبش مقاومت اسلامی حماس جنبشی سیاسی است و هدف اصلی و اولیه آن تضمین حقوق ملت فلسطین و زندگی مسالمت آمیز و در آرامش در سرزمین فلسطین است و این سازمان همچنان برمسالمت آمیزبودن راه خود و عدم استفاده از خشونت تأکید دارد.

۳- ملت فلسطین و خود متهم به زور از سرزمین و وطن خویش بیرون رانده شده‌اند و سپس صدها روستا و هزاران خانه ویران و خودشان آماج حملات ترور و قتل عام‌های گسترده قرار گرفته و هر روز نیز سلسله فشارها و تزییع حقوقشان ادامه دارد. این ملت هیچ پایانی برای اشغال سرزمینش به وسیله

دشمنان نمی‌بینند و تنها زبانی که متهم تاکنون با آن مخاطب قرار گرفته، زبان جنگ و قتل و فشار و آوارگی بوده است.

۴- معتقدان به عقیده اسلامی همچنان که متهم و جنبش وی به آن ایمان دارند، استفاده از جنگ و خشونت را تنها برای نابود کردن ظلم و فساد و برپایی عدل به جای آن می‌دانند، زیرا هدف از بهره‌گیری از جنگ از میان برداشتن ظلم و فساد است و نه نابودی انسان‌ها. و هرکس که از ظلم دفاع کند و بوسیله قدرت و خشونت بخواهد که از نابودی آن جلوگیری کند، باید با او نیز جنگید و متهم و جنبش و همه معتقدان به اسلام با او مبارزه می‌کنند و نابودی ظلم و فساد و برپایی عدالت به جای آن را وظیفه خود می‌دانند و هر زمان که از بین بردن ظلم میسر بود نیازی به نابودی مدافعان آن نیست و نابودی آنان از ابتدا نیز هدف نبوده است اما آنان مانعی در سر راه کسانی که به تحقق هدف می‌اندیشند قرار گرفته‌اند و هرگاه که از کار خویش دست بردارند، نیازی به جنگ با آنان نیست.

۵- متهم و جنبش مقاومت اسلامی همه مردم را مساوی می‌دانند و بر اساس این اندیشه با آنان برخورد می‌کنند همچنان که دینشان آنان را به این امر دستور می‌دهد، اعضای این جنبش هنگامی که در تلاش برای نابودی ظلم و فساد هستند هیچ فرقی را در بین کسانی که حامی این ظلم و فساد هستند قایل نمی‌شوند، و فرق نمی‌کند که از چه دین و عقیده‌ای باشند و هرکس که باطل و فساد را تایید کند و برای دفاع از آن به خشونت متوسل شود باید با او جنگید حال چه کافر باشد و چه وابسته به هردینی حتی اسلام. متهم و جنبش اسلامی در جنگ علیه ظلم مقید به قوانین و احکامی هستند که اسلام آن را برای زمان نبرد وضع کرده است و این قوانین و احکام از بهترین قوانین و احکامی هستند که بشر تاکنون آن را شناخته است.

۶- متهم بر این باور است که آنچه به صورت روزمره در فلسطین رخ می‌دهد، از قتل ملتش گرفته تا آوره کردن و تخریب منازل و توهین به کرامت انسان که هر روز در برابر چشم و گوش جهانیان رخ می‌دهد و هنگامی که صدای این جهان بلند شده و نور آن بسیاری از نقاط عالم را فرا گرفت که اشغال و تخریب منازل بس است، جور و ستم در همه اشکالش بس است و ظلم علیه ملت

فلسطین که ده‌ها سال است ادامه دارد باید متوقف شود، انکار حقوق اساسی و ابتدایی در تصمیم‌گیری درباره سرنوشت و سرزمین این ملت کفایت، این فریادها به گوشه‌های کر و ناشنوی اشغال و اشغالگر برخورد کرده و باز می‌گردد. در این حال متهم و جنبش مقاومت خوب می‌دانند که آنان در برابر اشغالگری بیگانه و خشونت طلب قرار دارند که هیچ حقی برای آنان قایل نیست و حتی وجود آنان را نیز انکار می‌کند و هیچ زبانی جز زور و خشونت را نمی‌فهمند و تفنگ تنها وسیله‌ای است که می‌تواند به کمک آن با آنها صحبت کند.

۷- به همین سبب متهم و جنبش مقاومت اسلامی به حق اساسی و مشروع خود در دفاع از خود پناه بردند و مانند هر ملت دیگری که در سرزمین خود زندگی می‌کند با هر وسیله ممکن به دفاع از خود در مقابل اشغالگر که موجب اخلاص در نظام او در همه اشکال شده خواهد پرداخت و با همه وسایل از راهپیمایی گرفته تا اعتصاب و پرتاب سنگ یا توزیع بیانیه به همه جهان اعلام خواهد کرد که از دست اشغال و اشغالگر ناراضی است و اینک زمان توقف این حال است و آتش اشغال و جور و ستم باید از گردن آنان برداشته شود.

۸- هنگامی که متهم و جنبشش از سلاح استفاده کردند آن را به سوی ارتش و سربازان اشغالگری که از اشغال دفاع می‌کنند و با قدرت سلاح مانع از نابودی آن شده‌اند نشانه رفتند و حتی یک کودک یا سالخورده و زنی را هدف قرار نداده‌اند و در همان زمان متهم و جنبش مقاومت اسلامی و همه جهان شاهدند که در سال‌های گذشته بویژه سه سال اخیر انتفاضه، ارتشی منظم و آموزش دیده از جانب دولتی مدعی دموکراسی تعداد بی‌شماری از پیران و زنان و کودکان را قتل عام کرده است.

۹- در حالی که متهم و جنبشش از زندگی در سرزمین و وطن خود مانند دیگر هموطنان فلسطینی خود منع شده‌اند، اشغالگری بیگانه و ستمکار و ظالم این سرزمین را برای خود و فقط برای خود می‌خواهد، او سرزمین فلسطین را خالی از صاحبان آن و مردمش می‌خواهد، ملت فلسطین نیز خاک این سرزمین را با خون خود آبیاری کرده و صدها سال است که آن را حاصلخیز کرده است. این تنها و آخرین سیاست آنان (اشغالگران) نیست که آن را فقط

اعلام کرده باشند، بلکه عملاً و با تمام تلاش و پافشاری در فکر تحقق آن هستند. چه معنایی دارد که یهودیان «فلاشه» و روسیه و کشورهای دیگر از حقوق عادلانه و بهتری نسبت به ملت فلسطین برخوردار باشند ولی خود این ملت در سرزمین خود از حقوق اولیه خود محروم باشد و آن یهودیان در سرزمین ما از امنیت و آرامش بیشتری نسبت به ما برخوردار باشند. این فقط بدان معناست که اشغال سرزمین فلسطین و از بیخ برکندن ملت آن و آواره کردنشان و ویران کردن منازل و روستاهای محل سکونتشان تنها هدف آشکار آنان و ثمره تلاش اشغالگران صهیونیست در طول چند دهه گذشته و جمع فرقه‌های مختلف یهودی از سراسر جهان و دعوت برای زنده کردن ملت اسرائیل در وطن، و همزمان آواره کردن فلسطینیان در تمام جهان و این را آزادسازی وطن و نجات آن نامیدن است.

در مقابل همه این مواضع نژادپرستانه و ظالمانه که اشغالگران آن را عملی ساخته‌اند، متهم و جنبش مقاومت اسلامی یکپارچه و متحد به همه جهان اعلام کرد که ما می‌خواهیم در وطن خود به حیات خویش ادامه دهیم و همه ساکنان فلسطین چه مسلمان و چه مسیحی و چه یهودی با مساوات کامل و در زیر سقف یک آسمان و قانونش زندگی کنند. قانون الهی که مساوات را در همه حقوق و زندگی عادلانه برای همه کسانی که تحت لوای آن به سر می‌برند - حتی حیوانات - تضمین می‌کند، احساس خلیفه مسلمانان حضرت عمر بن خطاب را در این زمینه می‌بینیم که چگونه خود را در برابر همه آن‌ها مسئول می‌داند و از مجازات کوتاهی نسبت به اجابت خواسته‌های آنان می‌ترسد. تجربه عملی نیز ثابت کرده است که در طول چند صد سال مسلمانان چگونه با نصاری و یهود با عدالت و مساوات تحت این سایه از نعمت امنیت و آرامش برخوردار بوده‌اند، در این نظام، ظالم و مظلوم، گروه فشار و غیره وجود خارجی نداشته‌اند، بلکه حاکمیت و حکومت از آن خدا و نظام عادل و حکیمانه‌اش بود.

۱۰- متهم می‌افزاید که با وجود معلولیت جسمی و بی‌حسی در همه بدن، جز عقل و چشمان و اندکی قوت انگشتان که امکان استفاده از قلم را به او می‌دهد، تنگی نفس و ناراحتی‌های ریوی و گوش و درد سینه و حساسیت‌های روبه افزایش در سر و صورت و بیشتر اعضای بدن که باعث سوء هاضمه و بی‌اشتهایی و بواسیر شده است و علی‌رغم همه این‌ها که حکومت اسرائیل و

همه مسئولانش از آن باخبرند، آنان از بازداشت وی در روز ۱۸/۵/۱۹۸۹م پرهیز نکرده و نیز هنگام پاسخ به اتهامات وارده بر او، بازجویان او را کتک زده و آسیب‌های فراوانی بر صورت و گونه‌ها و قفسه سینه و رگ‌های خونی گردن او وارد آوردند که باعث بی‌هوشی و فلج‌شدن کل بدن او شد و کبودی‌ها به مدت طولانی در پوست و بدن او قابل مشاهده بوده است، به مدت چهار شبانه روز نیز اجازه خواب و استراحت را مطلقاً به او نداده‌اند که این امر منجر به بارها افتادن وی از روی صندلی و بی‌هوشی و از دست دادن همه حواس و تورم پاها و تمام بدن گردید و وضعیت جسمانی وی به وخامت گرایید که پزشک زندان به محض معاینه دستور افزایش مقدار خواب و استراحت و انتقال به بیمارستان «الرملة» را جهت مداوا و درمان صادر کرد. همه این‌ها پس از گرفتن اعترافات مختلف بدون اعطای حق آزادی بیان به متهم بوده است. آنچه در لایحه موسم به ورقه اعتراف نامه نوشته شده است صحت ندارد. ایشان همچنین به امضای مسایلی مجبور شد که قبل از آن برای بازجویان کاملاً شناخته شده بود و آنچه از متهم خواسته شده بود فقط اقرار به صحت آن بود که او اینکار را انجام داد.

سپس دفاعیه‌ای از طرف وکلای مدافع شیخ یاسین به ریاست دادستانی نوارغزه تحویل شد که در آن اتهامات به تفصیل و دقت رد شده بود.

پاسخ به اتهام اول:

أ. عضویت در سازمانی غیر قانونی به نام «مجد» در سال ۱۹۸۷م. هیچ سازمانی آنگونه که از اتهام فهمیده می‌شود وجود ندارد اما نامگذاری دو نفر که در اصل برای کار خود برگزیده بودند و متهم نیز عضو آن نبوده است و متهم چنین می‌پندارد اگر وجود چنین سازمانی ثابت شود باز نمی‌توان آن را غیر قانونی نامید، متهم هیچ مسئولیتی در قبال اعمال سازمان مجد نداشته است و هیچ ارتباط مستقیمی نیز با هیچ‌یک از اعضای آن ندارد اگر هم فرض بر این باشد که ایشان بعد از وقوع حوادثی از آن‌ها آگاهی یافته است.

ب. عضویت در سازمان مجاهدان فلسطینی که هدف آنان جمع‌آوری سلاح و آموزش آن برای انجام اعمال زیان آور و جنگ علیه دولت اسرائیل و ارتش آن همچنین اجرای عملیات‌های مشابه همچنان که در لایحه اتهامات آمده است.

پاسخ: متهم برای بار دوم اظهار می‌دارد که هیچ سازمان خاص یا سازمان غیر قانونی موجود نیست و علی‌ایحال متهم در این سازمان عضو نبوده است با اینکه علی‌رغم اتهامات وارده در بعضی از احیان چیزی درباره فعالیت‌های آن‌ها شنیده است. اما آنچه درباره تأسیس این سازمان در سال ۱۹۸۲ م نوشته شده است عاری از صحت و لازم به ذکر است که متهم با کسانی دیگر در همان زمان به خاطر فعالیت‌های خود محاکمه شده و وارد کردن اتهام دوباره در این زمینه درست نیست.

ج. پاسخ به اتهام تأسیس جنبش مقاومت اسلامی حماس.

جنبش مقاومت اسلامی حماس توسط ایشان تأسیس شده است و این نه فقط حق طبیعی او بوده بلکه بر همه کسانی که در زیر اشغال هستند نیز واجب است که در چنین سازمانی عضو شوند. او به این سبب هیچ گناه و خلافی را مرتکب نشده است، این بحث به موضوع عدم صلاحیت دادگاه در محاکمه نامبرده باز می‌گردد، زیرا این دادگاه دست نشانده ارتش اشغالگر است و تمام موجودیت اشغالگر از اساس اقدامی غیر مشروع و غیر قانونی است.

شیخ احمد یاسین می‌افزاید: اگر هم این محکمه از چنین صلاحیتی برخوردار باشد همچنان که دادگاه از آن دفاع می‌کند و در تاریخ ۱۹۹۰/۱/۳ م به آن رأی داده است باز هم از هیچ حق اخلاقی جهت محاکمه برخوردار نیست به دو سبب:

الف: متهم و جنبش او یکی از ابتدایی‌ترین واجبات اساسی و عادلانه خود را انجام داده است و هیچ جرمی را مرتکب نشده‌اند و ارتش اشغالگری که در برابر ماست از هیچ حق اخلاقی جهت محاکمه ما برخوردار نیست.

ب: متهم و جنبش (حماس) از حق طبیعی و قانونی خود که با هیچ قانون و قیاسی متعارض نیست استفاده نموده‌اند. این حق همانحق دفاع از نفس است زیرا آنان مانند شهروندان بی‌دفاعی هستند که در برابر ارتشی متجاوز که با آنان و ملتشان بجز از لوله تفنگ از هیچ راه دیگری گفتگو نکرده‌اند. این ارتش تعداد بیشماری از افراد این ملت را که فقط خداوند عددشان را می‌داند کشته است. منازلشان را تخریب و تمام سرزمین آنان را به ویرانه تبدیل کرده است. همه این‌ها سلسله اعمال ظالمانه و شکنجه‌هایی هستند که علیه جنبش و ملت ما انجام داده‌اند.

درباره اهداف جنبش حماس، شیخ احمد یاسین با رد اتهامات وارده می‌گوید:

الف: آزاد سازی فلسطین و بازگرداندن آن به آغوش اسلام از راه جهاد علیه یهودیان صهیونیست هدف جنبش است و از حقوق طبیعی آن نیز به شمار می‌رود و بر همه ملت فلسطین لازم است که علیه اشغالگری مقاومت ورزد و برای بازگرداندن حقوق ملت و سرزمین و تضمین حق زندگی در صلح و اطمینان در مملکت خویش کوشش کنند. با این وصف آنان زندگی در صلح و حرکت در مسیر صلح و خودداری از خونریزی مانند همه ملت‌های متمدن را بر امور دیگر ترجیح می‌دهند، آنان مخالف خونریزی در بین تمام اقوام است و برای محدود کردن آن تلاش می‌کنند زیرا خون ملت فلسطین در طول سال‌های گذشته، بسیار ریخته شده است، اما هرکس که دارای بصیرت باشد می‌بیند که دولت اشغالگر صهیونیستی نه تنها این صلح و آرامش را نمی‌خواهد بلکه تمام تلاش و توان و تأثیر گذاری خود را جهت منع بوجود آمدن چنین وضعی به کار می‌گیرد.

ب: جهاد و مقاومت علیه دشمن صهیونیستی واجبی دینی بر گردن همه ماست و هیچ نیازی به آوردن آن در کیفر خواست نیست زیرا به خودی خود به عنوان یک هدف به شمار نمی‌رود و هدف از آن فقط از بین بردن ظلم و فساد است که با اشغالگری همراه است.

ج: مخالفت با طرح‌های سازشی که منجر به چشم پوشی از قسمتی از سرزمین فلسطین شود و ایمان به جهاد به عنوان تنها راه بازگرداندن سرزمین همچنان که در گذشته یادآوری شد متهم و جنبش (حماس) با تمام طرح‌های صلح مخالف نیستند. اما همان گونه که در گذشته نیز گفته شد همه تلاش اشغالگران و دولتشان بر آن است که در مقابل هرگونه صلحی در سرزمین فلسطین که همه ساکنینش از آن برخوردار باشند مقاومت کرده و آن را نابود کنند.

د: جنبش مقاومت اسلامی به مثابه ارتشی در خدمت همه دولت‌ها و سازمان‌هایی است که اسلام را به عنوان راه زندگی خود برگزیده باشد:

پاسخ: این گفته زیبا که قسمتی از آن درست و قسمتی دیگر در پاره‌ای مواقع بر حسب شرایط و فهم از نصوص شرعی و تفسیر آن نادرست است، هیچ ارتباطی با کیفر خواست ندارد.

شاخه‌های فعال تابع جنبش حماس

ادامه پاسخ به اتهامات:

این درست است که از گذشته تاکنون جنبش شاخه‌ای امنیتی داشته است که مشغول جمع‌آوری اطلاعاتی درباره انتفاضه و مزدوران نیروهای اشغالگر است و همچنین این اطلاعات را مرتب کرده و در بین شاخه‌های حماس در مناطق مختلف پخش می‌کند و منشورات حماس را منتشر و توزیع کرده و شعارهای مخالف را (بر روی دیوارها) می‌نویسد و این حق طبیعی و قانونی آن است و نمی‌تواند موضوعی جنایی و جزایی تلقی شود.

شاخه فعال در امور انتفاضه

جنبش حماس از اعضای خود خواسته است که انتفاضه را منظم برگزار کرده و به اعمالی مانند ایجاد راه‌بندان، پرتاب سنگ، نوشتن شعار بر ضد اشغال و اشغالگری و منع کارگران از کار دست زنند و نیز کارگران درخواست برای اعتصاب را با رغبت کامل و طیب خاطر انجام می‌دهند.

شاخه نظامی: ادامه دهنده راه سازمان مجاهدان فلسطین است و به عنوان یک شاخه مستقل عمل می‌کند و هدف آن آموزش استفاده از سلاح به اعضا و ساخت ابزارهای جدید برای جنگ و انجام عملیات علیه نیروهای امنیتی اشغالگران است.

پاسخ: سازمان مجاهدان فلسطین پیش از حماس تأسیس شد. این سازمان پس از تأسیس حماس نیز به کار خود ادامه داد. این دفاعیه همچنین شامل دفاع علیه اتهاماتی است که دادستان نظامی نوار غزه آن را مطرح کرده است.

این محاکمه به عنوان آخرین محاکمه شیخ احمد یاسین نبود. جلسه دیگری نیز به این کار اختصاص یافت. دادگاه یک بار دیگر نیز محاکمه را به تأخیر انداخت. از روز اعلام محاکمه شیخ احمد یاسین از سوی جنبش تمام نوار غزه و کرانه باختری در اعتصاب کامل بود و این امر اشغالگران را مجبور کرد که نرمش به خرج داده و حوادث را عادی جلوه دهند و آتش انتفاضه را در کرانه باختری فرو نشانند. محاکمه شیخ احمد یاسین در آن وضعیت جسمانی حساسیت زیادی را در بین فلسطینیان برانگیخته بود و فلسطینیان احساس کرده بودند که اشغالگران برای محاکمه شیخ بی‌رحمانه‌ترین اعمال را انجام داده بودند و سلامت شیخ احمد یاسین در معرض خطر بوده و ایشان قادر به حرکت نیست و برای خوردن و آشامیدن به دو نفر احتیاج دارد،

مردم چنین می‌اندیشیدند که زندانی کردن شیخ احمد یاسین فقط برای کنترل عقل ایشان نبوده و احساسات و آرمان‌های ایشان نیز به بند کشیده شده است.

رویدادها و مواضع

رویدادهای بی‌شمار و اتفاقات پی در پی در سال ۱۹۸۲م رخ داد که این اتفاقات پس از انفجار انتفاضه مبارک فلسطینیان عمق بیشتری یافت. ظهور انتفاضه و مشارکت گسترده اسلامگرایان در آن تأثیر بسزایی در روشن شدن شخصیت شیخ احمد یاسین داشت. به همین سبب خبرنگاران و دست اندرکاران رسانه‌ها برای آگاه شدن از نظرات شیخ احمد یاسین بسیار مشتاق بودند. زیرا ایشان را به عنوان پدر روحی جنبش اسلامی در اراضی اشغالی می‌دانستند و نظرات او را جدی می‌گرفتند، زیرا گفته‌های ایشان نظر شخصی و فردی نبود بلکه نظر جامعه فلسطینیان که بدنه آن جنبش اسلامی و حامیان آن در کرانه باختری و یا نوار غزه و حتی در داخل خط سبز حضور داشتند، است. زیرا مواضع اسلامگرایان علی‌رغم بعد مسافت حول قرآن و سنت بوده و حدود این مواضع را قرآن و سنت مشخص می‌سازد، و از آنجا که استاد احمد یاسین به خاطر فعالیت‌های مستمر از سال ۱۹۶۸ م و آشنایی با بازی‌های سیاسی و فهم دقیق از وقایع سیاسی مرجعی دائمی برای همه گروه‌های اسلامی در مناطق اشغالی به شمار می‌رفت.

مواضع شیخ و نظرات سیاسی ایشان به عنوان مرجعی برای جنبش اسلامی بود، زیرا بسیاری از این آرا و نظرات مورد بررسی قرار گرفت و صاحب نظران و رهبران جنبش بر آن توافق کامل داشتند و به سبب آگاهی و قدرت بیشتر شیخ در برخورد با رسانه‌های شنیداری، دیداری و نوشتاری او به عنوان مسئول تام‌الاختیار بیان مواضع جنبش انتخاب شده بود.

ما در تلاشیم که به قدر امکان مواضع شیخ احمد یاسین و یا به تعبیری بهتر مواضع جنبش اسلامی را که شیخ احمد یاسین آن را در زمان‌های مختلف بویژه پس از آغاز انتفاضه بیان کرده است به صورت خلاصه بیان کنیم، زیرا این اظهارات ذهن بسیاری از مردم را درباره حقایقی که نزدیک بود فراموش شود، روشن ساخت، چرا که این نظرات و آرا محصول تأمل و تحقیق بسیار بوده است که در زمان‌های مختلف و به رسانه‌های مختلف تبلیغاتی گفته شده‌اند.

رابطه شیخ احمد یاسین و حماس

حماس واقعیتی موجود و انکار ناپذیر است که فراموش کردن یا تجاهل آن هیچ فایده‌ای در نادیده گرفتن مواضع آن ندارد. ملت فلسطین این جنبش را از نزدیک می‌شناسد، زیرا این جنبش از همین ملت نشأت گرفته و برای همین ملت به وجود آمده است. هیچکس نیز نمی‌تواند آن را به پرتگاه سازش بکشاند. بزرگان و مخلصان زیادی از مواضع و فعالیت‌های حماس حمایت می‌کنند و به خاطر نزدیکی با مردم و همدردی و آشنایی با رنج‌ها و مشقت‌های آنان خود را در معرض اتهامات قلم‌های مغرضان و زبان‌های کینه‌توزان قرار داده است (۵).

کسی که برای دستیابی به مال و مقام تلاش می‌کند با کسی که برای اصول ایمانی خود کار و کوشش می‌کند، فرق بسیار دارد. اشخاصی که برای مزد کار می‌کنند با به دست آوردن آن در جای دیگر و از جماعتی دیگر دست از کار می‌کشند، اما آنان که قلب‌ها و اعتقاداتشان آنان را به جنبش و حرکت واداشته است هیچگاه از کار و برنامه خود دست نمی‌کشند و ادامه تلاش باز نمی‌ایستند (۶).

سازمان آزادیبخش فلسطین

در میثاق جنبش حماس، سازمان آزادیبخش فلسطین پدر، برادر و دوست خوانده شده است. جنبش حماس خود را در امتداد و مکمل سازمان آزادیبخش و نه جانشین آن می‌داند. شیخ احمد یاسین در مصاحبه‌ای که با روزنامه النهار در تاریخ ۱۹۸۸/۹/۱۱ م داشت تصریح کرد، جریان‌های اسلامگرا از سازمان آزادیبخش با احترام یاد می‌کنند و اختلاف نظر بین آنان در چگونگی تشکیل دولت است، زیرا جنبش حماس بر اسلامی بودن دولت تأکید می‌ورزد، حال آنکه سازمان آزادیبخش دولت را سکولار می‌خواهد.

این روزنامه می‌افزاید، شیخ احمد یاسین در گفتگو با خبرنگار خبرگزاری فرانسه در غزه چنین گفته است: من معتقدم سازمان آزادیبخش فلسطین نماینده ملت فلسطین است اما من با دیدگاه آن که به تشکیل یک دولت سکولار فرا می‌خواند موافق نیستم، سکولار یعنی بی‌دینی و من به عنوان یک مسلمان با آن مخالفم و آنان نیز مانند همه مسلمانان باید به اسلام متعهد باشند و دین دولتی که درصدد پایه گذاری آن در هر گوشه از سرزمین فلسطین هستند باید اسلام باشد، زیرا مسلمان بودن و عدم اجرای

برنامه اسلام با هم متناقضند(۷).

هنگامی که از شیخ احمد یاسین درباره اختلافات میان جریان اسلامی و سازمان آزادیبخش پرسیده شد جواب داد: ما با سازمان آزادیبخش اختلافی نداریم. ما دارای اندیشه‌ای هستیم و سازمان آزادیبخش نیز اندیشه‌ای دارد و تنها مرجع تصمیم گیرنده ملت است. هر چه که از طرف ملت پذیرفته شد ما آن را می‌پذیریم.

ایشان درباره این ادعاها که «جنبش اسلامی دوست دارد که خود را به عنوان جایگزین ساف مطرح کند» پاسخ دادند: مطمئناً چنین مسئله‌ای هرگز مطرح نبوده است و پخش چنین شایعاتی به هدف نابود کردن ملت فلسطین صورت می‌گیرد. ایشان در گفتگویی با روزنامه بشیر که در آمریکا منتشر می‌شود گفتند: تناقضی میان جنبش اسلامی و سازمان آزادیبخش وجود ندارد. هردو برای یک هدف تلاش می‌کنند و آن بیرون راندن اشغالگران است و هنگامی که توافقی صورت می‌گیرد اعلام می‌گردد و اگر اعلان نشود دلیل بر این نیست که اختلافی وجود دارد(۸).

اما شیخ روش تصمیم‌گیری در سازمان آزادیبخش را مورد انتقاد قرار می‌دهند. در روزنامه النهار در تاریخ ۱۱/۹/۱۹۸۸م آمده است، «این حق ملت فلسطین است که سازمان آزادیبخش به همه نظراتش توجه کند».

انتفاضه

شیخ احمد یاسین در مصاحبه با روزنامه «الی فلسطین» شماره ۳۰ تاریخ ۲۵ مارس ۱۹۸۸م در آمریکا به چند سؤال در باره انتفاضه پاسخ داد.

شیخ در مورد دلایل آغاز انتفاضه گفت: دلایل و اسباب آن اشغالگری و ادامه آن است که دشمنی‌های بسیاری را در همه ابعاد زندگی مردم به جا گذاشته است. انتفاضه زمانی به انتها خواهد رسید که اسبابی که آن را شعله ور ساخت از بین برود، زیرا شرایط اشغالگری این انتفاضه را به وجود آورده است. این انتفاضه با وجود همه مشکلات تا زمان از بین رفتن پدید آورنده آن که همان اشغالگری است در وجود ملت فلسطین عمیق و عمیق‌تر خواهد شد.

شیخ احمد یاسین در ادامه افزود، انتفاضه خود به خود به وجود نیامده است، بلکه ظهور آن به خواست خدا بوده است و در اسلام هیچ چیز خود به خود به وجود نمی‌آید(۹).

شیخ هویت اسلامی را در استمرار انتفاضه مؤثر دانسته و آن را عنصر فعال انتفاضه می‌داند و می‌گوید: دلایلی وجود دارد که این امر را ثابت می‌کند:
 اظهارات رهبران یهودیان که بر این حرف متفقند.
 شعارهای اسلامی که در تظاهرات‌ها شنیده می‌شود.
 نقش غیر قابل انکار مساجد در آغاز تظاهرات‌ها و راهپیمایی‌ها و قیام‌ها.
 هویت شهیدان، مجروحان و زندانیان که اکثریت قریب به اتفاق آن‌ها از اسلامگرایان هستند.

اما اینکه چرا انتفاضه به تأخیر افتاد و پس از ۲۰ سال از تجاوز اشغالگران به کرانه باختری و نوار غزه به وقوع پیوست شیخ احمد یاسین چنین می‌گوید: این مسئله دلایل گوناگونی دارد که برخی از آن‌ها عبارتند از:
 الف: افزایش روحیه اسلامی و رشد عقیده دینی در میان مسلمانان فلسطینی.
 ب: افزایش ظلم و ستم یهودیان و دخالت آنان در همه امور زندگی از حد فراتر رفته بود.

شیخ احمد یاسین درباره توقعات و انتظاراتی را که مردم از انتفاضه دارند، اینگونه برمی‌شمرد:

الف: عقب نشینی کامل اسرائیل از همه مناطق اشغالی.
 ب: قرار دادن همه این مناطق در اختیار سازمان ملل (۱۱).
 ج: به مردم فلسطین اجازه داده شود که خودشان مسئولان خود را برگزینند.
 درباره اینکه چه کسانی انتفاضه را رهبری می‌کنند شیخ به روزنامه «یدیوت آهارانوت» چاپ تل‌آویو گفت: این جوانان و حتی کودکان هستند که انتفاضه را به پیش می‌برند و وی نمی‌تواند به اشخاص خاصی اشاره کند اما فقط این را می‌داند که همه تظاهرات‌ها از مساجد شروع شده و شعار تظاهرکنندگان «الله اکبر والعزة للإسلام» و است (۱۲).

کنفرانس بین‌المللی

شیخ احمد یاسین درباره کنفرانس‌های بین‌المللی علی‌رغم پافشاری سازمان آزادیبخش و کشورهای عربی نسبت به برپایی آن‌ها و اعتقاد آنان به تحقق آرمان فلسطین از این طریق، دیدگاه ویژه‌ای دارد.

شیخ احمد یاسین درباره کنفرانس‌های بین المللی در زمینه فلسطین می‌گوید: «این کنفرانس‌ها سرابی است که تشنه آن را آب می‌پندارد حال آنکه اگر به پیش آن رسد آن را نمی‌یابد» (۱۳) و این آیه‌ای از قرآن کریم است.

شیخ در گفت و گویی با روزنامه «النهار» چاپ فلسطین در ۱۹۸۹/۴/۳۰ م می‌گوید: آرزوها و اهداف ملت فلسطین با برپایی چنین کنفرانس‌هایی محقق نمی‌شود، و مانند این ضرب المثل است که می‌گوید: (یتیم‌هایی بر سر سفره خسیسان گرد آمده‌اند). ایشان در یک گفت و گوی دیگر با مجله البشیر می‌گوید: اسرائیل هیچ چیزی را به فلسطینیان نخواهد داد.

دولت فلسطینی

شیخ احمد یاسین در گفت و گویی با روزنامه النهار شماره ۷۹۷ به تاریخ ۳۰ / ۴ / ۱۹۸۹ م تصریح کرد: دولت فلسطینی می‌خواهد که مرزهای آن مرزهای معروف فلسطین باشد به همین خاطر تا اتمام مرحله آزاد سازی فلسطین به وظیفه خود ادامه خواهیم داد، اما بدون نادیده گرفتن هیچ‌یک از حقوق فلسطینیان. شیخ در پاسخ به پرسشی درباره مواضع سازمان آزادیبخش درباره تشکیل دولت می‌گوید: ما هم به تلاش‌های سازمان احترام می‌گذاریم و در برخی موارد هم انتقاد می‌کنیم. احترام به این خاطر که خواستار تشکیل دولتی فلسطینی است و مخالفت به این خاطر که می‌خواهد از قسمتی از فلسطین چشم‌پوشد. روزنامه الرأی العام چاپ کویت هم در تاریخ ۱۹۸۸/۹/۱۷ م به نقل از شیخ چنین می‌نویسد: وجود دو دولت در فلسطین محال است، راه حل فقط تأسیس یک دولت اسلامی فلسطینی به رهبری مسلمانان در همه خاک فلسطین که عرب و یهود و مسیحی در آن زندگی می‌کنند، است.

او می‌گوید: اگر دو دولت اسلامی و یهودی در فلسطین تأسیس شود هیچ فایده‌ای ندارد، زیرا پس از مدتی درگیری دوباره به صورت گسترده‌تری آغاز می‌شود. راه حل فقط، زندگی مسالمت آمیز همه در زیر سایه یک دولت است که به نظر او بهتر است اسلامی باشد. (۱۴) ایشان به روزنامه لبنانی النهار در تاریخ ۱۹۸۹/۹/۱۱ م گفته است: او دولتی دمکراتیک را ترجیح می‌دهد که هر حزبی که در انتخابات پیروز شود به هدایت کشور بپردازد تا به مردم فرصت داده شود که از افکار و سیاست‌های مطرح شده مناسب‌ترین را برگزینند.

تشکیل کنفدراسیون با اردن

شیخ در این باره در سه مناسبت سخن گفته است که همه در یک جهت قرار دارند و این پیشنهاد را به صورت مشروط تأیید می‌کنند. شیخ در گفت و گو با روزنامه الطلیعه در ۱۹۸۹/۱/۲۶م چنین گفته است: اسلام به وحدت، همکاری و برادری دعوت می‌کند. اما (این همان شرط است) بر اساس محبت، مساوات و برادری که اجباری در آن نباشد. ایشان در گفت و گو دیگری با روزنامه النهار در ۱۹۸۹/۱/۳۱م چنین آمده است: اسلام همیشه به وحدت فرا می‌خواند و وحدت اساس نجات در زندگی است. اگر این وحدت بر مبنای تساوی و شراکت باشد و این شراکت بر اساس آزادی مطلق انسان باشد وحدتی سالم و موفق و قوی خواهد بود ولی اگر در شرایطی غیر طبیعی به وقوع پیوست خود به خود از هم خواهد گسست. ایشان در گفت و گو دیگری با همین روزنامه پس از سه ماه از گفت و گو اول به سوال درباره موضع ایشان در زمینه کنفدراسیون با اردن اینگونه پاسخ داد: چرا بین ما و آنان مساوات نباشد(۱۵).

به رسمیت شناختن قطعنامه‌های ۲۴۲ و ۳۳۸ سازمان ملل متحد

شیخ معتقد است که به رسمیت شناختن دو قطعنامه سازمان ملل به منزله به رسمیت شناختن اسرائیل است و ادامه می‌دهد که مجرد به رسمیت شناختن آن‌ها تسلیم شدن به خواسته‌های اسرائیل در فلسطین و چشم‌پوشی از حقوق ملت فلسطین است. ایشان در گفت و گو با مجله البشیر می‌گوید: برادران ما در سازمان آزادیبخش بیش‌تر از آنچه دریافت کنند، بخشیده‌اند. آنان هنوز چیزی دریافت نکرده‌اند. اسرائیلی‌ها هم مدام به قدرت خود افتخار می‌کنند و راضی به دادن هیچ امتیازی نیستند بلکه همیشه از ما می‌خواهند که از خواسته‌های خود دست بکشیم. هرگاه که امتیازی به آنان داده شد فشارهای جدیدی برای اخذ امتیازات دوباره بر ما وارد می‌کنند به همین جهت تلاش‌ها تاکنون بی‌نتیجه باقی مانده است. آن‌ها تلاش می‌کنند، ببینند که فلسطینیان تا کجا عقب خواهند نشست و این کار را به کمک سیاست کشورهای بزرگ شرقی و غربی انجام می‌دهند تا فلسطینیان را که در خارج آواره و پناهنده شده‌اند و از اوضاع بد و مشقت بار رنج برده و زیر فشار دوری از وطن و بی‌سرپناهی کمر خمیده‌اند، وادار به تسلیم کنند.

شیخ احمد یاسین تأکید کردند که این به معنی چشم‌پوشی از حقوق ملت

فلسطین است. ساف اینک چیزی را پذیرفته است که همیشه آن را رد می‌کرد و من فکر نمی‌کنم که فلسطینیانی که تحت سیطره اشغالگران زندگی می‌کنند به امتیازاتی که ساف به رژیم صهیونیستی داده است، رضایت دهند حتی اگر این کار به منزله تحرکاتی تاکتیکی و کوتاه مدت باشد (۱۷). شیخ با قدرت گفت: سازمان آزادیبخش در یک موقعیت ضعیف قرار دارد و به روند عقب نشینی از منافع خود و فلسطینیان ادامه می‌دهد، اما اسرائیل تحت حاکمیت نخست وزیری اسحاق شامیر هیچ چیزی را از دست نمی‌دهد. همچنان که فلسطینیان تاکنون هیچ چیزی را کسب نکرده‌اند (۱۸).

دولت در تبعید

شیخ معتقد است که تأسیس دولت در تبعید پیش از آنکه ملت فلسطین بخشی از سرزمین خود را آزاد کند تا این دولت بر روی آن مستقر شود گامی است که در گذشته برداشته شده است (۱۹). ایشان می‌افزاید: اسرائیل باید حقوق غصب شده ما را ما بازگرداند. مجله البیادر السیاسی در روز ۱۶/۹/۱۹۸۸م به نقل از شیخ احمد یاسین آورده است، مادامی که بخشی از خاک فلسطین را آزاد نکرده باشیم برداشتن چنین گام‌هایی بی‌فایده است.

انتخابات سیاسی با حضور اشغالگران

شیخ با برگزاری انتخابات در زمان سلطه اشغالگران مخالف است (۲۰) به نظر ایشان برگزاری انتخابات مادامی که اشغال به قوت خویش باقی مانده، کاری نادرست و غیر عاقلانه است (۲۱) زیرا دشمن بر قانون مسلط است (۲۲) از دیدگاه شیخ برگزاری انتخابات در دو صورت عملی است:

اول: عقب نشینی کامل رژیم صهیونیستی.

دوم: برگزاری انتخابات با نظارت کامل نهادهای بین‌المللی.

سردمداران عرب

شیخ احمد یاسین می‌گوید: پس از جنگ ۱۹۶۷م ملت فلسطین از رهبران عرب قطع امید کرد، زیرا آن را سرابی بیش نیافت و اسلام را یگانه راه و وسیله تحقق آرمان‌هایش یافت و به همین دلیل به سوی آن بازگشت. به همین سبب فلسطینیان از اینکه حکام عرب بتوانند برای آن‌ها کاری انجام دهند امیدی ندارند.

شیخ معتقد است که ملت فلسطین باید بدون توجه به آنان به کار خود ادامه دهد.

(۲۳)

گفتگو میان فلسطینیان و آمریکا

شیخ احمد یاسین در گفتگو با خبرنگار روزنامه النهار در ۳۰/۴/۱۹۸۹ م تصریح کرد: به نظر من مذاکرات فلسطینیان با آمریکا وسیله‌ای برای تخفیف فشار بر اسرائیل است و منافع بیش‌تری برای اسرائیل به همراه می‌آورد.

شیخ احمد یاسین در زندان

زندان و زندگی در آن در گذشته‌ای نه چندان دور یکی از اجزای زندگی شیخ یاسین بوده است، زیرا عدم به سبب فلج جسمی اش حرکت برای ایشان بسیار مشکل و طاقت فرساست. فلج جسم شیخ تنها علت کم تحرکی ایشان نیست بلکه درد بیماری ناشی از فلج، موجب شده است که شیخ در اغلب موارد قدرت خروج از منزل را نداشته باشد. عرب از قدیم درباره ابوعلاء معری می‌گویند که او مرهون دو زندان بود، یکی ناتوانی و دومی کوری، اما وضعیت سلامتی ابوعلاء علی رغم عجزش بسیار بهتر از وضعیت زندگی شیخ احمد یاسین بود.

بازداشت شیخ کاملاً غیر قانونی بود، زیرا ایشان به بیماری‌های متعددی مبتلا بود که او را از زندانی شدن معاف می‌داشت. مشقت‌های درون زندان نیز حتی برای آنان که تندرست هستند، قابل تحمل نیست چه رسد به انسان فلجی که قادر به خوردن غذا یا حتی نوشیدن یک جرعه آب هم نیست.

اشغالگران دریافته‌اند که باقی گذاشتن شیخ در خانه خود هیچ فرقی با زندانی کردن ایشان ندارد، اما تصمیم به زندانی کردن شیخ با هدف زندانی کردن عقل ایشان صورت گرفت. اشغالگران می‌توانستند شیخ را به اقامت اجباری در منزل وادارند همچنان که در مورد دیگر رهبران مانند دکتر سری نسیبه که به تهمت همکاری با اطلاعات عراق در زمینه ارائه اخبار دقیق درباره محل اصابت موشک‌های عراق در اسرائیل در اختیار این کشور قرار داده بود، در خانه خود محبوس بود و نیز استاد فیصل الحسینی که به تهمت رهبری انتفاضه به اقامت اجباری در خانه محکوم شد.

اما بدترین رفتار با شیخ احمد یاسین صورت گرفت زیرا همه مردم غزه در این اوضاع آسفبار زندانیان واقعی هستند، چرا که بجز کارگران کس دیگری نمی‌تواند به اسرائیل

داخل شود و این‌ها هم فقط ۲۵ هزار نفرند و بقیه مردم غزه که بیشتر از ۷۵۰ هزار تن هستند، فقط در منطقه‌ای به وسعت ۳۶۰ کیلومتر مربع قادر به تحرک هستند. (کل مساحت غزه ۳۶۰ کیلومتر است که صهیونیست‌ها از بخش‌هایی از آن به عنوان مزارع کشاورزی استفاده می‌کنند که ساکنان غزه از رفت و آمد در آن‌ها محرومند).

ساکنان غزه نمی‌توانند به زیارت مسجد الاقصی بروند تا سنت رسول الله ﷺ را بجا آورند «رسول خدا فرموده‌اند: بجز به سه مسجد به جای دیگری برای زیارت کوچ نکنید: مسجد الحرام، این مسجد من و مسجد الاقصی».

صهیونیست‌ها از عقل و اندیشه و افکار شیخ واهمه دارند به همین سبب خواهان زندانی کردن این عقل و اندیشه و کم کردن قدرت آن در راستای فعالیت‌های جنبش اسلامی هستند، زیرا به نظر آنان شیخ احمد یاسین صاحب تجربه جهادی طولانی بوده و آزاد بودن او خطر کشنده‌ای برای نیروهای امنیتی صهیونیست‌هاست.

یکی دیگر از دلایل زندانی کردن شیخ احمد دور کردن ایشان از خانواده بود تا به این وسیله احساسات او را تحت فشار قرار دهند و به این وسیله کمک به ایشان فقط به وسیله بیگانگان انجام گیرد، با آگاهی از اینکه انسانی که نیازمند این است که کسی او را به دستشویی برده و او را تمییز کند، دائماً احساس ناراحتی می‌کند و بدون کمک خانواده این کار برای او بسیار دشوار است.

به همین سبب اگر بخواهیم وضع زندانیان جهان را بررسی کنیم، مشاهده می‌شود که وضعیت شیخ احمد یاسین یکی از تأسف بارترین حالات زندانیان است که بیش‌ترین همدردی را می‌طلبد و انسان هنگامی بسیار ناراحت می‌شود که سازمان‌های حقوق بشر و عفو بین الملل را می‌بیند که از حقوق ماندلا و دیگر زندانیان سیاسی در کشورهای مختلف دنیا دفاع می‌کنند و در همین زمان از وضعیت آشکار ناتوانی جسمی شیخ احمد یاسین که به یک همدردی بین المللی جهت فشار بر اسرائیل محتاج است تا او را آزاد و به او به عنوان یک انسان توجه کند، چشم می‌پوشد.

وضعیت جسمی شیخ احمد یاسین

شیخ احمد یاسین از فلج کامل در نخاع که دست‌ها و پاها و عضلات سینه و شکم ایشان را بی‌حرکت کرده است رنج می‌برد به همین سبب فقط قادر به حرکت دادن سر خود هستند اما درباره بقیه نقاط بدن ایشان دکتر عبدالعزیز رنتیسی می‌گوید که

حرکت بسیار کندی دارد که هیچ فایده‌ای برای ایشان ندارد. ایشان قادر به خاراندن پوست خود نیست و حتی نمی‌تواند بینی خود را پاک کند. او قادر به نوشیدن یک لیوان آب نیست و حتی نمی‌تواند غذا را با دست خویش بگیرد.

دکتر عبدالعزیز رنتیسی که مدتی طولانی را با شیخ در زندان به سر برده و حمایت و مراقبت از او را بر عهده داشته است، می‌افزاید: شیخ به صورت کلی از هر نوع عملی که مربوط به خود ایشان باشد عاجز است، او در تمام کارهای خود نیازمند کمک است و اگر به یک پهلوی بخواهد پس از یک ساعت یک نفر باید او را به طرف دیگر برگرداند، زیرا او به تنهایی قادر به این کار نیست.

دکتر عبدالعزیز رنتیسی به عنوان یک پزشک وضعیت شیخ را اینگونه توصیف می‌کند: شل شدن عضلات باعث بر آمدن ریه‌ها و سپس موجب ضعف در دیواره داخلی ریه شده و به التهاب مزمن ریه تبدیل می‌شود و این کار به ترشحات دائمی ریه می‌انجام که باعث سرفه‌های حاد می‌شود، که در نتیجه به سرفه مزمن تبدیل می‌شود و به این ترتیب ایشان در طول ۲۴ ساعت شبانه روز سرفه می‌کند.

او نمی‌تواند آب دهان خود را به بیرون بریزد زیرا اینکار نیازمند قدرت عضله دهان است و در نبود این قدرت در بدن، شیخ باید بسیار تلاش کند تا بتواند تف کند و به این ترتیب او در تمام مدت شب قادر به خوابیدن نیست.

بدتر از این فلج بودن عضلات شکم او را بسیار بی‌اشتها و به بواسیر مبتلا کرده است که منجر به خونریزی شده و وضعیت جسمی شیخ را به بدترین شکل ممکن تغییر داده است. علاوه بر آن تورم گوش‌ها و چشم‌ها نیز یکی دیگر از بیماری‌های شیخ است. دکتر رنتیسی می‌گوید: خلاصه باید گفت که شیخ احمد یاسین به همه بیماری‌ها مبتلاست.

اما آنچه قابل توجه است اینکه شیخ را در یک سلول ۲۸۰ × ۲۶۰ سانتیمتری حبس کرده‌اند. ایشان در این جای تنگ با دو نفر که کمک او محسوب می‌شوند زندگی می‌کند و یک دستشویی و یک توالت نیز در همین مساحت کم موجودند و به این علت هیچ جای تحرکی باقی نمی‌ماند که مراقبان شیخ بتوانند به نرمش دادن عضلات شیخ بپردازند. ایشان در هر شبانه روز فقط سه ساعت اجازه دارد که در هواخوری قدم بزند. این فضای کوچک جایی است که زندانیان در روز می‌توانند در آن قدم زده و آفتاب بگیرند و مرمش کنند و به این مدت «زمان تنفس» می‌گویند. شیخ قادر به

استفاده از این مدت هواخوری نیست، زیرا در درون یک پتو پیچیده شده است و به کمک پرستارانش به آنجا آورده می‌شود.

سازگاری شیخ با واقعیات زندان

با وجود تمام رنج‌هایی که شیخ در زندان متحمل می‌شد به گفته دکتر رنتیسی او بر خدا توکل می‌کرد و ایمان داشت هر آنچه با آن مواجه می‌شود مقدر است. شیخ صبر عجیبی دارد. ایشان در مقابل بلاهایی صبر می‌ورزید که کوه‌ها نیز از تحمل آن عاجز بودند. حتی در بدترین شرایط بجز کلمات پاک اذکار و دعا به درگاه خداوند متعال چیزی بر زبان نمی‌آورد. دکتر رنتیسی می‌افزاید: «من تاکنون در زندگی حرف‌های (پزشکی) خود کسی را ندیده‌ام که انواع بیماری‌ها به او هجوم آورد و او در زندان باشد و حتی اف نیز نگوید. افراد سالم نیز از زندان می‌نالند اما هیچکس تا به حال از شیخ چیزی نشنیده است، اطمینان، آرامش، توکل و پایداری او را از همه زندانیان با اختلاف گرایش‌های فکریشان متمایز می‌سازد و همه آنان بر این مسئله گواهند».

شیخ احمد یاسین عقیده‌ای راسخ و ایمانی استوار داشت که آنچه را که خداوند متعال مقدر کرده باشد حتماً خواهد آمد و یقین داشت که پس از این امتحانات و ابتلائات حتماً خداوند پیروزی خود را نازل می‌کند (و به راستی پس از هر سختی آسانی است، یقیناً پس از هر سختی آسانی است.) به همین سبب او همیشه در بدترین شرایط خوشبین بود.

نکات و کرامات

دکتر عبدالعزیز رنتیسی که در زمان اسارت شیخ با او همراه بود نکاتی را از ایشان نقل می‌کند و می‌توان آن‌ها را از کرامت‌های شیخ دانست یکی این بود که زمانی که آنان (شیخ احمد یاسین، دکتر عبدالعزیز رنتیسی و یک جوان به نام نصر صیام در زندان صهیونیستی کفاریونا روزانه به حیات زندان می‌رفتند در همان زندان تعدادی از یهودیان نیز زندانی بودند. لباس‌های این یهودیان پر از شپش بود و این مسئله موجب شده بود که همه زندان آلوده شود.

دکتر رنتیسی می‌گوید: «شپش‌ها به ما نیز سرایت کردند و ما آن‌ها را از بدن‌ها و لباس‌هایمان دور کرده یا می‌کشتیم، در همان زمان ما از این در تعجب بودیم که شیخ

با اینکه در یک پتو نشسته بود و هیچ حرکتی نداشت، شپش‌ها مطلقاً به او نزدیک نمی‌شدند و در بدن و لباس ایشان حتی یک شپش هم مشاهده نشد.

این موضوع باعث خنده هرسه نفر ما شده بود و شیخ به شوخی می‌گفت از شما می‌خواهم که بیایید یک شپش در لباس‌هایم پیدا کنید. دکتر رنتیسی می‌گوید: ما از علت این پرسش شیخ آگاه نبودیم، اما آنچه را که او به شوخی بیان می‌کرد حقیقت داشت و من (دکتر رنتیسی) هم به او جواب می‌دادم، شپش‌ها دنبال سالم‌ترین‌ها و در نقاطی که خون جریان دارد می‌گردند و خداوند هم از شما خبر دارد و شپش‌ها را از شما رانده است! ابو محمد! اگر شما هم خاراندن را خوب می‌دانستید از دست شپش‌ها آسوده نبودید!» (۲۵).

اما داستان دوم که بیشتر به کرامت شباهت دارد، آنگونه که دکتر رنتیسی می‌گوید این است که: در یکی از روزهای جمعه که روز ملاقات بود طبق معمول به اتاق ملاقات رفتیم تا با خانواده‌هایمان دیدار کنیم، آن روز خانواده شیخ و نصر صیام آمده بودند ولی خانواده من نیامده بود، به همین خاطر به شدت دل‌تنگ شده بودم، زیرا اولین بار بود که خانواده من نمی‌آمد. پس از ملاقات با هم بازگشتیم شیخ نیز مرا دل‌داری می‌داد و می‌گفت: چه بیایند و چه نیایند بر خدا توکل کن و تحمل داشته باش. من هم گفتم که به خدا توکل دارم اما پریشان شده‌ام و قادر به حفظ قرآن نیستم (دکتر در آن وقت مشغول حفظ قرآن بود و توانست که در همان دوره زندان قرآن را کاملاً حفظ کند) دکتر رنتیسی می‌گوید: هنگامی که خود را اینگونه پریشان دیدم به درگاه خدا پناه برده و این دعا را خواندم: بار الهی اگر تو از خدمت من و کارم برای شیخ راضی هستی پس مرا از خانواده‌ام مطمئن کن من هنوز دعایم را تمام نکرده بودم که پلیس زندان خبر آورد که خانواده‌ات برای ملاقات آمده‌اند و با او رفته‌ام و خانواده را ملاقات کردم در راه بازگشت یک پلیس از دروزی‌ها مرا نصیحت کرد که قدر شیخ را بدانم و از او خوب نگهداری کنم. دکتر رنتیسی می‌گوید که آن را یک حقیقت دانستم و آرام شدم و خداوند را سپاس گفتم (۲۶).

پانوشتها

اطلاعات ویژه دادگاه از نظر محتوا و روند کار و گفته‌های وکلای مدافع و ایرادهای شیخ از مجله روز هفتم که در نیکوزیا منتشر می‌شود با ترجمه از یکی از روزنامه‌های عبری اخذ شده است. مجله روز هفتم ۲۲ ژانویه ۱۹۹۰ م و روزنامه صوت الحق و الحریه ۵ ژانویه شماره ۱۳.

روزنامه صوت الحق والحرية شماره ۱۳ تاریخ ۵/۱/۱۹۹۰ م.

گفتگوی شیخ احمد یاسین با روزنامه صوت الحق والحرية.
مجله صوت الحق.

مجله فلسطين المسلمة به نقل از مجله الغرباء منتشر شده در بریتانیا به تاریخ ۱/۳/۱۹۸۹ م.

احمد بن یوسف همان منبع ص ۱۰۱.

روزنامه النهار المقدسية ۱۱/۹/۱۹۸۸ م.

مجله البشير، ایالات متحده آمریکا فوریه ۱۹۸۸ م.

الی فلسطين شماره ۳۰، تاریخ ۲۵ مارس ۱۹۸۸ م.
همان منبع.

مجله البيادر السياسي به نقل از مجله يديوت آهارانوت ۱۶/۹/۱۹۸۸ م.
همان منبع.

مجله الی فلسطين.

البيادر السياسي ۱۶/۹/۱۹۸۸ م.

النهار ۳۰/۴/۱۹۸۹ م.

همان منبع.

النهار ۱/۹/۱۹۸۸ م شماره ۵۵۵.

همان منبع.

گفتگوی تلویزیون اسرائیل با شیخ احمد یاسین در تاریخ ۷/۹/۱۹۸۸ م.
النهار ۳۰/۴/۱۹۸۹ م.

روزنامه البشیر شماره دوم فوریه ۱۹۸۸ م.

فلسطین المسلمه ۱۹۸۹/۳/۱ م.

الی فلسطین شماره ۳۰.

گفتگو با دکتر عبدالعزیز رنتیسی که تاریخ آن سابقا ذکر شد.

همان منبع.

همان منبع.

پیوست‌ها.

شماره (۱)

نیروی دفاعی اسرائیل در مقر دادگاه نظامی رژیم صهیونیستی در غزه.

دادستان نظامی لایحه اتهامات علیه افراد زیر را قرائت کرد:

احمد اسماعیل حسن یاسین متولد ۱۹۳۶ م به شماره شناسنامه ۹۶۷۴۵۶۸۱۴ از

منطقه غزه الزیتون.

عبدالرحمن عبد الرحیم عبدالرحمن تموز متولد ۱۹۴۵ م به شماره شناسنامه

۹۵۶۲۴۷۴۱۵ از اردوگاه جبالییا.

محمد عبدالهادی عبدالرحمن محمد شهاب تاریخ تولد ۱۹۵۶ م شماره

۹۳۵۲۰۵۱۷۹ از جبالییا.

محمد احمد خلیل ابوسمره متولد ۱۹۵۴ م - شماره ۹۷۴۸۶۵۶۵ - از جبالییا.

محمد عرب رمضان مهره تاریخ تولد ۱۹۵۴ م - شماره ۹۴۶۶۵۶۵۳ - جبالییا.

نایف سلیمان حسن جیلاوی متولد ۱۹۵۵ م - ۹۲۱۶۳۳۴۲ - نصیرات.

متهمان مذکور از تاریخ‌های:

۱ - ۸۴/۲/۱۵، ۲ - ۸۴/۶/۲۰ م.

۴ - ۸۴/۶/۲۲، ۴ - ۸۴/۶/۲۲.

۶ - ۸۴/۶/۲۴ م در بازداشت به سر می‌برند.

کیفر خواست.

متهمان مذکور به موارد زیر متهم شده‌اند:

بند اول: (بر ضد متهمان ردیف‌های ۱ الی ۵).

اتهام: عضویت در سازمان غیر قانونی مخالف قوانین ۸۵ (۱) (أ) سازمان‌های دفاعی

(وضعیت اضطراری) ۱۹۴۵ م.

جزئیات: متهمان نامبرده در بالا در تواریخ نامشخص در سال ۱۹۸۳م یا نزدیک به آن در یک سازمان غیر قانونی عضو بوده‌اند. متهم شماره یک اقدام به تأسیس یک سازمان اسلامی افراطی کرد و هدف آن را نابودی دولت «اسرائیل» به وسیله زور و خشونت قرار داد تا به جای آن یک دولت دینی اسلامی تشکیل دهد.

بند دوم: (علیه متهمان ردیف‌های ۱، ۲، ۳، ۴، ۶).

اتهام: ارتکاب جرم، مخالف ماده ۲۲ درباره مسئولیت در اقدامات خلاف قانون (نوار غزه و شمال صحرای سینا شماره ۱۶۲ سال ۱۹۶۸م و ماده ۵۳(أ)(۱) در مورد امور مربوط به آموزش‌های امنیتی سال ۱۹۷۵م.

جزئیات: متهمان فوق در تواریخ نامشخص در سال ۱۹۸۳ یا حدود آن برای ارتکاب جنایت با هم توطئه کرده‌اند یعنی متهمان به توافق رسیده‌اند که اقداماتی جهت دست یافتن به سلاح یا وسایل جنگی دیگر انجام دهند. قصد متهمان استفاده از این وسایل برای رسیدن به هدف ذکر شده در بند اول اتهام بوده است.

بند سوم: (علیه متهمان ردیف‌های ۱ الی ۴).

اتهام: نگهداری سلاح مخالف ماده ۵۳(أ)(۱) درباره امور مربوط به قوانین امنیتی مصوب سال ۱۹۷۰م.

جزئیات: متهمان فوق در سال ۱۹۸۳ یا حوالی آن اقدام به نگهداری اسلحه بدون دریافت مجوز از افسر نظامی یا فرد مورد تأیید او کرده‌اند.

الف: متهمان در یک سازمان افراطی دینی که هدف آن از بین بردن دولت اسرائیل و یهود است، سازماندهی شده‌اند (آنگونه که در بند اول آمده است).

ب: برای رسیدن به هدف مذکور تصمیم به تهیه سلاح و ابزار جنگی دیگر گرفتند.

ج: متهم شماره (۱) ملاقات‌هایی را با یوسف العظم عضو مجلس اردن صورت داده که دومی به او پیشنهاد پشتیبانی مالی داده است.

د: متهم ردیف اول نمایندگانی را که در بین آن‌ها متهم شماره دو نیز حضور داشت برای دیدار با یوسف العظم به اردن فرستاد و از آنان خواست که برای خرید سلاح مقداری پول از یوسف العظم دریافت کنند.

ه: متهم ردیف اول مقدار ۱۲۰۰۰ دینار اردنی را در دفعات مختلف به متهم ردیف دوم داد و او نیز این پول‌ها را به متهمان ردیف‌های ۴ و ۵ داد.

و: متهمان ردیف‌های ۵ و ۴ در زمان‌های مختلف در سال ۱۹۸۴ تا زمان دستگیری سلاح‌هایی را خریداری کرد که این سلاح‌ها عبارتند از انواع هفت تیر، چندین قبضه کلاشینکف و چند قبضه ام ۱۶ و جلیل.

ز: کلیه سلاح‌های خریداری شده که در بالا به آن‌ها اشاره شد از افرادی در اسرائیل خریداری و در بین اعضای سازمان توزیع شده است و متهم شماره یک نیز به عنوان رهبر سازمان از سلاح‌های خریداری شده با خبر گشته است.

ح: از اعضای سازمان مذکور سلاح‌ها و وسایل جنگی به شرح زیر به دست آمده است:
۲۰ قبضه هفت تیر از انواع مختلف.

۱۱ قبضه اسلحه از نوع ام ۱۶.

۳۰ قبضه کلاشینکف.

اسلحه جلیل.

سلاح خودکار «کارل گوستاو».

خشاب و جعبه‌های تیر برای انواع سلاح‌ها.

نارنجک دستی غیر قابل استفاده.

موشک بازو کا تولید سال ۱۹۶۷ و غیر قابل استفاده.

۵ قبضه مسلسل یوزی.

بند چهارم: (علیه متهم ردیف ۶).

اتهام: نگهداری سلاح مخالف ماده ۵۳(أ)(۱) مربوط به قوانین امنیتی ۱۹۷۰م.

جزئیات: متهم مذکور در سال‌های نزدیک به ۱۹۸۴م بدون مجوز از مقامات نظامی

اقدام به نگهداری اسلحه نموده است:

الف: متهم مذکور رابط بین متهم ردیف چهارم و تاجر صهیونیست اسلحه بوده است.

ب: در چند نوبت مشخص متهم مذکور اقدام به خرید سلاح از تاجران اسرائیلی

کرد و آن را در مقابل قیمتی به متهم ردیف ۴ می‌فروخته است و چند نوبت دیگر نیز

متهم مذکور بین متهم ردیف ۴ و تاجر اسرائیلی سلاح برای خرید سلاح واسطه شد و

با پایان فروش سلاح حق دلالی دریافت کرده است.

ج: چیزهایی که متهم مذکور برای خرید و فروش آن‌ها واسطه قرار گرفته است

۱- ۸ قبضه کلت از انواع مختلف.

۲- ۳ قبضه مسلسل یوزی.

۳- ۲ قبضه کلاشینکف.

۴- سلاح ام ۱۶.

د: متهم مذکور به فردی به نام نزار جبان یک کلت ۷ میلیمتری فروخته است.

ه: متهم فوق یک کلت نه میلیمتری را به نزار داد اما او آن را بازگرداند و متهم نیز این

سلاح را به علی حمدی باز گرداند(همان کسی که متهم مذکور کلت را از وی گرفته بود).

بند پنجم: (علیه متهم ردیف ششم).

اتهام: اجرای مقاصد یک سازمان غیر قانونی مخالف قانون سازمان‌های دفاعی ماده

۸۵(أ) (۱) مصوبه سال ۱۹۴۵م.

جزئیات: این متهم در زمان‌های نامشخص در حوالی سال ۱۹۸۴م اقدام به اجرای

برنامه‌های یک سازمان غیر قانونی دینی افراطی کرد که فعالیت‌های وی عبارت است

از خرید یا وساطت در خرید سلاح (توضیح داده شده در بند اول کیفرخواست) که

تمامی آن‌ها در قسمت‌های مختلف بند چهارم تشریح شده است.

بند ششم: علیه متهم ردیف ۶

اتهام: خرید و فروش مواد مخدر مغایر با ماده ۴ (أ) درباره مواد مخدر حساس

مصوبه شماره ۴۳۷ سال ۱۹۷۲م.

جزئیات: متهم مذکور در این منطقه در حوالی سال ۱۹۸۴م اقدام به خرید و فروش

مواد مخدر کرد، یعنی متهم هفت کیلوگرم حشیش را به قیمت ۷۴۰ دلار به عوده ابو

شدای فروخت!

تاریخ ۸/۱۵/۸۴م.

ستوان کیل کوشونی.

دادستان نظامی.

لیست شاهدان:

ستوان أ. حسون استان غزه (گزارشات تدوین شده + گزارش مذکور).

۲۳۱۴۴م - أ البرت صباغ استان غزه.

۵۷۱۲۱ شبیطی حایم بوطبول استان غزه (تدوین گزارش‌ها).

گزارش جلسات تمدید بازداشت همه متهمان.

م. آرامی نحار - مرکز غزه.

۵۴۹۱ موطی عاشور استان غزه.

۵۳۷۸۹ شالوم الملیح استان غزه (عکاس).

نظر کارشناسی - ریشنال بطلوک.

شماره (۲).

جلسه منعقدہ دادگاه نظامی در غزه.

احمد اسماعیل حسن یاسین، متولد سال ۱۹۳۶م از غزه الزیتون از تاریخ

۱۹۸۹/۵/۱۸ در زندان به سر می برد.

متهم فوق الذکر متهم است:

بند اول: عضویت.

جزئیات: متهم مذکور در حوالی سال ۱۹۸۲م در یک سازمان غیرقانونی عضو بوده

است یعنی:

الف: از سال ۱۹۸۷ عضو سازمان مجد بود که اهداف آن به شرح زیر است:

۱- گرد آوردن اطلاعاتی درباره مزدوران و حمله به آنان و تصرف اموال آنان.

۲- حمله به افراد مذکور.

۳- پخش منشورات (حماس).

اعضای سازمان همانند متهم ردیف بالا به جمع آوری اطلاعات متهم هستند. این اطلاعات نزد مسئولان سازمان به وسیله نامه‌هایی که در نقاط کور در مساجد یا نقاط دیگر دست به دست می‌شدند گردآوری شد و سپس مغازه‌های افراد مزدور سوزانده شده و به آنان حمله برده و آنان را ربوده و کشته‌اند.

ب: از سال ۱۹۸۲م عضو سازمان مجاهدان فلسطین بود که هدف از تشکیل تیم‌های آنان کسب اطلاعات و گذراندن دوره‌های نظامی به هدف تهاجم به نیروهای نظامی و مقابله با نیروهای اسرائیلی و ارتش بوده است. اعضای سازمان دوره‌های مختلف نظامی را گذرانده و به کمک وسائل نظامی که در اختیار آنان بوده است عملیات‌هایی را علیه نیروهای امنیتی انجام داده‌اند.

ج: از ابتدای دسامبر ۱۹۸۷ عضو جنبش مقاومت اسلامی بود که اهداف آن به شرح

ذیل است:

آزادی سرزمین غصب شده و بازگرداندن آن به آغوش اسلام.

مقاومت در برابر دشمن صهیونیستی.

مخالفت با کلیه طرح‌های صلح.

و جوب جهاد مقدس.

این ارتش در خدمت همه اهداف اسلام است.

مشارکت در فعالیت‌های انتفاضه.

جنبش از طریق مساجد در نقاط مختلف غزه فعالیت دارد که ارتباط اعضای آن از طریق مساجد و نقاط کور و نامه‌های سری صورت می‌گرفت، جنبش در سه شاخه فعالیت داشته است:

امنیتی: کسب اخبار در زمینه انتفاضه - از جاسوسان و مزدوران - و حمله به آن‌ها و تصرف اموال و دارایی‌های آنان - هماهنگی بین مجموعه‌های مختلف و چاپ و توزیع منشورات و نوشتن شعارهای مخالف.

شاخه نظامی: که جایگزین «المجاهدین الفلستینین» بود و به عنوان یک شاخه مستقل کار می‌کرد و هدفش آموزش نظامی محلی و سلاح به اعضا و عملیات علیه ارتش و نیروهای امنیتی رژیم صهیونیستی بود.

ج: شاخه مسئول در امور انتفاضه: آشوب، ایجاد موانع، پرتاب سنگ، نوشتن شعار و منع کارگران از کارکردن (در کارگاه‌های صهیونیستی)... الخ.

بند دوم: رهبری

جزئیات: متهم فوق الذکر در خلال عضویت در سازمان‌های سه گانه رهبری آن‌ها را نیز برعهده داشته است. این فرد (شیخ احمد یاسین) در تأسیس و تداوم فعالیت سازمان‌های «مجد»، «مجاهدین» و «حماس» و رهبری آنان شرکت مستمر داشته است. متهم در چارچوب اهداف خویش استراتژی سازمان‌ها و همچنین راهبردها و راهکارهای آن‌ها را ترسیم و به این سازمان‌ها کمک مالی کرده است. متهم به توجیه و راهنمایی افرادی درباره اهداف سازمان پرداخته و گزارش‌هایی درباره فعالیت‌هایشان از آنان دریافت کرده است. مسئولان مناطق گوناگون در همه اعمال از او دستور می‌گرفته‌اند.

بند سوم: ارائه خدمات.

جزئیات: متهم فوق الذکر حوالی سال ۱۹۸۶م به همراه چند تن دیگر اقداماتی را جهت تشکیل یک سازمان مخالف رژیم انجام داده است. نامبرده به کمک یحیی السنوار و خالد الهندی سازمان مجد را تأسیس و اهداف آن را مشخص ساخت. متهم

یحیی را به عنوان مسئول منطقه جنوبی نوار غزه و خالد را مسئول منطقه شمالی آن تعیین کرد. متهم برای این سازمان و در چارچوب آن خدماتی به شرح زیر ارائه کرد: روحی مشتهدی وارد سازمان شد و در کارهای آن مشارکت ورزید. روحی مشتهدی همچنین به عنوان مسئول منطقه غزه و شمال نوار غزه تعیین شد. فایز عبدالعال را در اواخر سال ۱۹۸۷م به سازمان آورد و نیز یحیی (السنوار) را به عدم ترک سازمان قانع کرد.

ماهیهانه ۱۰۰ دینار برای انجام فعالیتها بین یحیی و روحی توزیع می‌کرد و آنان را آموزش داد که چگونه افرادی را برای جذب به سازمان آماده کنند، و از آنان گزارش‌هایی در خصوص فعالیت‌هایشان دریافت کرده است و علیه افرادی که اطلاعاتی از آنان (در خصوص فعالیت‌های جاسوسی‌شان) به دست آورده بود با یحیی و روحی همکاری کرد تا اقداماتی را صورت دهند و افراد جدیدی را به عضویت سازمان در آورند. در اواسط سال ۱۹۸۷م ابراهیم خضر را به سازمان ملحق کرد و او را زیر نظر «روحی» قرار داد.

او خالد را مسئول سازماندهی افراد و تهیه گزارش‌هایی که به او می‌رسید، کرد تا بتواند آن‌ها را بخواند. خالد نیز گزارش‌هایی را به او منتقل می‌کرد و او نیز آن‌ها را می‌خواند.

در پایان سال ۱۹۸۷م به سلامه الصفدی دستور داد که فردی را به روحی مشتهدی معرفی کند تا او را در کارهای سازمان یاری دهد و سلامه هم سمعان عطاءالله را به او معرفی کرد.

بند چهارم: ارائه خدمات.

جزئیات: متهم مذکور از اوایل سال ۱۹۸۲م یا نزدیک به آن خدماتی را به یک سازمان ممنوع ارائه کرد. او در سال ۱۹۸۲م سازمان «مجاهدین فلسطین» را تأسیس کرد و در سال ۱۹۸۷م به کمک صلاح شحاده آن را بازسازی کرد و کارهای زیر را در آن انجام داد:

۱- به صلاح شحاده دستور داد که محمد شرآتجه را وارد سازمان کند و برای محمد نیز نام‌های فرستاد که اگر موافق ورود به سازمان باشد علامتی بر روی تابلوی ایست نزدیک خانه خود بزند و سپس پاسخ را در نقطه ۴۶ نزدیک تابلوی عبور دریافت کند. محمد وارد سازمان شد و متهم (شیخ احمد یاسین) او را به

- صلاح شحاده سپرد، صلاح نیز گزارش فعالیت او را به متهم داد و همچنین متهم را از تأسیس مجموعه نظامی در جباليا و بیت حانون با خبر ساخت.
- ۲- متهم پس از دریافت گزارش‌های گذشته از صلاح خواست عملیات‌هایی را در هر نقطه که می‌تواند علیه ارتش انجام دهد.
- ۳- متهم گزارشی از صلاح دریافت کرد مبنی بر اینکه اعضای سازمان عملیاتی را بوسیله تله‌های انفجاری علیه ارتش انجام داده‌اند و محمد شراتحه و دوستانش به سوی یک یهودی که در غزه مشغول حفر چاه آب بود، آتش گشوده‌اند.
- ۴- در سال ۱۹۸۸م ورود حسن المقادمه را به سازمان تأیید کرد و او را مسئول منطقه البریج قرار داد.
- ۵- در ماه آگوست ۱۹۸۸م هنگام دستگیری صلاح و دوستان وی حسن العویضی را وارد سازمان کرد و به او شماره سری (۳) داد و نیز عزالدین المصری را وارد سازمان کرد و او را به عنوان مسئول منطقه خانیونس برگزید و کد ویژه (۱) را به او داد، محمد العیان نیز با ورود به سازمان توسط متهم کد رمز شماره (۵) را دریافت کرد، نزار عوض الله را به عنوان جانشین صلاح انتخاب کرد و به او خبر داد که در صورت نیاز به پول برای ادامه فعالیت‌هایش می‌تواند به سراغ موسی ابو حسین مسئول صندوق برود. متهم علاوه بر این‌ها کد سری (۱۰۱) را به شرایحه داد.
- ۶- متهم افراد سازماندهی شده توسط خود را به نزار معرفی کرد و شماره رمز آنان را به او می‌دهد و از او می‌خواهد که از طریق پیام‌هایی بر حسب شماره‌های رمز و در نقاط کور معین با آنان ملاقات کند.
- ۷- در ماه مارس ۱۹۸۹م نزار به متهم خبر داد که با شراتحه تماس بگیرد و آن‌ها نیز یک سرباز اسرائیلی را ربوده و به قتل رسانده و اسلحه و وسایل او را به غنیمت گرفته‌اند و تصمیم دارند که این عملیات را اعلام کنند، اما متهم به نزار دستور می‌دهد که هیچ اطلاعی از جریان ربودن نباید به بیرون درز کند مبادا که عاملین آن شناسایی شوند، او همچنین با شروع گفت و گو با رژیم به هدف آزادسازی زندانیان مخالفت کرد.
- ۸- در پایان سال ۱۹۸۷م به همراه «صلاح»، «عیسی النشار» را به عضویت سازمان در آورد و از او خواست که دیگران را به سازمان جذب کند.

۹- در اثنای سال ۱۹۸۷م از صلاح خواست که محمد نصار را هنگامی که رغبت خود را به کارهای نظامی اعلام داشت (او یک مسلسل کارلو و یک کلت در اختیار داشت) به سازمان فرا بخواند، صلاح نیز او را وارد سازمان کرد که این محمد به همراه تعدادی دیگر دو سرباز به نام‌های سبارتوس و ایلان سعدون را ربوده و آنان را به قتل رساندند.

۱۰- در فوریه ۱۹۸۹م صفوت النونو را نزد نزار فرستاد تا صفوت هزار دینار به او بدهد. در مارس همان سال نیز صفوت مبلغ ۲۰ هزار دینار به نزار داده که نزار مبلغ دوهزار دینار از آن را به عزالدین پرداخت کرد.

۱۱- در زمانی نامشخص از نزار خواست که مروان عیسی را به سازمان ملحق سازد او نیز آن را انجام داد و بوسیله نامه به او دستور داد که یک تیم نظامی تشکیل دهد.

۱۲- در ماه آوریل سال ۱۹۸۹م محمد الخضری به عنوان نماینده بشیر الزمیلی از عمان به دیدار متهم آمد و از او خواست که نام مسئولان شاخه نظامی در غزه، نابلس و الخلیل را برای او بفرستد تا تحت آموزش‌های نظامی قرار گیرند، متهم نیز از نزار خواست اگر نام آنان را در اختیار دارد با آنان تماس بگیرد. بند پنجم: ارائه خدمات.

جزئیات: متهم مذکور از تاریخ ۱۲/۱۹۸۷ یا حدود آن اقداماتی را برای یک سازمان غیر قانونی به شرح زیر انجام داده است:

۱- در ماه دوازدهم سال ۱۹۸۷م تصمیم به تأسیس جنبش حماس گرفت تا علیه اشغالگران اسرائیلی مبارزه کند و در روند انتفاضه مشارکت ورزد، متهم شش نفر از اعضا را به خانه خود دعوت کرد. در اثنای این تجمع بر سر تأسیس حماس توافق و قرار شد که در چارچوب انتفاضه حرکت کند تا بتواند مردم را به سوی خود جلب کند. در این جلسه متهم شش نفر را به حماس ملحق ساخت و هرکدام را مسئول منطقه خود قرار داد و از آنان خواست که افراد دیگری را به سازمان جذب کنند.

۲- جلسات ماهانه با حضور مسئولان مختلف مناطق در منزل متهم یا منزلی دیگر برگزار می‌شد که در طی آن گزارش‌های ارائه شده و شیوه کار با دیگران ترسیم می‌شد که تا ماه هشتم سال ۱۹۸۸م ده جلسه از این دست برگزار گردید، متهم در این جلسات به صراحت اعلام کرد که در انتفاضه باید از اسلحه

استفاده شود و پیشنهاد کرد کمیته‌های عملیاتی به منظور تعطیل کردن اماکن گسترش فساد، ممانعت اجباری کارگران از کار، توزیع بیانیه‌ها، پرتاب سنگ به سوی سربازان و ایجاد موانع جهت منع آمد و شد تشکیل شود. علاوه بر آن از المغنی کات استیونس (یوسف اسلام) و فردی که در یکی از جلسات شرکت جسته بود خواست که برای مسلمانان فلسطین مبالغی پول جمع کند.

۳- متهم به «خضر محجز» دستور داد که صندوق‌هایی را در دیوارهای مساجد برای استفاده در انتقال نامه‌های حماس بسازد.

۴- در ماه آوریل سال ۱۹۸۸م خالد الهندی را به عنوان مسوول توزیع بیانیه‌ها در نوار غزه برگزید، خالد و فایز عبدالعال را به صفوف حماس ملحق ساخت تا با خالد الهندی در کارها همکاری کنند.